©Afnan Library Trust, 2023

کتابخانه
لجنه ملی اماکن متبرکه

ورود بدفتر لجنه ملی اماکن متبرکه ایران
شماره ۲۰۵۶
تاریخ ۱ سمرت الکمرات
مطابق ۲۲ / ۴ / ۵۳

[illegible] از دوشنبه [illegible] علامه [illegible] یکی از تاریخ التواریخ

[illegible] آقا سید یحیی دارای زنی زیرک و [illegible] مردم را [illegible]
آقا سید یحیی پسر آقا سید جعفر دارای است که [illegible] آقا سید جعفر [illegible]
طریقت شیخ [illegible] و [illegible] سید [illegible] شیرازی [illegible] و در تفسیر [illegible]
[illegible] از [illegible] وقت از [illegible] که در [illegible] سفر [illegible] همراه [illegible]
[illegible] قرآن را [illegible] علوم [illegible] از [illegible] پردازد [illegible]
شخصی [illegible] و [illegible] کمال و فضیلتی [illegible] تولد [illegible] در [illegible]
آقا پسر او آقا سید یحیی که در کتب علوم [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] از خدمت [illegible] سفر کرد [illegible] طریق [illegible]
[illegible] امر [illegible] شریعت [illegible] در [illegible]
دارالخلافه [illegible] از [illegible] از کشف [illegible] خویش [illegible]
[illegible] شد [illegible] از [illegible] شد [illegible] از [illegible]
[illegible] را [illegible] طریق [illegible]
از این فتنه [illegible] را [illegible] پیشوای [illegible] را
[illegible] خواندن گرفت [illegible] که [illegible] از حکومت [illegible]
دارالخلافه طهران [illegible] فرد [illegible] از حکومت [illegible]
[illegible] وقتی مملکت [illegible] تصیر الملک [illegible]
[illegible] بزرگان [illegible] تصیر الملک [illegible] که آقا سید یحیی [illegible]
[illegible] تصیر الملک [illegible] که از [illegible] را [illegible]

[illegible]

[illegible] نصیر الملک [illegible] سید یحیی [illegible] سید یحیی [illegible]

[illegible] نصیر الملک [illegible] سید یحیی [illegible]

[illegible] نصیر الملک [illegible] سید یحیی [illegible]

[illegible] نصیر الملک [illegible] سید یحیی [illegible]

[illegible] نصیر الملک [illegible] سید یحیی [illegible]

[illegible] نصیر الملک [illegible] سید یحیی [illegible]

[illegible] نصیر الملک [illegible] سید یحیی [illegible]

[illegible] نصیر الملک [illegible] سید یحیی [illegible]

[illegible] نصیر الملک [illegible] سید یحیی [illegible]

[illegible] نصیر الملک [illegible] سید یحیی [illegible]

©Afnan Library Trust, 2023

[illegible]

[illegible]

بحرف ضمه ۱۰ جلد سوم تاریخ نامه یا از عبارت نامه التواریخ و دنیای زمان نامه این شاه را
در سال یکهزار و هزار و هفت و شش هجری
در موضع حضرت آباد سیدیحیی
وحید چنین ذکر
سوم است

©Afnan Library Trust, 2023

نقل از صفحه ۱۷۱ جلد دوم تاریخ قاجاریه از ناسخ التواریخ

تفویض حکومت ملک فارس بالمناصب بمیرزا شجاع الدوله و دفع جماعت یاغی بامر نایب الحکم ایران

شاهزاده طهماسب میرزا مؤید الدوله بر حسب فرمان شاهنشاه ایران فرمانفرمای مملکت فارس گشت و بعد از حکومت

حکومت بنیان ایران آن ایالت و حاصل اکثر قسمی شیراز یافت پس از دارالخلافه طی مسافت کرده بشهر شیراز

در آمد و اتباع آن اراقی صغیر و کبیر او را پذیره شدند و بدیدار او شاد و بشاد خوار آمدند بعد از

ورود بشیراز و نظم آن بلده مسموع داشت که پانصد تن بیش یاغی از مردم فارس گرد کشی میرزا تاج محمد باشد

چنانکه بانی زیر نزد یک بهت مسموعات گرفته اند و تا بی بدامنی و اموال و اثقال جمهور را میدان متصل

متین در سپرده اند و اذا بانشتن عاف و آزوقه و فراهم کردن آلات حرب و تقریب و تقیه و حیل

نگذاشتند و کنون هر وقت فرصت بدست کردند از فراز آن جبال شاهقه فرو ریزند و بهر سو

و قریه که توانستند در سرو زنان ماه نظر و پسران سیمبر را اسیر میکنند و در آن قلل جبال

با آن بسر بجمر و قمر و شنیع ترین امر شب بسر می آورند اصغای این کلمات مؤید الدوله را

که مرد حق پرست و شاه پرست بود غضبناک ساخت و میرزا تهمتن لشکر نویس باشی فارس را حکومت فارس

تفویض داشت پیش خواند و بر عهده تا بخیر لشکر کمر بسته بیان سوگند و الجماعت را از بیخ و بن براندازد

و جمعی از غلامان را بی سرداران کلیه یاغی را بلزوم خدمت او داشته با عراده توپ عقب میرود

و رتاد و اتفاق او فوج قشقائی و فوج خمسه فارس را با طفعا خان سرتیپ فارس ساخت و چند عراده توپ

و قورخانه نیز با او سپرد و همچنین محمد قرخان را با کمر و جمعی از مردم اصطهبانات و دارابگرد بتاخت

و تاخ لشکر قطع طریق کرده برسیدند و اطراف آن جبال را پر از زنان جنگجو پیوسته در بیخ فحم

جنگ صعب در میانه برخاست و مراسله فتح فیروزی و چیرگی بر یاغی مجرم و مطاع شد و در پایان امر

بیاوریدن کلام توپ و شمال کار بر جماعت یاغی تنگ کردند و بقوت توپ بر سر بدان کوه و سلسله صعود دارند

~~آغاز فتنه ملا محمد زرندانی و مقامات او با پادشاه~~

ذکر فتنه و بدعت بابیه از زندان و طغیان ملا محمد علی زنجانی و مقامات او

ملا محمد علی زنجانی تلمیذ شریف العلمای مازندرانی بعد از چند در مجلس تدریس او و فرا گرفت بعضی از مسائل فقه و اصول را فرا گرفت و خویشتن را یکتن از مجتهدین انگاشت و راه باز زندان شد و در آن بلده رحل اقامت انداخت و چون او را در میان علما نامی بلند و مقامی ارجمند نبود همی خواست تا خویشتن را شناخته مردمان کند و نام خود را در زبانها سایر گرداند پس از مسائل شرعیه هر سخن که خلاف مشهور و مخالف با جمهور بود اختیار همی کرد و در میان عامه اشتهار همی داد چنانکه وقتی بدین حدیث که شهر رمضان تمام آید بی آنکه ترتیب و تصحیح حدیث روا دارد یا آن تبادیل و تعبیرات کند همه سال شهر رمضان را سی روز بشمار میگرفت و از این روی بسیار وقت میافتاد که روز عید فطر را که روزه گرفتن حرام است مردم را بصوم باز میداشت و نیز فتوی کرد که در شریعت اثنا عشریه سجده کردن بر بدن صاف از بهر نماز روا باشد و از اینگونه فتوی فراوان داشت که ذکر آن موجب تطویل باشد و در پایان امر چون علمای زندان و فضلای دیگر بلاد طریقت او را در شریعت صفا نظر صورت عقاید او را از حضرت پادشاه مکشوف داشتند و رفع او را بقانون شرع واجب شمردند شاه بدرود مهر شاه غازی منشوری کرد تا او را از زندان بدار الخلافه طهران کشیده در خانه مجتهد خان کلانتر شهر جای دادند و حکم رفت که دیگر سخن زندان نگوید و در احکام شریعت ابداع بدعت روا ندارد و از آن سوی چون میرزا آقا محمد باب هر جا گرفته از دین و شریعت دشواری از شریعت و طریقت گمان داشت بی نیت خویش دعوت میخواهم بدستیاری رسل و رسایل با ملا محمد علی ابواب مودت و موالات باز داشت و نیز چون در طلب کار جدید بدین گونه احدوثه و اغلوطه را مغتنم میشمرد تا بدین امر غریبه مرجع و ملاذ مردم عامه شود لاجرم با باب ابواب مکاتبت باز داشت و کیر قیود شرعیه را اسباب گرمی هنگامه انگاشت نیز میبود تا آنگاه که شاه غازی

عداوت خان ثانی گفت و شاه بنفس خود بر اراده اهالی طهران روانه آمد و بعد از چند ماه امیر اصلان خان
خال خود را که ایشیک آقاسی دربار بود بصوابدید کارداران حضرت بکلوت زنجان مأمور و منصوب او را
بعم او موسی خان باز گذاشت بعد از ورود امیر اصلان خان بزنجان و طغیان جماعت بابیه بمازندران
ملا محمد علی نفر زنجان را بهنگام یافت و اعداد کار قرار داد و دیگر روز وقت فرو شدن آفتاب
عمامه و روی برگرفت و جامه سربازان پوشید و خود را دیگرگونه ساخته از دروازه شهر بیرون شد و راه زنجان
برگرفت و چون مسافت طریق آن بیست فرسخ افتاد و ضعیف و شریف مردم زنجان او را یک منزل پذیره
کردند و از هوای خود در قدم او قربان نمودند بالجمله او در کار علما و طبقه علوم بود کارداران حضرت
در مخافت او از این قرار مصلحت کردند و او بعد از ورود بزنجان بکتن از راه ایمان بیرون آمد و
گفت و شریعت او را که کار سر و تاسخ قوانین شریعه بود رواج همداد و مردم را اثرات اموال و ازواج
یکدیگر شادی همی خواست و گفت چند انگاه باب بر تمامت ایران دست یافته است از ایام حضرت کتاب
شد و هیچ تکلیفی بر مردم نیست و خدای باری بهیچ کس هیچ کس را ناخوشنود ندارد و مردم زنجان گروهی اهمیت
نیفزود و سخنان او را برحق می پنداشتند و جماعتی طمع در اموال و فروج مسلمانان میداشتند لاجرم در
لطف و کثرت متابعت او میان بستند و زنانی قلیل بیش و کم قریب پانزده هزار کس بر سر خویش انجمن کرده
و این قصه کارداران حضرت را صعب افتاد شاه بحضور بصوابدید میرزا تقی خان امیر نظام از بهر آنکه
فتنه زنجان چون بازندران صعب نشود امیر اصلان خان را بحکومت زنجان تا مرو بود مقرر کرد
که ملا محمد علی را ناخوشنود داشته مدار الخلافه حضرت بعد از رسیدن این حکم با امیر اصلان خان در آن بلده
ملا محمد علی مکتوب خاص او را استشمام کرد و در حفظ و حراست خویش بر اهتمام بفزود و چون از بهر نماز
همی خواست نمود رفت با ده هزار تن و با نزدیک هزار تن طی مسافت نمود و دیگر روز همی خواست امیر اصلان خان را
دیدار کند با یکهزار تفنگچی برای او در رفت و هر کار از دی خواستار شد خبر اجابت مشغول او امیر اصلان خان
را فوت گفتار نمود بالجمله روزی چند کار بدینگونه رفت —

صفحه ۴۹۱ (آغاز قصه ملا محمد علی زنجانی و مقاتلات او با پادشاهی)

یکروز خان افتاد که یکتن از پیروان ملا محمد علی با عمال دیوانی عصیانی کرد و امیر اصلان خان بنوعی تا او را
ناخوشنود داشته بحبس خانه افکندند ملا محمد علی چون این بدانست کسی نزدیک او فرستاد و پیام داد که امیر و مجوس از
پیوستگان من است بتوانی او را این دست امیر اصلان خان در پاسخ گفت من از بهر آنم که مردم گناه کار را کیفر
کنم و اعمال بد را بمکافات رسانم تا بنام نهر نظام پذیرد و عمال دیوانی اخراج نمود تا نیز اینگونه مردم را
از رعایت نباشد و زبان شفاعت گشاده شد که هرگز نزدیک من بر سر قصه نخواهد بود ملا محمد علی از این
سخنان خشمناک شد و حکم داد تا مردم اجتماع کنند و بتوانی آن زندانی را حاضر سازند از آنطرف
امیر اصلان خان نیز از قصه آگاه شد و بجهت سپاه پرداخت و بهزار مرد شهر که بر طریقت ملا محمد علی بودند
سلاح جنگ برخورداری کردند و هر کسی از مردم زنجان را که بر کیش ایشان نبود بتهمت تاراج دادند
و از شهر اخراج نمودند و در خانه ایشان از طریف و تلید و سیاه و سفید هر چه یافتند برگرفتند و دارایی را
غارت کردند و آتش در زدند و بسیار خانه ها را ویران کردند و بر گرد خود چندین لشکر بر آوردند بالجمله
ملا محمد علی مردم خود را از هر جنگ ساخت و هر یک را بنوعی حکومتی و ایالت و ولایتی بنواخت حاجی اکبر زنجانی
را به نیابت خویش سرافراز کرد و حاجی عبد الله تبریزی محرم راز نمود و حاجی عبد الله خباز بولایت حکومت مصر
و مناسب حاجت و عبد الباقی نامی را امیر سنگر و امیر ستاره لقب داد و مشهدی سلیمان که عامل جماعت
تبریز بود بنیابت وزارت سرافراز گشت و حاجی کاظم قلتوقی از بهر او جرعه ناب از آب ریخت و چند
رشوه نیز به پرداخت بالجمله ملا محمد علی هر یک از مردم خود را بلقبی و منصبی شرف خاطر کرد و برای جنگ حاضر
بداشت و فرمان او بر مردم او نیک روان بود چنانکه اگر صد تن را با شمشیر سر برمیگرفت کس زبان سخن
نبود مع القصه روز جمعه ۵ شهر رجب از جهت ساز مقاتلت گوی بجنگ در آمدند و در آن روز
و تفنگ یک زند چهل تن از طرفین مجروح و مقتول گشت اسلام غلام کرمی امیر اصلان خان در میدان

روز پنج زخم شمشیر یافت و اسد الله خواهرزاده حاجی زاده‌اش تا جوانپیر سید حسن شیخ الاسلام طاهر بقرب کلوله مقتول گشت
و از جماعت الامرای مرد یکه شیخی نام داشت و بدلیری و شجاعت نامبردار بود و شمشیر کشت - آنا سید محمد و حاجی میرزا
ابو القاسم مجتهد فتوی کردند و امیر اصلان شیخی را بحکم شریعت مقتول ساخت و در دیگر الامرای میرزا رضای
سردار و میر صالح سرتیپ را با مردم خود مامور بتسخیر قلعه علیمردان خان ساخت و فتح قلعه ارمان شهرزنان
مقطع حکم بود بالجمله بقوت یورش آن قلعه را مفتوح ساخته از بهر خوشی لشکری سخت سر دادند و این قلعه را
نگاه داشتند تا بعد از فتح الامرای حسینقلی خان سرتیپ کردستان باتفاق فتح کردستان مفتوح و منهوب ساخت تمام القصه
بعد از فتح قلعه علیمردان خان الامرای دل قوی کرد و میر صالح سرتیپ را فرمان کرد که هم امروز امیر اصلان خان را
کشته و اگر نه بسته نزد یک من حاضر ساز و او را با جماعتی از اطفال رجال حکم یورش داد الاجرم میر صالح
و مردم او با مدار شتافته بر سر خانه امیر اصلان خان حمله بردند از آنسوی محمد تقی خان سرتیپ توپخانه و علیقلی خان
امیر نوبه خان و محمد خان جمشید و سوگلان بشکوهی با مردم خود جماعتی از دوستان امیر اصلان خان بمدافعت
بیرون شتافتند و در میانه جنگ صعب برفت ناگاه گلوله یک کیکاوس تفنگ بنشاد و گلوله آن در مغز میر صالح
سرتیپ کارگر شده از پای درآمد جماعت بسیه را از او تفرقه تمام روی داد و بی نیل مرام مراجعت کردند
در این جنگ بیست تن از مردم امیر اصلان خان مجروح و مقتول گشت عثمان بیگ سلدوزی و نوروز خان
نیز زخم کاری افتاد این وقت هر دو لشکر روزی چند از معرکه قتال دست باز داشتند و قاطر جراحت جوانی
گماشتند روز ۲۰ شهر رجب بر حسب فرمان صدر الدوله نبیره حاجی محمد حسنخان صنیع الدوله سمت سرداری سوار
جمشید از سلطانیه وارد زنجان شد و در روز چهارم ماه شعبان سید علیخان سرتیپ قزوینی و شهباز خان
مراغه‌ای با جماعت سوار مقدم و محمد علیخان شاهسون افشار با جماعت سوار و کاظم خان برادر محمد خان
افشار و محمود خان جوانی با نهصد تن توپچی و جزایر توپ شتر بودند و جزایر خمپاره روز ۵ شعبان
بشهر درآمد در برابر لشکر میرزا فتح الله و قلعه ولی محمد خان لشکر بستند و ساخته جنگ گشتند بالجمله
روز ۲۰ شعبان میرزا سلطان قورخانه‌چی و عبد الله سلطان بطرف لشکر شهد بری نقب در بردند

امیر اصلان خان و میرزا ابراهیم خان سرتیپ خمسه و صدر الدوله و شهباز خان و محمد تقی خان و سید علیخان و دیگر سرکردگان
و لشکریان بسی نیت آن لشکر حمله انگیختند حسینقلی خان عم سوگلان طاهری بشکوهی بزخم گلوله بدرجه شهادت
مقتول گشت و جماعتی مجروح افتاد و آن لشکر مقهور شد و دیگر باره از بهر سوز لشکریان روزی چند دست از جنگ
باز داشتند و از پی لشکر بحفظ خویش روز همی گذاشتند چون این بار بدراز کشید کارداران دولت را
بر خاطر عمل گران افتاد و مصطفی خان قاجار برادر کیکاوس خان را در سمت فوج ۱۵ شقاقی بود مامور ساختند
تا بر رعایت کم لشکریان را از مدت محبت دارند بر جماعت بسیه هم دهد نیز از روی مصطفی خان جماعتی از لشکر
بر دولت نهادند که لشکر میرزا فتح الله را بقوت یورش فرو گیرند و تقی بیگ لشکر او حفر کردند شب ۱۵ شعبان
یک ساعت از آن شب در سپیده سحر برزند قهرمانان با جنگ انجمن و عبد الله خان لیر سلطان با جنگ ارمادی
و فوج شاه نزدیم و سوار مقدم و سوار خمسه و جنگ انگوران ساخته یورش شدند و میرزا سلطان و عبد الله سلطان
بر سر لشکر میرزا فتح الله نقب در بردند لختی آتش در نقب زدند و ۲۰ تن از جماعت بسیه در زیر خاک
شد و چندین دستگیر گشت و از این روی نظر علیمان ارمادی بزخم گلوله که بر سرش آمد از پای درافتاد و پنجاه
تن از سربازان مطروح و مجروح گشت و شهباز خان بزخم شمشیر شرف خان جراحتی بزرگ یافته بعد از شصت
روز درگذشت و در پایان امر لشکر میرزا فتح الله کشور شد و جماعت بسیه از آن لشکر بلشکری دیگر
تحویل کردند و از آنسوی از دار الخلافه طهران میرزا تقی خان امیر نظام محمد آقای بیرجندی لیقوان سرتیپ
فوج ناصریه و قاسم بیگ لشکرنویس را روانه زنجان ساخت و حکم داد که هر گاه لشکریان الامرای و مردم
او را پی از روزی چند باقید و بند روانه دار الخلافه زنند مورد هزار گونه گزند خواهند بود الاجرم روز
۲۴ شهر رمضان مصطفی خان قاجار با فوج ۱۵ شقاقی و صدر الدوله با سواره خمسه و سید علیخان قزوینی
با فوج خود و محمد آقای سرتیپ با فوج ناصریه و محمد علیخان با سوار افشار و نبی بیگ با دو سوار مقدم و
جماعتی از مردم زنجان بجنگ درآمدند و از بامداد تا هنگام نماز دیگر هر دو لشکر رزم همی دادند از جماعت
بسیه نوزده کشته و بخشی گرفتار شدند و خدا داد و فتح الله بیگ و فتح الله بیگ که در کار سیمان و حرمان

©Aiman Library Trust, 2023

قب بگروهی از آن قبیله تعقیب آمدند و اما لشکریان نیز بر سر تنگ ۵۰ تن عرضه هلاک و دمار گشت و در میان
ملاقدمیها از مردم خود تفرس ضعفی نموده از بی چاره حکم داد تا بازار زنان را آتش در زدند لشکریان چون این
خبر را شنیدند خاصه مردم زنان از جنگ دست بدداشتند و خاطر از طغیان نگاهداشتند و جماعت با سپه هزیمت کرده
از تجهیز لشکر و تقویم سنگر پرداختند لیکن بود تا روز ۸ شوال محمد خان سنگلی سنگر سنجه که اکنون او را
منصب امیر تیر باشی است با سه هزار تن لشکر از سرباز شقاقی و فوج خاصه و شش عراده توپ و دو عراده خمپاره
با سپاه محکم خان برادرزاده فضلعلیخان قراباغی و اصلانخان یاور خرقانی و دعا گو سلطان خوئی جهت
فرمان شاهنشاه ایران وارد زنجان گشت و هم در آن روز در دو حکم داد تا سربازان خاصه از محله گلشن
حمله انگیزند و فوج شانزدهم شقاقی از سوی زنگیر لورش برد فوج ناصریه جلادتی بسزا کرد و جماعت سپاه را
تفرقه در کار افتاد ملاقدمیها حکم داد تا مقدار اموال از بنه و ظریف در میان لشکریان کشیدند و اسیران را آزاد کردند
فوج ناصریه مشغول با خذ غنیمت گشتند و جماعت با سپه فرصت بدست کرده حمله انگیختند و بیست تن از سربازان
را مقتول ساخته لشکریان را از سنگر خویش دفع دادند و لیکن هنگام ملاقدمیها و مردم او را ۴۸ سنگر محکم بود و در
هر سنگر گروهی از لشکر داشت و آن خانه‌ها از پی سنگر بود و محکم ملاقدمیها بیکدیگر راه کردند تا مردم او در هنگام
آسیب شهر بیکدیگر را دیدار توانند کرد و از هر جانب جنگ فراز بود تا بکتاز توانند رسید و اگر سنگری بدست
دشمن بیفتد بیکت از پی سنگر دیگری می‌نشستند و لیکن هر ملت را زیانی بلیغ داشتند و شبها از میان سنگرها فریاد
برمی‌داشتند و علمای اثنا عشریه را بر میشمردند و ایشان را بنام دشنام میگفتند محمد خان سنگلی سنگر خود را تا مگر بر دفع
دمار از کار کند و این جنگ و جوش را بنشاند باشد که طوفان حرب انگیخته نشود و خون ریخته نگردد روزی چند
خاطر بر مسالمت و مصالحه گماشت و با ملاقدمیها ابواب رسل و رسائل باز داشت و چند انگه اندرز و پند
و رسایل هیچ مفید نیفتاد و هم در این وقت غزنفرخان لکری اجودان باشی که بسفارت اردوان دولت و فوج
و بعد دولت روسیه تا مورد بود چنانکه لشکر هرگز خواهد شد وارد زنجان گشت و نیز بدان شد که لشکر مقاتلت
و مقاطعت را بمسالمت و مصالحت اندازد لاجرم چندتن از مردم ملاقدمیها را که در لشکرگاه محبوس بودند رها ساخت

و ملاقدمیها را به سخنان فریبنده و سخنان نرم بنواخت و مجتهدان نیز احسن خان وزیر نظام برادر نیز را تقی خان امیر نظام
که این هنگام از آذربایجان طرف طهران می‌بود وارد زنجان گشت او نیز بدست مردم چوب‌زنان و ملاقدمیها تیمت و تقرب
ملاقدمیها را استمالت کرد و از مقاتلت نتوانست باز داشت لاجرم دیگر بار نیز آن حرب زبانه زدن گرفت و از
هر دو سو مردان کارزار بگیر و دار در آمدند نیز را عدد هم گروهی از لشکریان قبیله ملاقدمیها و لشکر ملاقدمیها
در بردند غزنفرخان آجودان باشی در کنار رحبی که بر سنگر ملاقدمیها مشرف بود بایستاد و فوج ناصریه
جنبش کرد و فوج مجران و فوج شانزدهم شقاقی بمدد شتافتند آنگاه نوری بمنفعت فوج مجران سنگرهای ملاقدمیها را
فرو گرفته بیخبران را زیر تیغ مرگ روان کرد و بر عدد اسیران زنجانی گرفتار شد غزنفرخان حکم داد تا او را
نزد تعقیب آوردند در این وقت فوج شانزدهم شقاقی در مدد فوج ناصریه تقاعدی ورزیدند و کار مقاتلت بی‌ملت
بدست غزنفرخان خشمناک شد ابوطالب خان را هم در آن فوج حکومتی داشت حرب خاصه داد را بر خم تازیانه
چندان زحمت کرد که هم هلاک یافت و هم در میان کار بشفاعت امیر اصلانخان رها گشت و مجتهدان چون
از صدر الدوله و سید عثمان فیروزکوهی و مصطفی خان قاجار بر تیپ فوج شانزدهم جلادتی معاینه نگشت کار را از
دولت رنجیده خاطر شدند و صدر الدوله را معزول ساخته میرتیپی سردار حمزه را با فوج خان لیرلی خان تبریزی
تفویض بمنفعت فوج خان روز ۴ چهارم ذیقعده الحرام وارد زنجان شد از قضا نیز در آن روز خبر فوت پدر او
یحیی خان را از دنبال او بدو آوردند سه روز بسوگواری پدر بنشست و آنگاه مردانه جنگ به پیوست و هم در
این وقت عثمان بیگ غزنفرخان آجودان باشی سرپنجاه فوج چهارم تبریز با فوج خوئی و حسنعلی خان بر تیپ کردس
با فوج کرمی و محمد مراد خان بیات با فوج ارزنه از راه برسید و این جمله کار فی‌الجمله را تخت گردانند و از میان شهر راهی
برای فرار صورت بازداشتند تا اگر در لشکرگاه جنگ از گروه پیشمان شهر از گرچه سلامت توانند بیرون شد چه آنگاه
که مردم بیچاره شهر ناچار از جان بگذرند دلها را تخت بدست مردم از جان گذشته سهل برآید مع القصه
آتش حرب افروخته گشت و آلات ضرب افراخته آمد مردم ملاقدمیها زن و مرد سازبرد طراز دادند و

(۱) برادر یحیی خان بیات

کار جنگ را باز کردند بسیار وقت یکی از خانه‌ها خود را با موال فراوان آراسته

کتابخانه
بنیاد علمی آیت الله العظمی مرعشی نجفی

©Aiman Library Trust, 2023

[illegible] بدان خانه ثقبها نهادند و عمداً اسیر غلت میشدند تا سربازان طمع مال بدانجا در رفتند ناگاه تفنگ
تیر را از آن ثقبها کشیدند و چنانکه از سربازان را بیک بیافکندند مسموع شد و حرکت که کمال افزون از
۱۵ - ۱۶ نفر در چند سنگر زحمت لشکر بلاد و تفنگ ایشان را با سرب و بارود انباشته میخت و بدشمن میسپرد
در آن گرمی کار زار خطی از زرا تقی خان ایرنقام بفتح خان پسر یحیی خان رسید پیشتر که شنیده ام
درین رزمگاه نیکو خدمتی کردی چون ازین سفر باز آئی ترا پادشاهی لایق خواهم کرد و مکانتی بسزا خواهم داد
فتح خان ازین مکتوب دیگر گون شد و خواست تا خدمتی بر زیادت ازین تقدیم کند و هم در آنوقت از آن سوی
رسید ۱۵ ذیحجه الحرام از میان لشکر بلاد عیلقا خان پسر نورالله خان همه و گریزندگی شبان و جستن دیگر
نیز بفتح خان آمدند و از رحیلت با او مهربان شدند و گفتند که از جانب دروازه قزوین راهی دانیم
که ترا با چندتن بر سپاهی بی زحمت تا بخانه ملادری در برم و او را مغافصه گرفتار توانیم ساخت بدست
ما است که او را با صدتن از مردم او دست بگردن بسته با تو سپاریم بشرط آنکه این سخن را چون جان خویش مستور داری
چه اگر این راز از پرده بیرون افتد اینکار بر مراد نشود فتح خان که جوانی تا مجرب و همه تن طمع و طلب بود این سخن را
باور نهاد و صدتن سوار برداشته باتفاق عیلقا خان و گریزندگی شبان راه برگرفت جماعت بابیه که از این راز
آگاه بودند چند سنگر را تهی ساخته و واپس شدند تا مردم فتح خان و او چندان پیش تافتند که مجال فرار از بهر
ایشان مجال نبود ناگاه مردم ملادری از چهار جانب در آمدند ایشان را در پرده انداختند و هدف گلوله ساختند و تا
دیر بر نیامد که فتح خان را با هر آنچه تن سواران او زنده دیگر مقتول بهمیمی بزرگ و بهمیمی کوچک که نخست
طریقت بابیه داشتند و از کشتگان او باز گشت که نزدیک امیر اصلان خان گرفته بودند و بنام با فتح خان بر
گرفتار شدند مردم ملادری فتح خان و بهمیمی خان بزرگ و کوچک را از پیش به نزد ملادری بردند و سواران
را سر بر گرفته سر ایشان را در قدم افکندند ملادری از زخم بدشان نظاره کرد و نخستین با بهمیمی بزرگ
و کوچک گفت هر که از جهت خدای روی بگرداند خدای او را بعوض کیفر کشد آنوقت فتح خان را بدشنام
برشمرد و فرمان کرد تا آتشی بزرگ برافروختند و آهن پاره چند در میان آتش تافته کردند و با حدید محماة

یکصد و چهل تن بدن او را زخمت کرده دارند و گوشت بدن او را با مقراض همی باز کردند آنگاه سر فتح خان
و سر بهمیمی بزرگ و کوچک را از تن دور کرده امیر اصلان خان و نمرخان بیکلر بیگ بلیان لشکر گاه در انداختند و در
آن جنگ جناب خان با فتح خان یاور فتح خان همه نیز بزخم گلوله تباه گشت و چندتن دیگر از اعیان سپاه بنی کرد راه افتاد
و ملادری حکم داد تا جسد ایشان را با آتش بر افتند ناموشدن گروهی از سپاهیان بزرگان لرزان
شاهنشاه ایران بر از زنج ملادری و هی بر او چون خبر قتل فتح خان و جلادت جماعت بابیه بموقف درگاه
شاهنشاه ایران افتاد سخت غضبناک شد و فرمان کرد تا با یک یاور با هزاره توپ ۱۸ پوند و چهار هزاره
توپ ۱۲ پوند و جماعتی از صاحبان نوبت ترسانه راه زنان پیش داشتند و بر جنب حکم کار داران دولت
رزم جماعت بابیه را القیمه عزم دادند و از دار خلافت کوچ بر کوچ طی مسافت نمود و از زنان شدند بعد از
ورود ایشان زنان تا مدت لشکر از بهر یورش بخشش آمد و از چهار جانب اطراف سرای ملادری را احاطه دادند
فتح کردی بسوی قلعه علیمردانخان که معتقد حکم بود بتکتاز شدند و فتح چهارم بجانب خانه آتاغزر که در سرای
ملادری بود حمله افکندند و دیگر فوجی هر یک طایفه سنگری گرفتند و از آن هنگام که آفتاب سر بر کشید تا آنگاه
که در مغرب ناپدید شد آتش جدال افروخته بود و از گرد و دخان روی جهان تیره گرفته بود ظلمت جهان بگرفت
و اهل زندان بنمود تخشین فتح کردی بقوت یورش قلعه علیمردان خان فرو گرفتند و هر مال که از مردم تجارت
برده در آنجا انباشته داشتند لشکریان بغنیمت بردند و فتح چهارم نیز خانه آتاغزر را بقلعه در رفتند
و با خاک پست کردند و دیگر فوجی از جانب دروازه قزوین بکار و اهتمام سنگ که محکم استوار بود یورش دادند
اگرچه سلطان فتح و دلیرانی از سربازان مطرود و مجروح افتادند لکن از پا ننشستند چندانکه بدان کار دلیرانه
دست یافتند در آن جنگ ۲۰ تن از دلیران جناب ملادری زنده دستگیر شد و ایشان را بحکم امیر اصلان خان
در کنار بیرق ذوالفقار خان سر بر گرفتند بعد از فتح لشکر ملادری ضعیف شد و در همان شب ۲۵ تن از
شاهزادگان جناب ملادری از جانب دروازه قزوین طریق فرار بر داشتند از جمله ایشان بخفقاق بیرق حاکم
آهنگ بود که توپ از آهن ساخت و یک حیدر تال بود که چو پانصد تن مرد مبارز برابر داشت و دیگر قعقاق

[illegible] حاجی ویرست که پیر سیاه لقب داشت با [illegible] تن از سنگونه مردم تا بیارم بکرکتند و از آنجا [illegible] بدینسو
در آمدند مردم دینی متفق شدند و ایشان را با خود داشته بزندان آوردند امیر اصلان خان و سران سپاه
فتح نگارجی و بگفتاح آنشهر را بقتل آوردند و دیگران را بحبس خانه در انداختند تا آنگاه که بر ملا گدیع و بر مردم او
غلبه جستند آن هنگام حکم دادند تا ایشان را تیر و تیر پیش کردند از پس این واقعه کار بر ملا گدیع ضعف افتاد
و خود هم روزه سلاح جنگ بر خود راست کرد با تفاق مردم خود رزم میداد و روزی چنان افتاد که لشکریان
بخانه او حمله بردند و یورش میدادند و ملا گدیع چون هر آن کار آزموده بود و رایت همی تاخت و رزم
همی ساخت درین حوالی [illegible] ساز و [illegible] عبد [illegible] خانه که باید حکومت مصر را [illegible] بود بر خم
گلوله از پا در آمد و نیز تفنگ بازش گلوله آن بر بازوی ملا گدیع آمد و خرد در رزم شکست اصحاب او
عقب کردند و او را از خاک برگرفته بمیان سرای در بردند و جراحت او را از عمامه مردم پوشیده داشتند
و همچنان بکار مقاتلت و مبارزت اشتوار بود با آنکه خانه ملا گدیع بخوب گلوله توپ و خمپاره با خاک یکسان شد
لشکریان متوانستند بدانجا در روند و ملا گدیع را با خود دارند مع القصه پس از نفس که بدان زخم بجهان دیگر
جهت رفت مردم خود را انجمن کرد و گفت من بدین زخم از جهان میگذرم شما بعد از من پسران فاطمیانید
و با دشمن اشتوار رزم دهید همانا پس از چهل روز زندگی از سر خواهم گرفت و سر از خاک بدر خواهم کرد ملا گدیع چون
جان بداد او را با جامه یکه در بر داشت با خاک سپردند و پسر او را در گرفت و او را نهادند پس از ملا گدیع او پسر را
وصی پدر او وصی گدیع و حسین شیرازی که محرم او بود بدان زخم در گذشت و سلیمان نراز که وزیر ملا گدیع
بود زین گذشت که پسر او را ایلخانی لقب بود و حاجی کاظم قلتوقی مکتوبی با امیر اصلان خان و محمد خان سپکلر نگاشتند
که اگر با ایشان امان دهید دست از این جنگ و جوش باز داریم و به نزدیک شما شتابیم امیر اصلان خان نیک
اندیشه کرد که اگر بکشش و کوشش بر آن جماعت غلبه جوید گروهی از سربازان نیز سر بر سر انکار خواهند گذاشت
و همچنین در شریعت قتل آن جماعت را واجب میدانست پس خدیعت با ایشان و نقض پیمان را عیبی نشمرده و آن
جماعت را اطمینان خاطر دستاد و ایشان از سنگرها خود بیرون شده بلشکرگاه آمدند و شکوف داشتند که

که ملا گدیع بمرده و جسد او را در سرای او خاک سپرده اند در این وقت امیر اصلان خان و محمد خان و سران سپاه آموزه خاطر
بسرای او در رفتند و جسد او را از خاک بر آورده ریسمانی بر پایش استوار کردند و بسه روز در کوچه و بازار شهر زنان
بخاک و خاره بکشیدند و اموال که از مردم بغارت آورده در سرای او انباشته که بقدر غنیمت لشکریان گشت و از پس
آن سه روز شیپور و خروش زده از هر طرف صدتن بر بازار خرش صف بر کشید و صدتن از جماعت با بیرقان
تیره پیش مقتول رفتند و حاجی کاظم قلتوقی و مهدی سلیمان نراز را بدان خمپاره بسته آتش در زدند چون این
خبر بعرض درگاه شاهنشاه افتاد بر حسب فرمان قاسم بیک تفنگدار با مامور بسفر زنان شد و منشور ملا طفت
بسران سپاه و عموم لشکریان آورد محمد خان سپکلر بیکی نیز اجازت برجعت یافته بی نیاز از ملا دست گشاد
و امیر اصلان خان از پی او پسر خان سردار و حاجی گدیع و حاجی محسن جلاد و چندتن دیگر از مردم ملا گدیع را
بدست آورده نظر ایشان را پیش داشت و ایشان را با خود گرفت و بعد از دو روز سردار اسلام فرمود بصواب دید
میرزا تقی خان میرزا رضا و حاجی گدیع و حاجی محسن عرضه هلاک و دمار شدند و دیگران محبوس گشتند
(تاریخ اتوار که واقعه زنجان و حضرت ملا گدیع رسیدند بسال ۱۲۹۴ یعنی سال [illegible] هزار و [illegible] نوشته است)

(شرح حال ملا حسین تبریزی و طغیان جماعت بابیه و مقاتلت ایشان در مازندران با گروه لشکریان)

ملا حسین یکتن از مردم تبریز است در آغاز زندگانی بکسب علوم رسمیه مانند صرف و نحو و فقه و اصول روزگار گذاشت و آن بزرگ
نداشت که از تحصیل علوم باعلی درجه امتیاز شود و سامان خود را بر کند لاجرم از بی چاره هر روز رائی بزد و حیلتی می انگیخت
در این وقت او را سمع افتاد که میرزا علی محمد باب از بوشهر شیراز سر کرده و بتازگی جدید و شریعتی تازه خود را بلند آوازه
ساخته پس بتوانی از خراسان طریق شیراز برگرفت گرفت و بعد از ورود بدان بلده به نزد میرزا علی محمد باب را
دیدار کرد و آئین او را پذیرفتار شد اگرچه این هنگام میرزا علی محمد باب چنانکه مذکور شد بحکم حضرت نظام الدوله حاکم
در سرای خود نشیمن کند و در بروی آشنا و بیگانه فرو بندد ولاکن با اینهمه آوازه غریبت و از قبیل خود بسیار شهرت و بسیار
مریدان خود را کیسه ساخت و مردمان را بکیش خویش دعوت میکرد ملا حسین را چون بگفتار و دیدار
بیازمود و در کار خویش استوار یافت او را بطرف عراق و خراسان فرستاد تا بهر شهر و دیه در آید و مردم را بسوی
او دعوت نماید و زیارت نامه که از برای زیارت امیر المؤمنین علیه السلام خود تألیف کرده بود بسپرد و همچنان تفسیر سوره
یوسف علیه السلام را که خود شرح کرده بود داد تا بر مردمان بخواند و فصاحت باب را در آن کلمات بر کمال دانست او حجتی
سازد ملا حسین با این رسک و ساز از تبریز در شکار آمد طی مسافت نمود و وارد اصفهان گشت و در آنجا ملا محمد تقی هراتی را که
یکتن از فقهای بود بفریفت و او را یکی از پیروان باب ساخت چنانکه در منبر و محراب بی پرده از جلالت قدر باب سخن
همی کرد او را به نیابت خاصه امام ثانی عشر علیه السلام ستایش میکرد و همچنان نوه فرمان مقتدر الدوله که این وقت
حکومت اصفهان داشت بکلمات ملا حسین باب را مردی زاهد دانست و گفت تواند بود که امام غایب باشد
بالجمله ملا حسین از اصفهان بکاشان آمد و در آنجا حاجی میرزا جانی یکتن از بازرگانان کاشان بود از
در عقیدت و ارادت پیوست آنگاه به نزدیک حاجی ملا محمد مجتهد پیر حاجی ملا اخر هراتی که از دانشمندان
و یکی از تمامت فضلای ایران برتری داشت رفت و تفسیر سوره یوسف و زیارت نامه که با خود داشت

نزد او گذاشت و او را بقول نیابت باب داعی گشت حاجی ملا محمد آن کلمات را برخواند و غلطات آنرا باز نمود ملا حسین
گفت باب میفرماید که تو بگناهی که کرده او را تا کنون مقید و محبوس داشتند بشفاعت او را بر ذمهٔ تو واو را از
قید دند آزاد ساختم اکنون اگر مردمی را مرضوب یا مرضوب را مجرور خوانند معذور باشند حاجی ملا محمد باتک
مراد دو گر چندین پیوسته سخن مکن نخست آنکه مردم صحیح تلفیق کلمات عربیه را حجت آوردن کاری با غلوط کردن
است دیگر آنکه هر که بروی این قانون کار است سخن کند او را حجتی از دین باید بدین فرخرات ملا طاهر
و ترهات بیماحل نیابت حرام داخل نتوان شد و ملا حسین را از پیش براند و چون تمرد دعوت او را
نیابت باب بر زیادت نفع افزون از این مبرد منع او قوی نکرد با کلمه ملا حسین از آنجا شان بدار الخلافه
سفر کرد و روزی چند در طهران توقف گشت و در دل چندین از عامه را که نزلت صحیح و رعایا داشتند
با خود گرد و کتابی از باب پادشاه مبرد گذشت و حاجی میرزا آقاسی آورده بود بدین شرح که اگر حضرت
مرا واجب شمرید بنای سلطنت شما را بزرگ خواهم کرد و مال خارجه را در تحت فرمان شما خواهم داشت ملا حسین کتاب
باب را بر خواند و دعوت او را قبول کرد کارداران دولت او را تهدید و ستادند که از نیکو نه ترک
نیست بیندیشد و اگر سلامت جان خواهی آنا مستقیم شهر را بدر رو کن ملا حسین چون کار بر مراد نیافت خطی
بحاجی ملا محمد علی زنجانی فرستاد و مکتوبی نفرین از بهر قرة العین کرد و هر چه تن را بخراسان طلب داشت
تا از آنجا دعوت خویش را آشکار کنند و خود بتوانی از طهران راه برگرفت و از این نفر خبر نمود و بعد از
ورود شهر مقدس در بالاخانهٔ نزول رخت و با غوای مردم پرداخت ملا عبد الخالق یزدی که تلمیذ شیخ احمد
احسائی بود و در توحید خانهٔ صحن مقدس صاحب محراب و منبر بود با غوای او از اتباع باب گشت و در فراز منبر
سخن چند که با شرع انور بینونتی داشت بگفت و نیز ملا محمد صادق مقدس نیشابوری که هم بر طریقت شیخ احمد بود
بکلمات تیب و ملاحات ملا حسین از راه برفت و در همدیت بود بگفتار ناسزا و ادا پرداخت این خبر نیز
در شهر مقدس سمر گشت علمای مشهد بخشم آمدند و غوغا برداشتند و صورت حال را بنزد حمزه میرزا
نمودند حمزه میرزا این هنگام از چمن رادکان بود چون این خبر شنید فرمان کرد که ملا حسین را از شهر مشهد

حاضر بگیرند و هر کسی از مردم مشهد که بنیت او گرفته از او بتوبه و نیابت را لعن نفرستد عقاب
و عذاب دارند ملا حسین را از بیش بر بمشهد آوردند و او بتوانی تمیدر آمد و بر منبر صعود کرد
و بر میرزا محمد باب و اصحاب او لعنت و ستاد و آسوده گشت و همچنان چندین دیگر طریق سلامت جستند
و در لعن باب او را موافقت کردند اما ملا عبد الخالق سر برکرده و گفت من هرگز از این راه برنگردم مگر آنکه
علمای مشهد مجلس مناظره بسازند با من مناظره آغازند علمای شهر لعن چون این کلمات بشنیدند او را از
نماز جمعه و جماعت منع فرمودند و حکم دادند تا سرای خویش اقامت کند و این منزلت را موجب سلامت شمارد
و ملا حسین را برداشته بنگاه حمزه میرزا بردند تا نزد لعن معوقا او را در خیمه باز داشتند و چندین قرار دل
بگذاشتند تا با کسی طریق مخالطه و مراوده نسپارد لیکن بسود تا آنگاه که مردم مشهد بر شوریدند چنانکه مذکور
افتاد پس از لشکر عمر شاه راه مشهد برگرفت و در باغ قدرت که بیک سوی شهر مشهد است فرود
شد مردم آن بلده او را از ورود شهر منع دادند تا چاره بنیاد بر سفر کرد و در آنجا مردم عامه را
جمعی با خود یار کرده راه بسزاوار برداشت در سزاوار میرزا تقی جوینی که بزرگی دیوانی و اداره کار نیز بود و سوت
و دخل و خرج اصحاب او را بسر گرفت و چندین دیگر را نیز از سزاوار تعریف و لطف بیامی بیاراست گشت
نخستین بقصبهٔ بارجمند رسید آنا سید محمد که در بارجمند نماز جماعت میگذارد است او را و اصحاب او را
بسرای خویش از بهر ضیافت دعوت کرد چون در آمدند و در مجلس او جلوس کردند نخستین خادمان ضیافت
خانهٔ علیان و قهوه در آوردند ملا حسین دامن در چید و حکم بحرمت علیان و قهوه براند از آنجا سخن
ملا و نعم در افتاد و بدعت باب در شریعت و دعوت ملا حسین در طریقت او بگفت گشت آنا سید محمد خشمگین شد
و گفت من شما را بخیر و دین میدارم و پرهیز از ضلالت شما را واجب میشمارم و این نزاع را برای خود پرون شدن و مقصود
نماز ملا حسین راه برگرفت در خرگاه بارجمند تورنه خان خوی در آمد در آنجا ملا حسین و ملا محمد باقر ملقب شدند
و طریقت او را حق دانستند پس از آنجا بمازندران شد که روزی چند در آن بلده توقف نمود و جمعی از مردم
بیامی با او متفق رخت و با علمای کلمه دعوت پرداخت مردم بیامی چون این بدیدند غوغا برداشتند

©Afnan Library Trust, 2023

و او از در مقاتلت و مبارزت بیرون شدند در این وقت ملا حسین را نیز چون عمه و عمو و عمو بمواقفت برخاست
و چندتن از اهل او مقتول گشت پس ناچار راه شاهرود پیش داشت و بعد از ورود در آن بلده سرای ملا محمد کاظم مجتهد
شاهرود درآمد و او را بکنیز خویش خواندن گرفت ملا محمد کاظم از صفات کلمات او که با شریعت بیضوتی تمام داشت
بر تنگ و زبان بدشنام او باز کرد و عصا در دست داشت و از پرده بر سر او فرود آورد و نیز مو تا در زبان
او را و چاپ او را از شهر اخراج کردند و این هنگام خبر وفات شاهنشاه غازی در آن اراضی پراکنده گشت
و از این خبر ملا حسین قوت دیگر بدست کرد و از شاهرود سفر بسطام نمود علما بسطام چون از رسیدن او آگاه شدند
کس فرستاده او را از درآمدن بشهر بسطام دادند ملا حسین چون راه ورود بشهر بسطام را مسدود یافت در خرسنگ
آن بلده تیره حسین آباد درآمد و ملا حسین آبادی را نیز وقیعه خویش کرد و او را با خود یار گرفت بسبب یاری
— رهسپار گشت —

رسیدن ملا حسین با مردم بازندران و فرقتن مردمان را از هر غوغا و طغیان

حاجی ملا محمد یار درویش هنگام کودکی خادم سرای حاجی محمد مجتهد بازندرانی بود چون بکدر شد و بلوغ رسید یک چند
روزگار خویش را در تحصیل علم صرف و نحو و مسائل فقه و اصول بپایان برد و نیز از دنیا چندان بیندوخت که زیارت
کعبه بکند بر وی واجب افتاد و سفر مکه پیش داشت از قضا در عرض راه با میرزا علی محمد باب رضا گشت
و با او چند مجلس سخن کرده شیفته کلمات او شد و در پایان امر دل بدو داد و از پیروان او گشت
و بعد از مراجعت از سفر مکه روانه بازندران شد و در بارفروش سکون اختیار کرد و از آنجا چون ملا حسین
در خراسان از قضیه باب داعی شد بکتوبی حاجی محمد نوشت که با قدم عجل طریق خراسان برگیر تا در اظهار
دعوت همدست شویم و کار بر مراد کنیم حاجی محمد بتوانی خراسان را بقصد عزم داد بعد از ورود
بمشهد با اتفاق ملا حسین کار همگی آن هنگام که کار ملا حسین آشفته شد چاشنی مرقوم افتاد آنچه
شرایط نوشته حاجی محمد از پیش روی روانه گشت و از آنسوی قره العین که شرح حال او از پیش بشرح رفت
بعد از واقعه دم و قتل و فرقت پدر و بی خبری شوهر از قزوین با فوجی عاشق دلباخته با آنچه

خراسان مردی تخت چون در منزل بهشت که یک فرسنگ بسطام است مقام کرده حاجی محمد هم از خراسان برسید
و با قره العین یکدیگر را دیدار کرده و چند کرت مجلس را از بیگانه پرداخته بمشاورت نشستند و در رداء
دین بزرگ با میرزا علی محمد باب راز زدند و بی قیمت پرده از کار برگرفتند و قره العین نیز در انجمن حاجی نصب کرد
و بی پرده بر منبر صعود کرد و برقع از رخ برگشود و چهره تابنده را که مهر درخشنده بود با مردمان بنمود و گفت
ای اهل بسا این روزگار با از ایام فترت شمرده میشود امروز تکالیف شرعیه یکباره ساقط است
و بلغ صوم و صلوة و زنا و صلوات کاری بیهوده است آنگاه که میرزا علی محمد باب آیات بلیغ سبع را فرو گیرد و این
ارکان مختلفه را بکند بتازه شریعتی خواهد آورد و قرآن جدیدی را در میان امت در یقین خواهد نهاد و
هر تکلیف که از تو بیاورد بر خلق روی زمین واجب خواهد گشت پس امروز رخصت بیهوده بر خویش روا مدارید
و زنان خویش را در مصاحبت طریق مبارکت بیارید و در اموال یکدیگر شریک و سهیم باشید که در این امور شما را
عقابی و نکالی نخواهد بود چون این سخن بپایان برد مردمی که در گرد منبر انجمن بودند بر یکدیگر بانگ زدند و جماعتی
که از شریعت قدیم و طریقت هفتاد و سه فرقه داشتند از ارادت باب روی برتافتند و یکدیگر بر دین
خویش بگرفتند و طریق مسکن خویش داشتند و جماعتی که بیدین و هر کسی بود و مال و ثروت و عیال
و ثروت نیز داشتند از این سخنان شاد و طرب بکناره سر به بیدینی برآوردند و حجی شرایع را از گردن فرو
نهادند آنگاه حاجی محمد با اتفاق قره العین راه بازندران برگرفت چون با رافی هزار جریب رسیده اندکی اندک
دل در قره العین بست او را نیز هر همی بنوعی قیمت کار بدانسان پیوست که این هر دو تن در یک محمل می نشستند
و آن شاهانی دهها شتر را داشت شعری چند از دیگر بدین شرح که اجتماع شمیمین و اقران قمرین است و این
اشعار را با آهنگ حدی تغنی میکرد و طی مسافت مینمود در یکی از قرای هزار جریب باتفاق قره العین بخانه رفت و با
ادیم لبتر شد و طریق مراجعت سپرد مردم هزار جریب چون این بدانستند و از عقیدت دیگران آگاه یافتند
جماعتی ساخته کار شر بر ایشان تاختن بردند و اموال و اثقال ایشان را بنهب و غارت برگرفتند بعد از این واقعه میان
حاجی محمد و قره العین جدائی افتاد و حاجی محمد طریق بازرفتن گرفت و قره العین در رافی با زندان با جمعی از دل

[illegible] خوشی و به بدیه همی عبید کرد و در اطراف مردم چندانکه توانست همی زیکی برد اما چون کار بعد از ورود بازفروش
خبر رسیدن ملاحیان را از جاسوسان و عیونان حضور آگاه کرد و پس از روزی چند ملاحیان از
راه برسید و با همه جمعی از کنار میدان آن بلده فرود شد و بدعوت مردم پرداخت هنوز هفته برنگذشته
بود که سیصد تن از مردم بازفروش طریقت باب گرفتند و طریق او را صواب شمردند از این حدیث عموم
خلق را وحشت و دهشتی تمام در خاطر راه کرد و خبر آن جماعت در افواه سایر گشت سعید العلما و دیگر علمای مازندران
که نیکویی این نرا از بهر خود زیادت میدانستند جمعی از لشکریان کنفط و دست خویش برگماشتند و صورت
حال را بکارداران دست و سرکردگان مازندران بنگاشتند. شاه زاده فاتح میرزا که هنوز حکومت مازندران
داشت این نرا واقعی نگذاشت و کارگذاران او در این امر مباحثی کردند و جماعت با بنه از بازفروش
بیرون شد در سواد کوه جای گرفتند بعد از کچ دادن فاتح میرزا از مازندران بدار الخلافه دیگر باره نرا حضرت
بازفروش عفو سعید العلما و رسم شد و بعباسقلی خان سردار لاریجانی مکتوبی کرد چون مکتوب سعید العلما
بدو رسید محمد بیک یاور را با سیصد تن لشکری لاریجانی بدفع ایشان بیرون فرستاد محمد بیک بقدم عجل و شتاب
طی مسافت و بعد از ورود بدان بلده بمنازعت آن جماعت روانه برگشتند بالجمله در سر میدان بازفروش
نیران جنگ و جوشی اشتعال یافت و بازار قتال و جدال رواجی گرفت از هر زاویه کمانکش در آمدند و
آلات حرب و ضرب بکار بردند در میانه هر آن ده تن از اصحاب باب شربت شهادت چشیدند و جماعتی نیز
از مردم لاریجانی جراحت یافت چون ملاحیان و همی مهم مقاتلت در میان شهر را از بهر خویش نزدیک
نزدیک دانستند از میان جنگ رزم زنان و هزیمت کنان بکار و اهالی بلده میدان در رفتند و در آنجا
از بهر مراقبت لشکر آرات کمین کشتند در این وقت عباسقلی خان سردار لاریجانی برسید و صورت حال را
معاینه کرد و رزم آن جماعت را تصمیم عزم داد اما ملاحیان چون در وقوع عباسقلی خان را بدانست و مکشوف داشت
که با اعداد کم و عدد اندک رزم او را نتواند خاتمه کرد و در تنگنای بازفروش همی این جنگ و جوشی نتواند داد
حیلتی اندیشید و بنزدیک او پیام فرستاد که با بهر شهر دیم که از رفتیم سخنی جز از در شریعت نگفته ایم

و اینکه مردم را بطوری باب نمیخواهیم که ایشان را از عناد و عذاب برهانیم اکنون که مردم نیز بهر طریق صلاح و فلاح
نمیجویند و جان و مال ما را مباح میدانند این نرا در تیه خذلان و جهل میگذاریم و صعب و سهل زمین را از نوشته
میان ایک میگذریم عباسقلی خان در پاسخ گفت که ما سخن بصواب است نیکو آنست که نخستین بیرون مازندران
دعوت خویش آغاز کنید و از حضور ایشان را آزاد آگاه میدان اراضی باز شوید و جماعتی از لشکریان لاریجانی
برگماشت که آن جماعت را تا بمحل آباد دکه داده از اینجا مراجعت کنند ملاحیان و همی مهم و همی ایشان
از بازفروش بیرون شد راه برگرفتند و لشکریان نیز تا ارض محل آباد برفتند بعد از مراجعت جماعت لشکر حضرت
خیر و بیک کلاته (۱) محل آبادی کردهی را با خود یار گرفته طمع و طلب زر و مال از ملاحیان و همی ایشان
گرفت و بالاگاه بر سر راه ایشان آمد و جنگ به پیوست ملاحیان حوالت تا او را بی منازعت و مقاتلت
مراجعت دهد خیر و بیک رضا نداد و طمع در اسب ملاحیان به لت انتیقی بر خاطر ملاحیان ثقل بزرگ آورد
و ساخته کارزار گشت و از دو طرف بر نبود و شمشیر بیکو همی زدند چه مسموع افتاد که بسیار وقت تیغ او چون برق آمد
در جگر کاه غرق شد بالجمله ملاحیان اسب بتاخت و مردم او جنگ را ساختند در اول حمله خیر و را
با تیغ بکشتند و مردم او را بخاک هلاک رانده خبر بعد از این فتح دل قوی کرد و از بیرون شدن مازندران
پشیمان گشت و در حال عنان برتافت و تا مضجع شیخ طبرسی شتافت و همی حوالت در آن اراضی سنگر سازد و
مقطع طراز گشته از قفاچان افتاد و کم هنگام بزرگان مازندران بر حسب فرمان سفر اهل کردند تا بلوس شاه
ایران بر تخت کیان در روز و تخت گرفتند و روز غره محرم بتقبیل سده سلطنت قرین فرخی و میمنت گشتند
(قلعه ساختن ملاحیان اشرف با تدارک و همی مهم بازفروش و جماعت باب و مزار شیخ طبرسی)

ملاحیان اشرف نو گردن بزرگان مازندران را بدر کار شاهنشاه ایران فال بد گرفت و آسوده خاطر
بر شیخ طبرسی ساختن قلعه بر جهت حصن متمنی بنیان کرد و بر دو آنرا ده ذراع ارتفاع دادند و بر زبر آن بر دو
بنائی دیگر از تنه درخت بزرگ برآوردند و شقیقه بر نمودند و خندق عمیق حفر کردند و از بهر فصیل قلعه خاکریزی
(۱) مرحوم تاریخ کلاته است چنان افراشته داشتند که برابر بروج قلعه آمد و سه رشته زرجدران و بروج قلعه از بهر

لشکری نشیمن مقرر کردند و از قلعه برای علیه بخندق راهی چند بکشادند و از اندرون قلعه نیز خاکریز کردند
چنانکه هزار تن مردم با بیل که در قلعه‌ها بود در میان خاکریز نشیمن داشتند و ساخته جنگ بودند و در میان
دیوار قلعه و خاکریز هر چند گام چاه کم بود و بر این هر چاه نیزه‌ها و منجنیقها از چوب و آهن نصب کردند
و سر آن را با قاروقات پوشیدند تا اگر وقتی لشکر بدان قلعه یورش برد و به درون بشوید از آن نصب کردند
و تباه شوند آنگاه از هر ده که قریب بود علوفه و آذوقه فراوان فراهم کردند و دیوان قلعه‌ها را در
زیر نهادند چون همه چنین از این کارها بپرداخت بانگ رعوت خویش را بلند آواز ساخت و مردان
ساده دل را همی نوید داد که سال دیگر بر زمان ظهور باب کار این جهان را یکسره خواهد کرد و هفت اقلیم را
تحت قدم خواهد سپرد و دین حق آن را خواهد گشت و شریعت‌ها را خواهد شد بدین ترتیب حقیقت آمیز
و کلمات طمع انگیز مردم بی‌خبر که مال دوست و جاه طلب بودند از دور و نزدیک نزد او شتافتند و گروه
چندانکه هزار تن اصحاب یافت آنگاه حاجی کریم را حضرت اسم لقب نهادند و از بهر او شاروانی
بیاراستند و او را از پی پرده نشیمن داد تا مردم او را مگر دیدار کنند و حشمت او روز تا روز زر فاخر برگزیر
آید هر اسمی افتاد که کریم بگرد از بهر کرنا به شدن و سر و تن شستن زیبی شاردان پرداخت و ترتیب
خویش برگشت هر تا بدین که قریب بقلعه بود در روز جماعت با سه صف برزدند و با آنکه زمین هم کل دارای
بود چون او را دیدار کردند به یکبار بر زمین در افتادند و در میان آن کل چهره‌ها بر زمین بسودند و تا او را
رخصت نداد سر بر نداشتند بالجمله همه چنین اصحاب خویش را هر یک نامی و لقبی خواند یکی را اکنت ترنظهر
امام ثامن علیه السلام نامی و امام رضا نام داری و دیگری را سید سجاد لقب نهادند بدین گونه نام انبیا و ائمه
هدی و اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و اوصیا را بر مردم بیت و ایشان را نوید همی داد که هر که از ما در جنگ کشته
شود پس از چهل روز بیشتر یا کمتر زنده شود و بر زیادت از این فردای قیامت بهشت خدا خواهد
بود و در این جهان هر یک پادشاه مملکتی و حاکم ولایتی خواهد شد و بعضی از ایشان را بالسلطنت چین
و ختا و حکومت روم و مملکت اروپا استقبال میساخت و میعاد مینهاد که زود شد بازماندگان را فرا گیریم

و بسبب وی سفر کنیم و در زمان این جمله که در کنار شهزاده عبد العظیم است و هزار تن از مردم دار الخلافه را
انگیزیم و این کلمات را هر زمان که باب بر ایشان فرستاده بود مردم حدیث میکرد یخدعون جزیره الکفر
والرفع جبل الزور را و یقتلون بکل اثر عشر آلاف من الاتراک و از جزیره الکفر تعبیر بازندران
میکرد و از جبل زور را کوهی که در کنار جزیره شاهزاده عبد العظیم است حدیث میکرد بالجمله بدین سخنان مردم
خود را در کار مقاتلت و مبارزت چنان قوی دل ساخت که بی ترسی بر مردم بیشمار و دیگر ایشان میتاختند و هر که
مرگ و ممات را ساز و برگ حیات میشناختند

باب در ذکر تاختن شاه ایران بزرگان مازندران را بر دفع همه چنین و جماعت بابیه

چون خبر اعداد جماعت بابیه و زیغ طبری و درازدستی ایشان در نهب و غارت اهل مازندران گوش زد شاه ایران
گشت فرمان داد که بزرگان مازندران مجتهد لشکر کشی بر ایشان بتازند و چنان از وجوه الخواص مردان
بزرگ مازندران که در حضرت بودند و هر یک در این خدمت پای بر دهند و هر یک خود را
خود نگهدار کردند [illegible]
کرده هزار جریب کشت و زراعت و دیگر کارداران [illegible]
مازندران و [illegible] و دیگر کارداران [illegible]
[illegible] حاجی [illegible] تا [illegible]
گرد [illegible] از مردم هزار جریب را
کرد و ترک [illegible] از مردم [illegible] و جماعت [illegible] لشکر [illegible]
آن [illegible] آب [illegible] و روز دیگر
[illegible] زیغ طبری [illegible] و از جوب [illegible]
[illegible] از مردم [illegible]
[illegible] آنگاه [illegible] اما [illegible]

بدر و ملاحسن با جماعتی از مردم خود از قلعه بیرون شده مانند شیر گرسنه بر سر گردان تاختند و ایشان را غافله
شمشیر ساخت در میان گردان بابیه با جماعت گردان بانگ تفنگ گوش آتا عبدالله شد و مردم خود را برداشته
شتاب کنان راه برگرفت همچنان از گرد راه تفنگچیان خویش را بر سر جماعت بابیه گشاده دادند ملاحسن که این
وقت از قلعه گردان را پرداخته بود بی ترس و باک بر سر ایشان تاخت از میان مردم آتا عبدالله جوانی
افغان که مردی سخت دلیر بود سر راه بر ملاحسن بگرفت هر دو بجنگ در آمدند و مدتی دیر باز با تیغ و سپر با هم بگردیدند
ناگاه پای افغان بلغزید و از پشت اسب بر روی زمین آمد و ملاحسن در همان تند گرد از پشت شمشیری
بر وی براند و او را بکشت و از جانب دیگر جماعت بابیه بر آتا عبدالله تاختند و زمی صعب دادند در میانه
سی تن مردم از تفنگچی و جانبان مناصب مقتول گشت و دیگران هزیمت شدند چون آتا عبدالله از یک بانگ
تفنگ هزیمت طلب یافت تمکن لشکر خود را بدر خانه‌ای دور برد با آنکه کمر آن زرخیزان را حفری کرده بود
ملاحسن هم نکرد و چون برق خاطف خویشتن را با آتا عبدالله برزد و او را با تیغ دو نیم کرد مردم او در راه افراشش
داشتند و اصحاب ملاحسن پیاده و سواره از دنبال ایشان شتاب گرفتند همچنان از گرد راه

بعضی افراد در رفتند و تحسین تفنگچیان را غنیمت تیغ غنیمت بی‌کار اهل قریه بود هفتصد برگ کوک شیر خوار و زنان بیچاره
و پیر مردان فرتوت رحم نکردند اما ناگزیر اعتبار کبار را تمامت جانداران آن قریه را با شمشیر و خنجر پاره پاره
کردند آنگاه آتش قریه ارزده تمامت خانه و سرای و باغ و بستان را بسوختند و دیوار آن را با خاک پست کردند و اموال
و اثقال نساء و رجال را بنهب و غارت برگرفتند و بردند چون خبر این جلادت از جماعت بابیه در اراضی مازندران
منتشر گشت ظلمی چنین شدید و قتل شنیع از ایشان سر نکشد و لشکریان ضعیف شد و هر جا که امانت داشتند دیگر
نیروی جنگی نیاورد و محمد سلطان یاور لاریجانی در بازوی یار فرو نماند و در کمال هول و هراس بحراست آن بلده
پرداخت و میرزا آقا در بیاری خویشتن داری همی کرد

سفر کردن شاهزاده محمد تقی میرزا با مازندران از برای شاه ایران برای تسخیر قلعه شیخ طبرسی و قتل جماعت بابی

چون خبر قتل آتا عبدالله و غارت او را در حضرت ملک الملوک نجم الکوف افتاد نیران غضب شاه ایران زبانه
زدن گرفت و شاهزاده محمد تقی میرزا را مأمور فرمان کرد که بتوانی طریق مازندران بسپارد و تنگی از جماعت
بابیه را زمین بگذارد آنگاه نیز بعد تا نام تقوی این مازندران را جریده کرده و فرزندان و بازماندگان ایشان را
هر یک نوعی عظیم بنواخت و مال بسیار و هزار جریب را مسمی عطیه‌ها فرمود و فیوض را در بالجمله محمد تقی میرزا با تمامت
جماعتی از نزدیکان مازندران در سنج شهر محرم خیمه بیرون زد و از طریق مراد کوه راه برداشت و بی‌شتاب
سر لاریجانی نامه‌ها نوشت که از راه رسانند و لاریجان بطرف آب کرج رهنورد و در آنجا تجهیز لشکر کرده بر سر ایشان
حاضر گردد بالجمله بعد از رسیدن شاهزاده بر سر آب مراد کوه گروهی از تفنگچیان هزار جریبی و جماعتی کرد ترک
بدو پیوسته شدند و از آنجا کوچ داده در قریه و بکنی آباد در سرای میرزا سعید فرود شد و روز چند کار
و نظم کشور و لشکر پرداخت و جماعت بابیه را هیچ همی و مکانتی نمی‌نهاد و ایشان را بدان جنگ خویش عقیده نیست
و از بهر لشکرگاه حارس و طلایه نمی‌گماشت و هم در این وقت ابری برخاست تراکم گشت و برق عظیم بیارید
و هوا را بدی سخت آغاز گشت لشکریان شاهزاده از بیم برودت هوا نفس را هر کس به سخنی خویش آید
دلش بیازمید ملاحسن و جمعی که انتظار چنین وقت را میبردند و زمین عدوت آگهی یافتند بی ملاحسن

©Afnan Library Trust, 2023

چون بلوک غلجیان آماده جنگ گشت و چون یک پس از شب ۱۵ شهر صفر پیر شد باتفاق سیصد تن مردم از جان
گذشته طریق اقامت پیش گرفت و تا صبح چون برق خاطف و صرصر عاصف بدستیاری جنگی نژادان آب و علوفه را
از چشمه سرا بسخت عبور کرده تا قریه و یکی براند آنگاه چند کسی را از پیش از جنگ روان داشت تا با هر کس
از لشکر شاهزاده باز گردند همی گفتند ما مردم یاسقاقان سردار لاریجانیم و این یاسقاقان از قفقای
ما در رسید این همی گفتند و همی رفتند و ملاحین با همه جنگ از قفقای آن رهسپار بود چندانکه بقریه و یکی
و نزدیک سرای شاهزاده برسیدند جاسوسان سرای را دریافتند که گفتند و از کی شدند گفتند ما مردم سردار لاریجانی
و اینک سردار است که از قفقای ما در رسید هنوز این سخن در میان بود که ملاحین در رسید و نخست چندتن از
مردم خود را بر سر کوچه بگماشت تا اگر کسی از لشکریان بعزت شاهزاده آید دفع دهند آنگاه همه جانب خود را
گرفت چون از پای شاهزاده در رفتیم فریاد و نوحه و ناله بلند کنید که درد او در دیوانه شاهزاده را کشتند تا
هر کسی از مردم او این ندا شنوند تا چه رهسپار شوند که در راه فراپیش گیرد لیکن نگفت و بدر سرای شاهزاده آمد
و بفرمود تا بر در سرای را بگشتند و بدرون خانه در رفتند و با تیغ کشیده با حافظان سرا در آویختند و
این کار کردند و آتش بسرای در زدند و باره بندی که در پهلوی سرای بود هم بسوختند و خانه دیگر را که از امر
مصیبت رسیده اشتدا علی الاسلام کرده بود هم آتش اندر زدند و مردمی که در آنجا بودند برخی را بسوختند
و بعضی را بکشتند و از پس آن جمله ایشان را آتش افکندند و ناحیه جماعتی از لشکریان بلوا کردند که در سرای بیرون شاهزاده
بودند بعضی عرضه هلاک و دمار شدند و گروهی طریق فرار پیش داشتند سلطان چین میرزا الغ شاه
تا هزار تخمیناً و دانو میرزا پسر قتال السلطان هم در آنجا قتل شدند و جمله هر چه بود لوخته گشت و میرزا علاء الدین
مشتی سرا نقتی رسید آنگاه ملاحین و مردم او از پس این قتل و حرق آنجا سرا در دو فتی و جمله لقا میرزا گرفتند
و شاهزاده بجوار این دار برداشت و یکتن از مردم با سپه که از دیوار صعود کرده بود با کلوله لقا میرزا انداخت
و یکتن دیگر را در سرای مردان رفت هم هدف کلوله ساخت لکن معلوم داشت که این جماعت زرم نتوانند
دادن بجنب دیگر سرای راه فراپیش گرفت و در آن ظلمت شب و شدت برف و برد یکتنه بجانب

بیابان همی گریخت چون ملاحین بسیم هر چه زنان را بسیاهند بر گرفتند و یکی ملاحت آنچه تا نفس مردم
و بانگ صیحه و فریاد بر آن کرده و دست را بر سر می داشت لشکر شاهزاده از هول و حرب بعضی بخرابات
هیچ جامه از بر نداشتند و بحال پوشیدن جامه نگذاشتند مردم بی سر بسیار بکشتند قتل و جدال و مقاتله
قتاری سرا گذرده شدند در میان آنجمله لشکر چندتن از مردم شیرانی دلاوری را سنگر گرفتن داشتند
بفرمان همی کردند با چندتن از بیسه آنجا ایشان گو و شیرانی علم انگند مردم شیرانی لشکر بگشاده
و از قفای کلوله بر آن دهی فرود آمد و جراحتی برداشت تا بار روی از جنگ برگشت مردم شیرانی
پاره از قفای ایشان تیغ کشی دادند و چندتن از جماعت بیسه را نیز کشتند و مع القصه تا آنگاه
که سپیده بر زد روز روشن شد هیچکس از سرکردگان و لشکریان نیروی آن نداشتند که از قتل جدال
توانند درنگی را دفع دهند بلکه از هر همی نظاره بعضی و جماعت بیسه با آن قتیل مردم بال و دوانی آنقدر و اموال
و اثقال شاهزاده و سپاه او را از پیش روی همی راندند طریق قلیل شیخ طریق گرفتند از قفا شدن از لشکر
شاهزاده بر سر راه ایشان همی بودند چون دانستند که آن جماعت را هنگام مرجعت است بی آنکه منازعتی آنجا
و قتال نکنند سر بقیر از پیش و باد بگریختند ملاحین و همه او باشگاه روز از مسافت طریق بر داشت
و در قلعه خویش بدی خست اما میرزا لقا میرزا بسه از فراز نیم و رنگ در آن گل و لای و برف و برد پیاده طی
مسافت کرد در این وقت یکتن از مردم مازندران که بر پای پالانی و گردن بر از بود بدر باز خورد و او را
بشناخت پس اسب خود را بدو داد تا بر نشست و او را از کار دلیرانی و مردانگی نیز زاد و حقوق بر آن برآمد
و از جب و راست برفت و هر کسی از لشکر برسید او را از زندگانی و حیات شاهزاده بداد و مردم
نیز فیما بکثرت او آورد اما چون شاهزاده را یک قوت جنگ نبود از کار برای مواری آنجا
تا دیگری بیاری آورد و در دیگر سبب ساری نشاخت و این غایله چنان بود و هر دو در مردم مازندران
انداخت که در آن زمستان زن و فرزندان خود را بر داشته از بهر تا بکوهستان فرار کردند و
دیگر باره بقوام کردن بیاده برداشت و سران و سرکردگان را خبر رخت بود و بدیدن هم و ایمه داد

تجهیز لشکر و امداد لازم برآمد و از آنسوی عباسقلی خان لاریجانی با لشکر خود از لاریجان تا قلعه تنگ طرسی تاخت
و جماعت بابیه را همی هراسانید و حضرت عالی را موقوف حضرت شاهزاده داشت که اینک من این مردم را
حصار دلعوام و حاجی بمدد و معین ندارم اگر شما را تاب این جنگ و نظاره این جرگاه نیست
خاطر بدین جانب گیج دهید شاهزاده چون این بشنید بیم کرد که مبادا عباسقلی خان غره شود
و او را از بابیه آسیبی رسد بنویسد تا محسن خان لورتی با مردم خود و جمعی از آقا غلامه و لشکر کرمانی
اشرف بعد تکیه اشرفی بجانب او گیج دهند و نیز رقم کرد که خلیل خان لواد کوهی و مردم تا دلکلا با او
کردند و ایشان چون جلادت بابیه را معاینه کرده بودند از طی مسافت عباسقلی خان را گفتند
ما مردم این جماعت را خاریا به مگیر داشته باشد و بی آنکه سنگری استوار کنیم نبرد نتوانیم کرد عباسقلی خان
گفت ما هرگز در برابر هیچ لشکر سنگر نخواهیم کرد سنگر مردم لاریجان تنها ایشان است با حال در این وقت
مردم بابیه از بهر آنکه سردار و جماعت او را خواب خرگوش دهند چنان نیز نشستند که بیداری از قلعه
تنگ طرسی هیچکس زنده نیست و گاه گاه از دهراعت و فروتنی پیامی می‌فرستادند و طلب امان می‌کردند
چون روزی چند بدین گونه گذشت شب دهم شهر ربیع الاول سنه ۱۲۶۶ از آن پیش که بقیه صبح سر برزند
ملاحسین چهار صد تن پیاده تفنگچی از ابطال مردم خود گزیده ساخت و از قلعه تنگ طرسی بیرون تاخت
و مانند دیو و دیوانه و گرگ گرسنه از دروازه غربی قلعه تا کنار لشکرگاه براند و خود با چند نوار بسوی
لشکرگاه کمین نهاد تا اگر کسی طریق فرار گیرد عرضه هلاک و دمار گردد در این وقت مردم لشکرگاه آسوده
از مکیدت دشمن در جامه خواب با جامهای گشوده غنوده بودند که ناگاه جماعت بابیه در آمدند
و نخستین با تیغهای آخته بر لشکر سواد کوهی و هزار جریبی تاختند و در اول حمله پاس نرا هزیمت کردند و
و هزیمتیان را برداشته بمیان سپاه قادی در بردند و هر چه جمع را از پیش راند بلشکر لورتی و اشرفی
داخل گردند و تا مدتی این افواج چون گوسفند که از گرگان رمیده باشند همگروه بلشکر لاریجانی بر زدند
و دیگر چهار خانه‌ها مردم لشکرگاه از چوب کرده بودند آتش در زدند تا ظلمت شب را روز روشن کرد

و هست از دشمن باز بدر آمد و از بانگ صبح و نعره گیر و دار بابیه چنان دل لشکریان ضعیف شد که هیچکس را از هیچکس
نمی‌شناختند و یکدیگر را هدف گلوله می‌ساختند عباسقلیخان سردار را نیز نزدیک افتاد که در آن جان و جهان
گوید بهزار زحمت طریق سلامت بدست گرفته بیک سوی لشکرگاه گریخت و از آنجا بهمگاه تفنگ همی گشاد و
محمد سلطان یاور نیز در لشکرگاه فریاد همی برمیداشت و مردم را بجنگ جماعت بابیه تحریض میداد در این وقت
جمعی از اصحاب ملاحسین بدو رسیدند و او گمان داشت که لشکر شاهزاده اند بانگ بر ایشان زد که از بهر
جنگ قدم استوار کنید و این مردم بیدین را عرضه دمار سازید هنوز سخن در دهان او بود که در رسیدند و
او را با تیغ پاره پاره کردند و در این گیر و دار هشتاد تن از جماعت بابیه نیز مقتول گشت از پس این
وقایع ملاحسین که بر سر راه هزیمتیان کمین نهاده بود بمیان لشکرگاه راند بیرزا کریمخان اشرفی و آقا محمد حسن
لاریجانی با چند تن از تفنگچیان اشرف در کنار لشکرگاه سنگری از بهر خود گرفته مواضع نهادند که چند آنکه
زنده شدند هزیمت نشوند و از آتشی که جماعت بابیه گرفته بودند فضای جرگاه روشن بود در این وقت ملاحسین
و اصحاب او دیدار شدند بیرزا کریمخان آقا محمد حسن را خطاب کرد که هم اکنون آن سردار را دستار
بر سر دارد و نگران باشی این بگفت و تفنگ خویش را بگشاد و تیغ خود ملاحسین بود که بعد از گشادن تفنگ
دست بر سینه خود آورد و معلوم شد که گلوله بر سینه او آمد و در زمان آقا محمد حسن نیز تفنگ خود را گشاد و
و تیغ گلوله نیز بر شکم او آمد و با آنکه هر جراحت صعب از اسب بیفتاد و بتاب طریق فرار گرفت الا آنکه اصحاب
خود را امر هزیمت داد با آنکه تفنگچیان اشرفی از دنبال او گلوله همی بارید و جماعتی از اصحاب او را هلاک
همی افکندند هیچ اضطراب نکرد و آهسته همی راه برد تا بقلعه تنگ طرسی رسید با آنهمه لشکر شاهزاده
تاب درنگ نیاوردند هر کس طریق گریخت الا آنکه عباسقلیخان لاریجانی با سه تن و علیمردان خان افشار
با سه تن و محسن خان با چند تن اشرفی از بیرون لشکرگاه بیودند چون صبح طالع شد بیرزا کریمخان اشرفی
بر سر دیوار برآمد بانگ اذان در داد تا اگر از لشکریان کسی در آن حوالی باشد فرار نکند عباسقلیخان چند
تن دیگر که منتظر وقت بودند بعد از صفای بانگ اذان بلشکرگاه در آمدند و از سر زنی اقران و اندوه

کشتگان دیار بی‌کاران را بدون سر افتند و ستادن کشتگان را
سر برگرفتند و سر ایشان را بیاد فردوسی در دیگر بلاد مازندران فرستادند که اموال و بیت مردم از آنجا
اندک‌اند آنگاه عباسقلی خان صورت حال را بصحبت عبدالله خان افغان پسر شاهزاده فرستاد و بتصمیم عزم داد
که دیگر باره اعداد لشکر کرده بکثرت شاهزاده رود اما از آنسوی در چنین تاریخ دروازهٔ قلعه شیخ طبرسی
خان برفت که از اهالی اوکنی بود آن اوراجی رسید در میان دروازه از اسب در افتاد
او را برگرفتند و نزدیک حاجی محمد علی داشتند پس ملا چنین بوصیت زبان باز کرد و گفت ای مردم خان
نمانید که من مرده‌ام چهارده روز دیگر زنده خواهم شد و سر از قبر برخواهم کرد از این آتش که شما را
آموخته‌ام باز نگردید و دست از جنگ باز مدارید و دامن حضرت امام را که کنایت از حاجی قدم باشد
رها مکنید آنگاه مردم را از خود برکنید و به چندتن از خاصان خود گفت نعش مرا در جای دفن کنید که
هیچکس از قلعه گمان نداند این بگفت و لب فروبست پس جسد او را در زیر دیوار بر قلعه شیخ طبرسی با جامه
و شمشیر با خاک سپردند و تنی دیگر از جراحت یاغیان با همه مردم در قلعه مازندران آن نیز از بدن جدا
و آنگاه از قلعه بیرون شده بجز لکاه آمدند و معاینه کردند که مردم آن نیز سر برداشته اند پس بتوانی بکفر
زمین برداخته هر کسی از لشکریان بدون بود از خاک برآوردند و سر بریدند و سر آن نیز بر چوبهای دراز
بالا کرده بر طرف دروازه غربی قلعه نصب کردند و تنها آن نیز در بیابان افکندند و کشتگان خود را دفن
ساختند و بر جهت تبلیغ نعش در جای خویش آرام گرفتند

لشکر یافتن شاهزاده رفیع میرزا از شهر ساری بقلعه شیخ طبرسی برای جنگ جماعت بابیه

شاهزاده رفیع میرزا چون از آنکه از شیون جماعت بابیه و کشتن عباسقلی خان و لشکریان آنگاه شنود با لشکر
ساخته از شهر ساری بیرون تاخت و تا بنک قلعه شیخ طبرسی راه بریده در سرخه کلاهی جای کرد و روز دیگر از
آنجا کوچ داد و لختی راه به پیمود مکتوب عباسقلی خان با چند نفر سر از جماعت بابیه بدو آوردند و عباسقلی خان
از بیم آنکه مبادا لشکر شاهزاده هراسناک شوند و از گرد او پراکنده گردند هیچ از جلادت بابیه فرصت

خود یاد نکرد اندرین شاهزاده از مطالعه مکتوب نظر در آن سرخان انداخت که فتح قلعه طبرسی و قتل جماعت بابیه بسیار
و در قطع مسافت شتاب گرفت که مبادا فتح قلعه و جمع بابیه بنام عباسقلی خان برآید و تا بل را سوی آباد چون
برق و باد همی براند در اینجا عبدالله خان افغان از راه برسید و میرزا عبدالله نوائی را از حقیقت حال آگاه ساخت
و نیز هر دو تن باتفاق شاهزاده را بکناری آورده پرده از راز برگرفتند عبدالله میرزا از آن سرد شد و کار را
دیگرگون یافت و نخست کنی و ستان بنده آغوز خویش را که از پیش روی برفت سر برتافت پس میان سپاه را یکی
و هر دو هر که این را از قصه تنبیه کرد و بسبب کوتاه آمدن آتش را بیمود نزدیکان سپاه بعضی اقامت را
بر حرکت ترجیح نهادند و جماعتی تعجیل در حرکت منفعت موقت صلاح سخن بر این نهادند که بی لشکر از جماعت بابیه
هراسناک شوند اگر این کرت حمله افکنند و لشکر را در هم شکنند بی کلفت خاطر مازندران را بتخت خویش آرند
لاجرم با لشکری زر خود این جنگ آهنگ ایشان باید کرد شاهزاده چهار روز در کلاه اوتراق کرد و کار لشکر خود
در روز پنجم از آنجا کوچ داد با سپاه سواره و پیاده بنک قلعه شیخ طبرسی آمد و بنای لشکرگاه را بوخته و بعضی را
نیم خورده خاندان معاینه کرد و سر ایشان را بر سر چوبها نگریست که از پیش روی قلعه چون درختانی بدیدار لو
هولی عظیم در دل او جای کرد و روا ندانست که بی لشکری و جمعی در کنار آن قلعه اوتراق کند لاجرم از آنجا
عبور کرد یک فرسنگ از آن بلدی تر تقویه داردکات در آمد و در آنجا ساعت از بیت گذشته با عباسقلی خان
دیدار کرد و سه روز در آنجا توقف نمود بفرام کردن سپاه پرداخت و جماعتی از بی جماعتی بود و بیست آنگاه
کس بفرستاد تا لشکری محکم در برابر قلعه شیخ طبرسی برآورند و روز چهارم با لشکر گشته نزدیک قلعه آمد و هر جایی را
جماعتی سر راه بر نشان نوری و میرزا عبدالله نوائی را از هر طلایه لشکر بدوست و صحنگاه لشکر را استوار کرد عباسقلی خان
لاریجانی و نورالله خان بندپی و حاجی مصطفی خان را با لشکری از نوکر و لشکر بر دانگه و بالا رستاق و جماعت
کرد و ترک نامور بی حره رخت و هر یک را بجانبی از قلعه برهانید و فرمان کرد تا گرد خندق و پاچ دامن
بزنند و برج محکم برآورند و جماعت بابیه را از رجال و خواص قلعه خود دفع دهند پس لشکریان بکار در آمدند
و هر جا محکمه افراخته کردند خاکی از آن بر دو رخت [illegible]

در میان قلعه دشوار افتاد و چون کار بدین جا رسید حاجی محمد علی کلهر را دادند تا در شبهای تاریک خاکریز پس دیوار قلعه را
چنان مرتفع کردند که دیگر خصم قلعه دیوار نشیند و اهل ب او آلوده در میان قلعه بدرنگ و شتاب بفرمود در این
وقت شاهزاده از کار داران هرات خواستار آمد تا هر عراده توپ و هر عراده همچاره و قورخانه لایق بدو فرستادند
یکتن از مردم هرات آتشی از بارود تعبیه کرد که آنرا آتش زده بجانب قلعه روان میداشت و بقصد زدن
مسافت را قطع کند میان قلعه فرو میآمد و خانه آنکه جماعت بابیه از چوب و خس و خاشاک پرداخته بفرمود آتش
در زدند و بدین صنعت هر خانه که در آن قلعه بود سوخته شد و از جانب دیگر گلوله توپ و همچاره در میان قلعه
مرگ مرگ میبارید حاجی محمد علی چون این بدید از قلعه شیخ طبرسی که نیشمن او است بیرون شد و در میان خاکریز قلعه
مدل کرد و اهل ب او در تعقیب آنکه گلوله بفرمود چنانکه چنگلی را از توپ و همچاره آسیبی نبود در این وقت جعفر
قلیان با ارتباط هزار رجبی بلشکرگاه آمد و رجب امر شد هزار لعه جانب شیخ طبرسی را نزدیک تعقیب بنیان برجی
کرد و در مدت سه روز برجی عظیم برآورد چنانکه لشکریان در سه ماه نتوانند آن بگذرد بفرمود روز چهارم هنگام بامداد
مردم او از کار سنگر بلشکرگاه مراجعت کردند تا لختی بیاسایند هزار لعه زنان گو که هم اکنون باز نشوند و کار
سنگر بپایان برند هر چند قراولان سپاه و چنگ دیدبانان فحص کنند که نه سربازان از اول شب تا سپیده صبح تکلم نفرموده اند
سبب هیچ نا گول و مشروبی نیاورده اند چندان مهلت ندادند که وقایه نفس را زمانی از در آب نیز و آرامش یابند و کار
زدن و خورش نزند آنگاه مراجعت کنند هزار لعه از آن جمله که در طلیعه داشت پذیرفتار شد و فرمان را دکه
اکنون باید راه سنگر گیرند سربازان را که نزدیک بازپس شدن بفرمود هر کسی بگوشه میگریخت و بیهوش به پهلو بسیار
خاره میها دو نگرد بسرفت جعفر قلیان و نیز راعد به زحمت فراوان با ۲۵ تن سربازان از لشکرگاه روانه
سنگر شدند و هر یک در پای خود گرد سربازان ایشان نیز بدان از دو به سر هر کسی به پیش افتاده بفرمود
عقب بابیه که از هر دو نزدیک سربازان بفرمود چون قلعه بود و نقلت ایشان را تعویق کردند حرکت تن مردان آنرا
راه خندق بیرون شد و نا چیزی زنان پیرزنی افکندند نیز راعد به که هنوز دست فرسود خواب بفرمود خالی کنند
آنچه بود تا بدان از تیغ طبرسی است) خویش بکشود و تن از بابیه را بخاک افکند ایشان راه بگرداندند

و بهم کرده بجانب برج جعفر قلیان حمله بردند و از لشکر راه مردان برج در آمدند جعفر قلیان از برج بیرون آمد و تن را با گلوله
بخاک افکند و تن را نیز مردم او بکشتند با اینهمه جماعت بابیه بهم نگرفتند و با شمشیر کشیده تیر او در آمد چند زخم شمشیر بر
وی وارد آورد و زره جعفر قلیان را یکسر مال می دادند و خود را بمیان خندق برج در انداخت جماعت بابیه از پس او
آهنگ سر او زدند و او طهماسب قلیان کرد و یکنیمه سر او را با تیغ بریدند و در این گیر و دار اهل ب حاجی محمد علی از فراز
دیوار قلعه بانند گرگ همی گلوله بیاریدند تا بیاری از لشکرگاه کسی بدو ایشان آید بالجمله بعد از فتح طهماسب قلیان
وجه جعفر قلیان مردم بابیه از برج بیرون شد راه قلعه خویش برگرفتند و وقت عبور جعفر قلیان را در میان
خندق یافتند و او را زخم تیری نیز بر پهلو زده بکشتند هنگام کشتن ایشان نیز راعد به و مردم او از برج خود
تن دیگر را از آن جماعت بزخم گلوله مقتول ساختند مهر آن نقش ایشان را برگرفتند و برفتند بعد از عبور بابیه
نیز راعد به جعفر قلیان را از خندق برآورده بلشکرگاه برد و خویش و تن آن جماعت او را مرهم کردند و بعد از دو
روز او را بجانب تبریز گرفتند تا در آنجا بخاک سپرده افکنند و بعد تقی میرزا چون نیز بشنید در خشم شد و گفت چرا بی
اجازت من او را گرفتند و او را بدو کس نفرستاد تا او را بلشکرگاه مراجعت داد از این شدن و آمدن زحمتی و تعبی بدو
رسید که هم در آن شب در گذشت —

خشم کردن شاهنشاه ایران با بزرگان بازندران از بهر مسامحت ایشان در تسخیر قلعه تبرسی بابیه

چون مدت سی و سه قلعه شیخ طبرسی را (کشید) و جلادت جماعت بابیه در کار مبارزت و مناجزت موقف کار داران هرات
افتاد و آتش خشم ملک الملوک عجم زبانه زدن گرفت و نیز سپاه چنان دانسته بودند که سپاه با بی گناه بلیان آتش و آشوب گیرند
و از جنگ بهنگ و نبرد شیر در تاب نشوند اینک روزگاری دراز است که با جماعتی نا یاز طرفین مقاتلت میسازند و
در این مقاتلت او از بمهاجلت میگذارند بهانا بزرگان بازندران بقاء این فتنه و فترت را موجب قربت حضرت
دانند و از بهر دوام خویش آتش این حادثه را دامن زنند از این پیش چنان می انگارم که خدا عملکت بازندران
نیاورده است و یکنفر مسامحتی در این میزد آورده است تمامت مردم بازندران با جماعت بابیه عرضه تیغ تیز

۱) مقصود از زدن یکی دو تیر بزرگ را دو روز گویا (طول کشید) خواهم داشت مقصود در راه از بهر شناعت جبین خراب

بر خاک نهادند و از جانب قراولان سپاه فتح قلعه و قلع باسه را اطلاع کردند پس هنگام شاه ایران سپاهیان افشار را
فرمان کرد تا بجانب بازندران رسپار شوند و فحص حال کنند و بدانند که لشکریان در کار جنگ عاجز و از کار فرو مانده
یا جماعت باسه در کارزار استوار می باشند مع القصه بعد از ورود سپاهیان بازندران لشکریان ترک سرعت
گفتند و اطراف قلعه را دایره کردار پره زدند و از جویی کفر گردن زدن و لقب در بردن قلعه در آمدند
و با یکدیگر مواضعه کردند که چون لقبها را از خاکریز و خندق بگذرانند آتش در زنند و آن هنگام تمامت لشکر
یکبار یورش برند بالجمله از طرف غربی یک لقب را بزیر برج و خاکریز در برده آتش زدند چنانکه ۵۰ ذرع
مسافت را برج و خندق و خاکریز با خاک پست شد و لقب دیگر را که از جانب شرقی بود چون بزیر برج و خاکریز
نارسانی داشت بعد از افروخته شدن زبانه شناخته نیاورد و اما لشکریان یکسو رهنگ نبوفتند و از چار
سوی یورش در دادند جماعت باسه از آن جانب که برج و باره بزیر آمد انجمن شدند و هر کس از لشکر نزدیک شد
بزخم گلوله و ضرب تیغ و قمع می دادند میرزا کریمان اشرف با جمعی از مردم اشراف بجانب قلعه حمله برد علم را در
بزخم گلوله سنگ افکندند میرزا کریمان دست بیازید و حقوعلم برداشت و بر افراشت و دیرانه تا بالای برج برفت
و هیچ از یاران گلوله هم نکرد یکتن از باسه سر لقب را از شقب برج بیرون داد تا او را هدف گلوله سازد
میرزا کریمان دست فرا برده گلوله لقب را بگرفت و از جنب او بر آورد و بر آن برج صعود کرد علم را بر سر
برج نصب کرد و فریاد برداشت که ای لشکر سرعت کنید محمد صالح خان برادر جعفر قلیخان با چندتن بالای ستانی
حقو را بپای برج رسانید اما همه تیغ میرزا چون در این یورش بسیار کس از لشکر را معرض هلاک می نگریست
بدین سبب تا طبل مراجعت نبوفتند میرزا کریمان و محمد صالح خان ترک تازی می شدند اما چون این کار بانجام نرفت
سران سپاه شرم زده بفور واجب کردند که روز دیگر این کار بانجام کنند و دیگر باره یورش بقلعه برند در این وقت
مکشوف افتاد که گلوله و آذوقه قلعه کیان سنگیاب شده است و لاجرم بر این تخت افتاده و روزی چند گذرانده که
آنجماعت از شدت مجاعت تباه شوند و اگر به پناه آیند پس ترک یورش گفتند و در کشتی ها مژده کوشش عنوند
و از آنسوی نیز چون آن خبر که عاجز گردیده آورده بود بکذب در دفع بر آمد عقیدت اهل باسه او را فتوری پدید شد و از

آن جانب و طلب کمک در آشتند پرستی گرفتند اما ایشان همچنین با یزدی نبود چه اگر از کسی مخالفت صنعا بر رفت کمک
مراد بزبان زبان بر میگرفتند لاجرم جماعت باسه بجان آمدند و در زبان از بی چاره دامن بر زدند نخستین آن
رسول که یکتن از سران آن جماعت بود و از خویشتن سی تن مرد جنگ داشت از شاهزاده امان طلبید و در تیغ میرزا او را
زنهار داد پس از قلعه بیرون شد بلشکرگاه در رفت و مطمئن خاطر گشته باز بقلعه شد و بتوانی مردم خود را برداشته رو در
لشکرگاه گذاشت چون راه نزدیک کرد یکتن از مردم لاریجانی بی اجازت شاهزاده او را هدف گلوله ساخت و خاک در
انداخت و دیگر لشکریان بسوی مردم او لشکرها بکشادند و جمعی را مقتول ساختند چندتن که زنده ماندند بسوی قلعه رفت
کردند جماعت باسه گفتند شما مرتد شدید و بجانب دشمن شتافتید اکنون قتل شما واجب افتاد پس همه را با تیغ بگذرانیدند
از پس این واقعه رضاقلی پسر محمد خان امیر آخور شاه بر دور که جماعت باسه پیوسته بود از زنهار رجوع گشت و از
شاهزاده امان یافته با هشتصد تن از مردم خود بلشکرگاه در آمد شاهزاده او را با دیگران نوازش و خوش
بداشت و جمعی دیگر از باسه با لشکری که در سنگر بود بعد طریق رفق و مدارا پیش داشتند و اجازت خاص گرفتند از قلعه
بیرون شدن و طریق فرار بر داشتند و بمراتب مساکن خویش گریختند و هم در این ایام چنان افتاد که شاهزاده و سپاه
دریا از برج و باره قلعه دست بعد در رفتند و جماعت باسه تفرقه کردند پس بجانب آن برج چون باران گلوله
بباریدند از دو تا گلوله از شاخه درختی بگذشت و بر شانه علیقلی خان لاریجانی آسیب جراحتی کرد اما هیچ از جلادت
او کاسته نشد و همچنان تحریض لشکر و تمهید سنگر استوار بود از پس این واقعه علف و آذوقه جماعت باسه بکنار
نهایت شد و راه بیرون شدن از قلعه سد بود بود تخت علف زمین هرچه یافتند بخوردند و چند انگه درخت در قلعه بود
پوست و برگ آنرا قوت کردند و چنانکه آلات و ادوات چرم داشتند نیم جوش ساخته بلع نمودند و هرچه استخوان در قلعه بود
بوفتند و با آب صلایه کوبیده بنوشیدند و آب ملاحین را بزخم گلوله مرده بود و از بی حشمت ملاحین آنرا بی
پرده بفور بر آوردند و گوشت گندیده آنرا با استخوان بقسمت بردند و با اینهمه دست از ستیز و آویز کوتاه نکردند
چنانکه لشکریان در طرف غربی قلعه شیخ طبری از بهر خفه کرده بودند که خندق آن ده ذرع عمق و ده ذرع عرض داشت
و در تنه درخت برای عبور بر خندق آن قنطره بسته بودند میرزا عبدالله نوائی و جمعی از مبارزان بند پی و جماعت اشرف

©Aliari Library Trust, 2023

و بالا رستاق در آن قلعه
لوتالان موقت
بدید دهشت زده
مغیر نیافتند باز شد
جراحت کردند و یکتن
در آمدند جماعت
کلوله‌ها خوردند
بدو دست نبود
و آهنگ او کرد و بدو
از پی این واقعه دیگر
مدفون گشت تا
رحم کرد که چون توبت
خواهید بود و قائم بر آن
نرستاد و بفرمود تا بر یک
دستار بر سر بستند و اهل
تن از جماعت بابیه که باقی
کمین بفرود شدند در آتش
طلب داشت بعد از در آمدن
آنچه بر زبان ایشان
از پی آنچه بر زبان بفرمود و مردم ایشان

یک شب بعد از فرو شدن آفتاب که مردم قلعه مشغول تاریکی بودند و هنوز قطره بر خندق
در آمد و صیحه زنان حمله افکندند و از قفای ایشان یکتن دیگر بیرون شد نیز را بعد از آن
بخشیدن آن هر تنه درخت را یکدیگر دانند و بلیان خندق در افکند جماعت بابیه چون
شدن که بلیان قلعه بفرمود با شمشیرها کشیده بجنگ در آمدند و چندکی از تفنگچیان را
مردم زنان بر برج قلعه عروج کرده بانگ همی برداشت برج را اگر قلعه شکست بود و تفنگ
قلعه همی ویرانه میافکندند و تفنگ میکشادند و یکتن از تفنگچیان شرف را نیز زخم
خندق زخم کلوله جان بداد اما آن یکتن که بر فراز برج شد کس را
با شمشیر بر نیمه میبخت در بابان امر یکتن از مردم علی نقی مشتی زر بگرفت
از پایین در آورد و هر تن دیگر را در میان قلعه بفرمود تا قتل آوردند
طرسی برگ درخت و علف زمین و استخوان و جوم هم پرداخته شد و راه فرار
از در استمان بیرون شد زنها طلبیدند قدیمی نیز را عهدنامه بدیشان
آتش و از مذهب جماعت اثنا عشریه بیک سوی نشوند از مال و جان در امان
سران سپاه نیز قائم بر زدند و انفاذ قلعه داشت و بسی نیز از را جماعت
از بهر نیز ایشان خیمه چند برافراشتند جماعت بابیه قرشی نیز
بیشه بالجمله از قلعه بیرون شد و بر سر ایشان هزار نفر بر نشست و هر یک و چهار
با شمشیرها کشیده در رکاب او طی مسافت نمی در خیمه‌ها یکه بر ایشان
آورد از روز دیگر ایشان هزار جماعت و چندتن از بزرگان ایشان را بلشکرگاه
دکتن ناه ریخن از مذهب بلیان آمد با آنکه بعضی عقاید خود را می‌نهفتند
احب التعبی بفرمود اگرچه شاهزاده حکم بر قتل ایشان نراند اما لشکریان و سران سپاه
کشته بود و همچنان نیم آن بود که هر یک نیز رخته مردم را آغوا کنند دل

بر قتل ایشان نهادند و نالاه بخشیده آنکه خیمه ایشان گرفته و در این وقت قدیمی نیز را نیز چون پیشوا بود بالجمله
بحکم شریعت و پیشوا از دولت قتل ایشان را واجب دانست پس بفرمود تا آن جماعت را هر گروهی بر هفت بر داشتند و فرمان کرد
تا یک یک را شکم بدریدند و بسیار کسی بود که از شکم او علف نیز خود بیرون ریخت بالجمله تمامت آن جماعت مقتول شد الا
عدد قلیل که بلیان از خستگان نهادند رفاقان پیر گرفتند پیر آخر در چندتن دیگر که در منزل ها و مکان نیز بفرمود تا
بدست تفنگچیان سورتا و لاریجانی بیاد کشتند و بیست تن دیگر از جماعت بابیه که از پیش ایشان یافته در لشکرگاه داشتند
هم جان بسلامت نبردند پس از بعد ایشان نیز عرضه هلاک گشت آنگاه شاهزاده حاجی محمد و چندتن از سران را
با او مجموعی داشت و خود بقلعه طرسی در آمد و از هند سه شبکه در اسحاق قلعه بکار برده بفرمود شکفتی گرفت و آن
برجها و قاعه‌ها و چاهها و راهها را معاینه کرد و اسلحه و تفنگ و اموال و اوان که در آن قلعه انباشته بودند
برگرفت و هر چه را مالک بود مسترد ساخت و آنچه از خانه نیز را سعید برده بفرمود باز داد و اموال خود را که در هیچکس
بغارت رفته بود بدست کرد و هر چه مجهول المالک بود نیز مضبوط ساخت و از آنجا باز روی آمد سعید العلماء و دیگر
اهالی شیخ بر قتل حاجی نیز را محمد و صادید بابیه فتوی راندند و گفتند توبت ایشان در شریعت مقبول نباشد
بی علاء و طلب غلام و بقیه الجمع ایشان نیز در سر میدان باز فروش مقتول گشتند و جهان را از آلایش وجود ایشان
پرداختند و در این فتنه بازندران از بدایت امر تا بخاتمه از جماعت بابیه هزار و پانصد تن مقتول بفرمود و
و زیاد در آمد و از مردم لشکری نیز تا پنجصد تن مقتول گشت

©Afnan Library Trust, 2023

صفحه ۲۷۲ جلد چهارم تاریخ قاجاریه از مجموعه ناسخ التواریخ اثر سپهر وزارت جوان شاه

غازی محمد شاه قاجار در سال یکهزار و دویست و شصت هجری

در سال یکهزار و دویست و شصت ۱۲۶۰ هلالی سنه موش چون شاه ولایت و هفت قمر از روز چهارشنبه سلخ شهر صفر بر کشت آمد
از حوت تحویل می داد شاهنشاه غازی محمد شاه قاجار بساط نوروز زندگی درنوشت و نیز هنگام نقشه بر زمان مهر باب ایشان گفت
همانا او پسر از تاجداران سر از تو و پدر او میرزا رضا قزوینی نام داشت و اغلب کار تجارت میکرد و او در
حال تحصیل علوم فارسیه پرداخته از مقدمات عربیه نیز بهره گرفت آنگاه بسوی شیخ زیدی مراجعت نمود و او را تحریک داد
تا خلاف شریعت بنیان بر ریاضات شاقه انداخت و از آن ارتقای مقام عالیه حقیقت فائق مسموع افتاد و شی
در شهر بوشهر که نفس نسیمش چون دم تموز تافته هنگام سورت گرما بر دریا برفت و در برابر آفتاب سر برهنه می ایستاد
و زبان با ورادخویش میگشاد چندان نیز زحمت بر تن نهاد که در باغی غلیل و منزلی برنشیده گفت آنگاه سفر
عتبات عالیات کرد و در زمین مقدس کربلا سکون اختیار نمود و هم روزه در محفل تدریس حاج سید کاظم که بهترین
تلمیذ شیخ اعلی رحمه الله بود حاضر میشد و از کلمات او استفاده میجست و بر طریق شیخ اعلی رفت میکرد و سال
بدینگونه روز بر دو چون حاجی سید کاظم از این جهان بسرای جاوید انتقال نمود فتنه از شر گردان او را بر دست
برای ریاضت و عبادت بمسجد کوفه رفت و چهل روز اقامت کرد و یکباره مراجعت از استقامت نکشت آنگاه در زمانه
مردمان را بر دست و افادت خویش میفریفت و با ارادت خود دعوت میخواند و از هر کس مطلبی قاطع میشد با او میگفت
من باب اللهم فادخلوا البیوت من ابوابها هیچ خانه را جز از در بیرون نتوان شد هر که خواهد بشکل سر در این
خدای را باز داند تا مرا دیدار نکند و اخبار نشنید نتواند از یکروی میرزا علی محمد باب مشهور شد و چون روزی چند
بگذشت مسلمی بیاسکت و نام او کمتر بر زبانها رفت مع القصه چون در کربلا گرد خود انجمنی کرد و مریدان او فراوان شد
هر کس را صدق تر دانست با او از تکدی خویش فروتنی جست و با خاصگان خویش گفت آن مهدی صاحب الامر
که مردم انتظارش برند منم و چون در خبرست که حضرت قائم صلوات الله علیه از مکه معظمه خروج خواهد کرد با مریدان
خویش همی گفت که سال دیگر دعوت خویش را در مکه ظاهر خواهیم ساخت و با همگی بیرون خواهیم رفت و بعضی اخبار

واحادیث را که با اهل حضرت ملاقاتی دارد با خود تلقین میکرد و مردم را می آموخت که چون سال دیگر خروج من باشد
خواهید بود و خود را خواهم رکنت مرا فرض است که مرا بیت خود را با شجرف و دیگر سرخ دیگار کنند و نزد ملکت در اداران و
اقامه نام مرا داخل کنند از سران علیجه را تقیه به بکنند و کلماتی چند با هم تلفیق میکرد و میگفت این از خدای عز و جل
فرموده شده و قرآن من است و چون آن کلمات از قرار عربیت بیرون بود و علامت تنحی خراسان داشت بعضی از مردم
بمعاجه بیرون میشدند و آن غلط را باز میخواندند در جواب میگفت بخدا در حضرت حق گناهی بود تا کنون بدان
گناه تا خود دمحوس بود اینک بشفاعت من رستگار شد پس اگر بر فرض محمود یا مقصودی را مکسور بخوانی زیانی
نباشد هم بدینجا یاد کنم اکنون این کمال یافت و حضرت حق نام شد که من ظاهر شدم چه من صورت عالم
و کدم اما تا عالم و کدم و کسی بعد از اینک آن هر دو نام از این روی نام من عالم کدر است هم بدین آرامش
نگرفت و گفت هنگام آفرینش نخستین کدم و عالم با من بیعت کردند و با من ایمان آوردند و چون او را
همی گفتند که سخنان سلف بر صدق سخن خویش خرق عادت کردند و معجزه ها نمودند صالح از تنگ قاره ناقه
کرد و جلیل از آتش هلاکت آورد و موسی از چوب عصا اژدها زننده ساخت عیسی مرده هفتصد ساله را
از گور بیرون ساخت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله که خاتم انبیاست از این جهان فرود بهشت و بیرون عالم ملکوت
بمعراج رفتم و عوالم ملکوت را سیر کرد چنانکه قصه معراج و حدیث شق قمر تا کنون مشهور است در باب گفت بر همان
کلمات من مقالات من است از این افزون کدام معجزه تواند بود که روزی هزار بیت بلغات سخن کنم
و با فاخته خویش را دیدم مع القصه بعضی از مردم که بلاقاتی داشتند با ارادت او سرزنش کردند و گروهی را که گیتی
بود با میدریافت بدو پیوستند و این جماعت قواعد اصول و فروع دین را راه دیگر کردند و چون زمان
جاهلیت کار اسلام دیگر را ترجیح کردند و هر چه یک گفتند و ایام روزه داشتن شهر رمضان را از روزه روز
فرض شمرده اند از این گونه تغییر و تبدیل در احکام شریعت غرا چنان افکندند که از حوصله گمان افزون است
و نیز بدین قدر پیران از رضا ندارند از بهر آنکه مردم شریر و نادان را با خود تلفیق کنند گفتند مادام که سلطنت
باب از تمامت روی زمین ظاهر نگشته و تمامت ادیان را واحد و متحد نساخته ایام قدرت است و هیچ تکلیفی

بر مردم واجب نیفتاده اگر چه در شریعت باب یکی زن را نه تن شوهر تواند بود لیکن اکنون اگر بر افزون کنند هیچ منعی نباشد
و این جماعت هر یک نامی از انبیا گذارده ائمه الهی را بر خویش مینهادند و زنان و دختران خویش را بنام زنان
خانواده طاهرات میخواندند و آنگاه در خانه که انجمن میشدند شرب خمر و منهیات شرعیه را ارتکاب مینمودند و زنان
خویش را فرمان میدادند تا بی پرده مجلس مردان را میآمدند و بیک زمان کلمات عقد مشغول میشدند و تفاوت میان
مجلس میکردند مع القصه چون باب تا بدین چنین بنیادی نهاد و بر حب میعاد راه مکه معظمه برداشت و در سفر که از مردان
خویش انبوهی توانست فراهم دارد تا بوسی و نا کند و با تمیز کشده خود نامه را بدو حرم راه بگردانید و بفرمان
لقمهم عزم اراده از بندر بوشهر سر بدر کرد و چندین از مریدان خود را بشیراز فرستاد تا مردم را بطریق او دعوت
کنند و نشانیات خود را بعضی قرآن و برخی را مناجات نام نهاده بدیشان سپرد که بر مردم فرو خوانند و مردمان
بجای قرآن مجید و صحیفه شیخ دم کلمات را قرائت کنند و این هنگام حسن خان اخوردان باشی بحکمرانان که ملقب
بنظام الدوله بود حکومت فارس داشت بدو خبر بردند که میرزا علی محمد باب در بوشهر رحل اقامت انداخته و فرستادگان
او در این شهر با غوای مردم پرداخته اند نظام الدوله چندین از اعوانان را بگماشت تا فرستادگان او را دستگیر
ساخته و حکم داد تا بیتوانی عصیی که بدان مشی توانستند کرد و از پای ایشان قطع نمودند روز دیگر ایشان را
بنام بردند روز دیگر باشان چندین هزار نفر ستاد تا در بوشهر باب را با خود داشتند و از آنجا گریخته داده شب ۱۹
شهر رمضان بیلده شیراز در آوردند و در خانه که از پدر میراث داشت جای دادند آنوقت حسن خان تدبیری
اندیشید و روزی مجلس را از بیگانه پرداخته کدو باب را به نزدیک خود طلبید و سر مذمت پیش داشت و گفت بر من
روشن شد که سخن تو از روی صدق است و طریقت تو پسندیده هست اما تا دیشب در خواب دیدم که تو بر من در آمدی
و با سر انگشت پای مرا از جای برانگیختی و گفتی ای حسن خان در چنین تو فرزند ایمان شاهد کدام دلیل است
که در آزار فرستادگان خود تا هلاک شاختم برخیز و طریق حق گیر میرزا علی محمد باب این سخنان را با ورداشت
و گفت تو خواب ندیدی بلکه بیدار بودی و من خود بودم که بیامدم و چنان کردم چنانکه از در خضوع پیش شد
و دست او را بوسه زد و گفت جان و مال در قدم تو ریزم و این تو نشانه و سر نامه که در شیراز اکنون تحت فرمان من است

بکلام و تکلم دین و باشمان ترسیده آزمایم باب در جواب گفت چون با من بگروید روا در مطاوعت و متابعت بیرون
شد چون جهان را مسخر کردم سلطنت روم را با ترخواهم گذاشت حسینقلی عرض کرد که من سلطنت نمیخواهم هم آرزوی
من آنست که در رکاب تو شهید شوم و پادشاهی جاودانی بدست کنم بالجمله چون حسینقلی خاطر باب را از دست
و انقلاب آسایش داد مجلسی بیاراست و علما و سادات را انجمن کرد و باب را گفت حجت خود را برین مردم تمام باید کرد
آنگاه که علما طریق تدبر بنظار عامه سهل باشد پس میرزا علی محمد باب با دل قوی بمجلس علما درآمد و سید یحیی
پسر سید جعفر را با ملقب بکشف که بر دیوان باب بیشتر ظاهر گشت و چون آغاز سخن کردند بی ترس و بیمی
باب سر برداشت و گفت چگونه شما از اطاعت من بیک سوی نمی شوید و متابعت مرا فرض نمی شمارید از
آن پیغمبر که شریعت آن را بر در میان شما خود قرآن و دلیلی ندارد اینک قرآن من فصیح تر از آن قرآن شما
و نیکوتر از آن است و دین من ناسخ دین پیغمبر شما است بی انکه تنها انگیخته گردد و سخن شما را نگفته گو خلق
و مال خود را واجب شمارید و طریق خلاف و نفاق مسپارید چون سخن بدینجا آورد علما مجلس لبها بر اضغه
که با حسینقلی نهاده بودند در پاسخ او سخن نگفتند اما حسینقلی سر برداشت و گفت نیکو گفتی و نیکوتر از این آنستکه
شرایع خود را در صفحه ی کاغذ کنی تا هر کسی خواهد بدان بنگرد و بگیرد پس قلم بگرفت و سطری چند کاغذ را داد علمای
مجلس چون بدان بنگریستند از تاثیر غیرت بیرون یافتند و غلطات آنرا یکی باز نگفتند این هنگام
حسینقلی روی بدو کرد و گفت با انکه هنوز لفظی چند را نتوانی تلفظ کرد این چه یاوه در آنی است که خواهی
بر عالم الانبیا فضیلت نهی و ترجیح خود را بر کلمات خدا باری تعالی دهی و بنزد تو تا علمای آن درآیند
و هر چه با او را استوار بستند و با چنین زحمت و ادان کرده همی فریاد برآورد و تربیت و انابت جست و در
استغفار خویشتن را بکلمات شنیع برشمرد و اظهار نادانی و لسانی که آنگاه حکم داد تا با شیاء سود چهره
او را سیاه کردند و عمیدی که تاج بر سر او بجماعت تاریکی است در بردند تا دست و پای او را بوسه زد
و بر کردار خویش تعلق و تاد و دست شاه و مجوس نیو چون خبر او در اصفهان شهرت گشت چندین از مردم عامه بی انکه
پشت و روی ایشان را دیده باشند روی دل بسوی باب آوردند نوچه خان ایچ آقای معتمد الدوله که این وقت

حکومت اصفهان داشت گمان کرد که اگر او نیز را با محمد تقی که از بزرگان صدر دین شد و هر کس نشنیده بود که او میگوید که
صاحب الامر با قرآن آورده ام با خود اندیشید که اگر مردی باب معرفت الهی باشد زیاد تی از دین نخواهد بود
و زبان از لعن او کوتاه بدارند و معتمد الدوله از این گونه مردم بود و خواست او را دیدار کند پس خود تن سوار
نبود تا که اگر توانند او را از بند برآرند و پوشیده از مردم باصفهان برسانند وقتی سوار شد معتمد الدوله بدانجا
رسیدند از قضا بلای و بالا گرفته بود و مردم آشفته خاطر بودند لاجرم بی زحمت باب را برداشته باصفهان آوردند
و معتمد الدوله او را بلطافتی تمام فرود آورد بعد از او حسین خان سید یحیی را بسیاهم فرستاد که در مملکت فارس
سکون تو نامعلوم است بی آنکه آزرده شوی و آسیبی بتنی بیرون شو و سید یحیی ناچار شده از شیراز گریخته داده
بنهر یزد رفت و همچنین بیردان باب از بیم حسین خان بهر سوی پراکنده شدند اما از آنسوی معتمد الدوله چون باب را
در آورد و خواست تا دانش او را بمحنت دارد یک محفل آراسته کرده و شناختگان فضلای اصفهان را بمهمانی
دعوت نمود امام جمعه و جماعت اصفهان میرزا سید محمد و آقا محمد مهدی پسر حاجی ابراهیم کلباسی و میرزا محمد حسن
هر سه از بزرگتر از جمله مجتهدان بودند باب در این وقت درآمد و علمای رفیع جلوس نمود نخستین آقا محمد مهدی
آغاز سخن کرد و باب را گفت این مردم که طریق شریعت سپرند بیرون بی قرینه نباشند یا مسائل شرعیه خواستن
از اخبار و احادیث استخراج و استنباط فرمایند و اگر نه مقلد مجتهدی باشند باب گفت که من تقلید کسی نکرده ام
و نیز هر کسی با ظن خویش عمل کند حرام دانم آقا محمد مهدی گفت امروز باب علم مدلول است و حجت خدا غایب شده
بی انکه امام وقت را دیدار کنی و مسائل حقه را از زبان او صفا و بیانی چگونه با یقین پیوسته توی و کار با یقین
کنی با من بگو این علم از کجا اندوختی و این یقین از کجا آموختی باب در جواب گفت تو متعلم نقل و گرنه ایجاد
و مرا مقام انکر و فرا است ترا رسد که با من از انچه ندانی سخن کنی چون مناقشه ایشان بدینجا رسید آقا محمد مهدی
خاموش شد و میرزا حسن که از فنون حکم خاصه در مقولات هر صدر ما قدر تی بکمال داشت سر برگو و باب را گفت
بدین سخن که گفتی پیاده باش تا در اصطلاح خویش از برای انکر و فرا مقامی نهاده ایم که هر کس بدانجا رسد تا جوید
تمامت بیاید همراه باشد و هیچ شیئی از وی غایب نماند و هیچ چیز نباشد که نداند آیا تو نیز مقام انکر و فرا را

چنین شناخته و احاطت و چون ما بر آسمان چنین است نیز راه ما را باب بی تفرس فاطر و لکنت زبان گفت چنین است
هر چه میخواهی بپرس میرزا حسن گفت همانا از معجزات انبیاء و ائمه هدی یکی طی ارض است بگوی تا بدانیم
که زمین چگونه از نوشته گوشه شد حضرت جواد علیه السلام که قدم از مدینه برداشت و در طوس گذاشت
مسافتی که از مدینه تا طوس بود یکجا شد آیا زمین میان این دو شهر قرب شد و مدینه بطوس رسید
و چون امام علیه السلام بطوس شد دیگر باره زمین برآمد و این تواند بود بسیار شهرها از مدینه تا طوس
باشد پس همه باید خفت شود و جان داران همه تباه شوند و اگر گوئی زمینها با هم تراکم شوند و تداخل
کردند این نیز نتواند بود چه بسیار شهرها باید محو شود و بدانوی مدینه یا طوس رفت و حال آنکه هیچ قطعه از
زمین دیگر کون نشده و از جای خود جنبش نکرده و اگر گوئی امام طیران نمود و از مدینه تا طوس با جسم بشری
بر جستن کرد این نیز با براهین محکم رد است تا بدانی و همچنان بگوی که چگونه امیر المؤمنین علی علیه السلام در یک شب
و یک حین در چاه خانه نهان شد اگر گوئی همه بود و صورتی نبود نپذیریم زیرا که خدای و رسول از وی
نگویند و همه شنیده نکنند و اگر بر آسمان او بود چگونه بود و همچنان در خبر است که آسمانها در زمان سلطان
جابر بسرعت سیر باشد و در روزگار ائمه هدی بطی سیر دارد نخست آنکه از برای آسمان هر گونه سرعت
تواند بود دیگر آنکه سهل است بنی امیه و بنی عباس با ائمه ما علیهم السلام معاصر نبودند پس باید آسمان را بطی و سیر
و سرعت سیر در یکزمان باشد این سر را نیز مکشوف دار — در جواب گفت آنچه خواهی بگو تا من موضع را
شناخته کنم و اگر نه با ملک و زبان بر صفحه رقم زنم میرزا حسن گفت امر تو راست هر چه میخواهی بکن پس باید
قلمی و صفحه بدست گیر بنگارش پرداخت آن هنگام که خورش و خوردنی مجلس مهیا شد مطربی چند بنواختن میرزا حسن
برداشت و نغمه گو و گفت همانا خلیفه عنوان کرد و عهدی در دوری آورده و کلماتی چند مناجات رقم
زده و از آنچه ما خواسته ایم خویش را آشنا نکرده سخن در این باب و چون از کار اکل و شرب سرداختند
هر کسی راه خویش گرفت و بخانه خویش شد و چون معتمد الدوله را دل با جانب باب بود تخریب امر او نمود
بعد از بیرون شدن علما سرائی سرائی از بهر ادمین کرد و او را پوشیده از مردم برداشت و سخن در انداخت

که باب را از این شهر بیرون فرستادم و این بیوت آنکه معتمد الدوله و دیگر نوکر گفت و نقشه باب را گرفت چاشنی
در جای خود نگرد خواهد شد —

صفحه ۱۳ نامه النوار که سال ۱۲۶۲ هجری

از این پیش مرقوم افتاد که بدان از دیانت مزخرفات معتمد الدوله میرزا علی محمد باب را بر حسب فرمان از اصفهان بار دیگر
مرزند و در قلعه چریک محبوس داشتند و این هنگام شیخ مذکور فرمان کرد و دو میرزا آقای عراقی بحضرت و نیز
این است که بعضی از مردم نادان که یک را از بند و بیاه را از صد نمایند و بزیارت از این هر دو را که مال باشد
و بلا و حرفت و صناعت منزلت نه بندد و در راه دین تعصب یقین نکوهیده و در طلب فتنه و غوغا باشد و همی خواهد
که کار دین و دنیا دیگرگون شود مگر در میانه نتوانی رسید و از این گونه مردم از هر دو نزدیک و فتنه میرزا علی محمد باب
نمایند و ابراب اغوا و ضلالت باز داشته از هم انگیزند بنزد ما او را از چریک بدر کنند آرند و علمای آن شهر را
انجمن کرده تا سخن او را صفا زنند و بگفتن ما او را باز دانند چون بشهر رسید مخطوط و نیمه دولت و نیمه
ملک و ملت افتاد و نیز موجب باب را از چریک به تبریز تحویل دادند و در سرای نظام خان وارد شد باز است و از
دیگر حاجی ملا محمد تمام العلما و آخوند ملا محمد ممقانی و جماعتی از علما شهر را انجمن کرد و حکم رفت تا باب نیز آید
در دیگر ملا نشست چون آغاز نهاد طراز شد تحقیق نظام العلما سخن کرد و روی با باب کرد و گفت این
کتاب که بقانون و آن مجید و هیچ سهو و نام تا در بلاد و امصار ایران پراکنده است آیا از آن آثار
تمامت یا نه را اقرار کنی اند باب در جواب گفت این کلمات از صادرات نظام العلما گفت سخن بلفظ
و معانی کرده در این مجلس انجمن نگاری نخواهد بود چه بنیان ترجمی در خراسان براه عصیان می برند و
گروهی در مازندران طلبان دارند سخن بی پرده گوی و خود از پرده بیرون شو باب از این کلمات
برآشفت و گفت آری آنچه مقالات من است نظام العلما گفت همانا تو خود را بخره طور نامیده ای

(داستان حضرت قرة العین (.....) ص ۴۵۸ تاریخ جلد ۳

کارداران دولت شاهزاده خانم نیز را که کلمات بازرگان آن است طلب عفو نمود با کنیزی بروز دو شبانه دو هکرات
بازرگان شاهزاده و دختر نیز را مفقود گشت و هم در این سال فتنهٔ قرة العین ظاهر گشت همانا این زن زرین تاج
نام داشت و او دختر حاجی ملا صالح قزوینی است پدرش یکی از ائمهٔ فقها بود و شوهرش ملا محمد تقی عراقی
و است که او نیز فضل بکمال است و عمش ملا محمد تقی مجتهد است که هست فضل و تقوی او در همه بلدان و امصار پراکنده
است و این دختر با آنکه روی چون قمر و زلفی چون مشک از فرد است در علوم عربیه و خطوط و تاویل آیات قرآنی
با خلق و افریق از سوء قضا شیفتهٔ کلمات میرزا علی محمد باب گشت و از جمله اصحاب او شد و اندک اندک
طریقت او را که بیشتر ناسخ شریعت بود بیشتر جای بر زنان را از مردان موجب عقاب شمرد و یکزن را الحاق
به هر فرض استحباب کرد اصحاب میرزا علی محمد باب که از زن و فرزند و خویش و پیوند آواره بودند و از کمال شیفتگی
هر ستاره را ماه پاره می پنداشتند با ارادتی داشتند شمع او را پروانه گشتند نگاهی او را مهر را الهی و وحی
شمس الضحی نام نهادند و بنا بر قرة العین لقب یافت مجلس خود را چون حجله عروسی آراسته میکرد و خویش را چون
حوری بهشت آراسته میداشت و پیروان باب را هر گاه بی پرده بر ایشان در میآمد و تخت بر فراز تختی
جلوس کرد چون و واعظان متقی از بهشت و دوزخ یاد میکرد و از آیات و احادیث و آیات شرعی بکمال
میراند آنگاه میگفت هر کس مرا مس کند صورت آتش در او بروز چهره بگردد متعین بر پا میشدند و پای
سر او میرفتند و لب او را که بر یاقوت رمانی افسوس میکرد بوس میزدند و پستانها او را که بر نارستان
زرین میخورد چهره میسودند ملا محمد تقی عم او چون کردار ناهنجار او را تفرس کرد از در طرد و منع بیرون شد
قرة العین که هم مجتهد و علامه دین را واجب تقیه میدانست بر قتل عم خویش نیز فتوی راند و حاجی او
هنگام سیده دم بر او تاختند و در مشهد میان تازه و تیر مقتول ساختند از کمال زهد و ورع که او را
بود در میان جماعتی از مردم بشهادت ملقب گشت اما قرة العین از بند رو شوهر جسم رشته مولفت گسود

و طریق مخالفت گرفت و از قزوین به مازندران سفر کرد با اصحاب خویش راه برید و از راه بابیه بیوفا که در جای
مذکور خواهد شد .....)

۷

تاریخ اتوایکه واقعه ذیل را سال چهم قمری ۱۲۶۵ ذیالقعده ثبت

صفحه ۴۹۸ جلد لزم تاریخ ناصریه از تاریخ المطابق — قتل میرزا علی محمد باب در بلده تبریز بفرمان
حکمرانان دولت و فتوی علمای شریعت

چون فتنهٔ ملا محمد علی زنجانی معروض درگاه سلطانی افتاد میرزا تقی خان امیر نظام صدر حضرت شاهنشاه ایران شد زمین بوسه
و معروض داشت که هنوز در اطراف مازندران و زنجان شیخ طبرسی از آلایش خون حمایت یافته لعل گون است و بسیار از لشکریان از آن
رزمگاه تباه گشتند با آنهمه ایشان و زنجان ملا محمد علی فتنهٔ دیگر طراز کرد و جنگ و جوی دیگر را آورده چندانکه
میرزا علی محمد باب زنده شد اصحاب او از پای نخواهند نشست هر روز یکتن از مردم او سر از علمی بدر خواهد کرد و خون
جمعی را بدر خواهد ریخت بهتر آنست که باب را بمعرض هلاک در آرند تا کشته شود و یکباره این فتنه را بنشانند
ملک عجم و مولع سخن پروری حقیقت عقل نیست لکن تحقیق این خطا از حاجی میرزا آقاسی افتاد که حکم داد تا او را
بی آنکه بدار الخلافه در آورند و فرمانش دیدار کنند از یکسوی طریق طهران بچوبیش زدند و مجوسی بدست مردم عامه

گمان کردند که او را علمی و علامتی یا کرامتی بوده است پس مردم جماعت طلب او را بوعول نمی سبب دانستند و با غوی
چهل میان بستند اگر میرزا علی محمد باب را دهان خسته بود تا بدار الخلافه در آید و بهر جا که خواهد سکون نماید تا مردمان
او را نظاره کنند و طریق مجاوره و مناظره سپرند بر هیچ کس مکشوف نمی افتاد که او را هیچ معرفت نیست و در هیچ علم او را
بر علماء شرافتی نبود و در هیچ علم او را کرامتی پدید نگردد و او را حرم چون یکتن از مردم فرومایه منزلت بلکه
به پریشانی رفتار و آشفتگی منظر سیر میگشت و خون جمعی از سپاه و نیز جماعت گمراه ضایع نمیشد. میرزا تقی خان
وزیر که سخن جز این نیست که شاه فرماید لکن امروز قضا تیر بر نشان زده است و کار شدنی شده است خواهیکه
او را زنده بهم و این فتنه را قلع کنیم چاره بدست نیست بالجمله بصواب دید میرزا تقی خان سلیمانخان افشار بیگ
آذربایجان را سپارگشت و فرمان رفت که حمزه میرزا حشمت الدوله که این هنگام حکومت آذربایجان داشت
باب را از قلعه چهریق آورده با کمال طریق فنا دارد بعد از دو روز سلیمانخان به تبریز حمزه میرزا کسی بشتاب فرستاد
تا باب را از چهریق بدان بهره گیرد و میرزا حسن وزیر نظام سپرد تا بسته بدارد و او را در آذربایکان و چون
مرید شناخته بود تحقیق سید حسین تبریزی که همچنان با اتفاق باب در زندانخانه چهریق بزیست او را نیز به تبریز آوردند
و آن دیگر ملا محمد علی به سبب آقا سید علی زنوزی که در تبریز محبوس بود و در بدست حبس او آقا عبد الله برادر سید کرکمن
از یاوران آقا سید علی تبریزی است چندانکه او را پند دادند و گفت که من عقیده با طلبه را بگذارد مفید نیفتاد تا آنگاه
و باب را با سید حسین قرار کردند این وقت حشمت الدوله فرمود تا علمای بلد انجمن شود و با باب سخن آغازند علماء
در پاسخ گفتند لیکن وقت عقیدت باب سنجیده آید و قتلش واجب افتاد دیگر چرا لکن بدراز باید کشید
و کوشش بر هلاکت او فراز باید داشت حشمت الدوله چون کراهت خاطر علما باز دید شبانگاه باب را فرمود
ساخت و میرزا حسن وزیر نظام و حاجی میرزا علی پسر حاجی میرزا مسعود و سلیمانخان افشار را ترتیب کرد در آن
مجلس حاجی میرزا علی از مقدمات حدیث سخنی چند پرسید و باب از جواب نهرعت گرفت آنگاه حشمت الدوله
گفت شنیده ام که تو خاطر خویش را مهبط وحی آسمانی دانی و قرآنی از خویشتن بر مردمان قرائت کنی اگر چنین است از بهر
نیم چراغدان بلور را بیاش تا آیتی فرو نویسد میرزا علی محمد باب بی هول و هراس پاره از آیت نور را با برخی از

آیت ملک مختلط کرده مجملی ساخت و بر خواند حشمت الدوله و مجتهدان آن کلمات را بر زبان شنیدند آنگاه باب را گفت این آیت
وحی آسمانی نیست گفت با فرمود هر کس وحی از خاطر خود نمی گوید گفت چنین باشد پس فرمود نیز آیت را اعادت کن
چون باب دیگر بار قرائت کرد دیگر گونه بود مع القصه از بیم آنکه اگر او را پوشیده مقتول سازند بعید نباشد که
مردم نادان چنان پندارند که او زنده است و غیبتی چنین رخ داده است و با این امید که دیگر بار ظاهر خواهد گشت و اظهار
دعوت خواهد نمود از پا نشینند و دست از فتنه باز ندارند کارداران دولت چنان صواب شمردند که او را در میان
شهر و بازار سپردند تا تمامت مردمان او را نظاره کنند و باز دانند لاجرم جماعتی از علمای حمزه میرزا میرزا
علی محمد باب را با ملا محمد علی و سید تبریزی بر دانسته نخستین بخانه حاجی میرزا باقر آوردند و بامداد قتل از قتل نیز بر باب
در قدرت او عقیدت خویشتن را پوشیده داشت پس او را بخانه آخوند ملا محمد باقر مراغی بردند و در آنجا نیز باب تحقیر
خود را نمی داشت و دست مجرد استان بر زانوی آخوند ملا محمد زد آخوند ملا محمد گفت الآن وقت عقیدت قبل
پس او را بخانه آقا سید زنوزی تاختند و نیز بر سه تن بر قتلش فتوی راندند این وقت سید حسین پیرامون او
تربیت و انابت می جست با او گفتند خود را در باب در افکن و او را لعن مکن تا از این بند رهائی داد چنان
کرد و رها شد و دیگر باره در دار الخلافه با سلیمانخان بیگ بحضور شد و در فتنه با سید تقول گشت چنانکه
در جای خود ذکر خواهد شد لکن ملا محمد علی هیچ از عقیدت حق باز نگشت تخفیف زن و فرزند و اطفال خردسال او را حاضر
کردند تا مگر بر ایشان غمخوار شود و از این کردار نابهنجار باز آید مفید نیفتاد و خواستار شد که او را تحت بکشند
و آنگاه قصد باب بکنند بالجمله همچنان او را از میان کوی و بازار عبور داده بمیدان تبریز آوردند و در روز
هشتم تیر ۲۷ و هفتم شهر شعبان باب را با اتفاق ملا محمد علی بحکم حمزه میرزا بر نشان بستند و جماعتی از سربازان حاضر
بودند راه بر کشی نصاری بود حکم دادند تا او را هدف گلوله سازند سربازان چون بسیار وقت فتنه حاضر
باب را در بلدان و امصار صفا مخصوص بود از قتل او کراهتی داشتند و تفنگچی خود را از فراز و فرود و یمین و شمال
باب چنان کشی دهم دادند که او را آسیبی نرسد در این حرکت ملا محمد علی مرید او مقتول شد و او از باب استوارتر
بود زیرا که وقتی جراحت یافت روی با باب کرد و گفت آیا از من راضی هستی مع القصه در این واقعه از رفت

کلوله از تفنگ بارش بر پیشانی آمد که رشته باب را بدو بسته بود و باب را بشکست فرار کرد و خویشتن را بحجره تکیه از
سرنازان در انداخت و نیز گریختن او از قوت شریعت بود زیرا که چون کلوله بر پیشانی بند او آمد و او را
گفت اگر سینه خود را سپر میداشت و نیز او بر میآورد که بخدا کرد سرنازان و مردمان آنجا گرامت مرا ندیدند
که از هزار کلوله یکی بر من نیامد بلکه مرا از قید و بند رها ساخت همانا یکی هیچکس مدد کلوله را نمیکرد و بر آن
میدان زنان و مردان در گرد او انجمن میشدند و تعریف بر میداشتند خدا خواست تا حق از باطل پدید کند و این
شک و ریب از مردم بگرداند بالجمله چون سرنازان گریختن او را نگریستند دانستند که او را قدر و مکانتی نباشد
و باندازه تکیه از جمال قوم که بکشی او رقبه از بر بار صبر نتواند پس چون جمعی سلطان با دل قوی و خاطر آسوده
میان حجره در رفت و او را با خود چند تن نزد و برشان بدشت و نیز گرت بی اهل و هر بدف کلوله آهن فتنه
و جسدش را روز چند در میان شهر بر تل کشیده آنگاه در بیرون
دروازه در انداختند و خورد جانوران
ساختند

در هفدهم ۵۵ جمادی الثانی سنه ۱۲۶۸ بفرمان ناصرالدین شاه از تکیه طهران جمعیت یابیم و جسد شیخ را
بقصد شاه ایران خندانیده ملکه و زنان

شیخ الرئیس چنانکه از پدر بزرگوار او شهرت شد مردی با فضل و ادب معروف و بزهد و تقوی موصوف بود چون کلمات او
با مردم ها هر چند اثر بینوتی داشت بعضی از مردم را سبب اضطراب و استعجاب شد انها را و گروهی که بحسن
ظن بر طاعت او در آورده در عقاید پیشان تغیری و فتوری پدید شد از این باب که کار جزئیات هر شرع کردن
و از جاده شریعت غرا یکقدم این سو و آن سو شدن با شارع مقدس بر آشفتن و بمین و شمال رفتن است
و اگر کسی را بر یافت شاقه و مجاهدات صعبه کشف سری یا بذل امری بدست شود واجب است که متوجه دارد
نه آنکه خویش را بدان مشهور کند در صدر اسلام از سر حضرت سلمان ابا ذر غفاری را آگهی رو انمیدانستند تا که
بر معجزات ایمه چه واجب است که دعوی نبوت امام علیه السلام کنیم و علوم را البشارات بعیده افکنیم اینکه نه گفتار؟
وقتی لازم شود که با شمشیر و معجزه توام باشد بالجمله بعد از شیخ الرئیس سید کاظم که او را تلمیذ اعلم و ارشد بود
خلیفتی گرفت او نیز مردی فاضل بود و زهدی کامل داشت و چون از این جهان رخت بسرای دیگر برد در میان شاگردان
و تبعه شیخ الرئیس اختلاف کلمه پدید آمد گروهی ملا حسن کرمانی را بخلیفتی برداشتند و جماعتی حاجی کریمخان قاجار را اقتدا
کردند و از آن نیز کسی خواست صلاح و سداد دیدار نکرد اما ملا حسین بشرویه که از معنی خود از شرح قوم می پنداشت
و در ظاهر آن سی و ثمانین نداشت جلیتی ایزشید و نیز از اهل مهربان را در دنیای خلل ناک و خاطری مشوش بود طلب کرد
و با او مواضعه نهاد که من ترا سید سلسله و قبله قبیله خواهم داشت و در وزارت ترا حسن تدبیر این جهان را
زیر زبر خواهم کرد آنگاه شگوفان شیخ الرئیس را انجمن کرد و گفت ترا مکشوف نیست که بعد از حاجی سید کاظم اینست
قوم گرفت و خلیفتی او در خود گفت و نیز امر مختفی و اخوانیکا شفه مکشوف نتوان داشت و از بدینه گرد بلد مسجد
سلسله تحویل را دو چلیه نشست و بعد از یک از بعین از آنجا بر آمد و گفت چیزی بر من معلوم نگشت و دیگر بار مسجد
کوفه رفت و بعد از اربعینی بیرون شد و گفت مکشوف افتاد که بعد از حاجی سید کاظم میرزا علی مهربان که اطاعت

©Afnan Library Trust, 2023

بحق و خلیفه بحق است و از آنجا بخراسان رفت و میرزا اسماعیل در باب کتاب میرزا شکایت گرفت و آنها خطا و خلل در این
دولت افکنند که هم در حق او شد و دیگر از شر گردان شیخ آخر ملا شیخعلی که بدار دی روزگاری در تحت
و ساده حاجی سید کاظم استفاده میکرد و میگفت فتنه میرزا اسماعیل در باب بالا گرفت و در طهران و آب از حلیم
داعیان باب گشت و لقب خویش را حضرت عظیم گذاشت و از شهر گریخته بلاد سلدان و اصفهان را ایران پر کرده و در
هر شهر و هر دیه مردم را بطریقت باب دعوت میکرد و بدعتی چند که در دین نهاده بود القا می داشت
و در آنجا میکه صدر اعظم در کاشان اقامت داشت بحضرت او آمد و اظهار دعوت و عقیدت خویش کرد صدر اعظم او را
طرد و منع فرمود و از پیش براند از آنجا بدار الخلافه طهران آمد و روز و شب با غوا مردم پرداخت با جمعی را با خود
متفق ساخت لکن هر روز بلباسی دیگر و جامه جداگانه خویش را دیگرگون میخواند و دیگر نامی بر آن می نهاد چنانکه
هیچکس او را نمی شناخت و این آشوب را پرورده می نواخت تا زمان امارت و وزارت میرزا تقی خان بزرگ و این هنگام ملا
شیخعلی در خاطر گرفت که دیگر روز جمعه هنگام زوال آفتاب با مریدان خویش قصد کند و تخت میرزا الوالی بهم امام جمعه را
در محراب نماز با تیغ بگذراند و از آنجا بجانب ارگ سلطانی حمله برد بعضی از غلیون و جوانسیر میرزا تقی خان
نیز بعضی را تقوی کرده صورت حال را در لوحی نگاشته دادند و بدو خبر دادند میرزا تقی خان شاهزاده ملقب میرزا اعتضاد السلطنه
را طلب فرمود و جمعی را از سپاهیان برداخته کرد و این قصه را تا بیان بگفت و ندکور داشت که در میان مریدان ملا شیخعلی
میرزا عبد الرحیم برادر ملا محمد تقی هراتی را نیز رقم کرده اند و میرزا عبد الرحیم چون بشتر در سرای شاه و بنام ملا شیخعلی
است بهتر آنست که او را با خود داری و جاه و مکان ملا شیخعلی و اتباع او را پرسش کنی و اگر نه بیچکس نزل و مکان او را
نخواهد کرد اعتضاد السلطنه از نزدیک او بسرای خویش شتافته میرزا عبد الرحیم را طلب داشت و چندانکه از او تفحص
حال کرد در خفا از سخت ترکشت لاجرم دیه او را محبوس داشتند و از میرزاها هر نشی که با او در یک سرای
نیز بیت از حال ملا شیخعلی استعلام کرد او بعرض رسانید که چنین کسی در سرای میرزا عبد الرحیم حاضر است و با او
فی الجمله میسر رند و بر روش باب میرفتند چون من این حال دانستم و از در تنبیه بیرون شدم بدیگر تحول دادند
و از مریدان او یکتن حاجی سید محمد صفهانی است که در مدرسه دار الشفا حاضر داد اعتضاد السلطنه چون این شنید از قتل

میرزا عبد الرحیم خلق مجهول و منحول بدو فرستاد و از منزل [illegible] بزرگ داد و خانه [illegible]
میرزاها هر را با چند تن از غوغایان بطلب او فرستاد و [illegible] ملازم او را دستگیر کرده نزد شاهزاده
آورد و خدا نکه او را از حمیت گو و شکنجه نمود از ملا شیخعلی [illegible] میرزا عبد الرحیم را بنزد میرزا تقی خان
فرستادند میرزا تقی خان شفاعت شاهزاده میرزا عبد الرحیم را [illegible] و پس از روزی چند در حبس خانه
داشت [illegible] و آدم ملا شیخعلی را عرضه هلاک و دمار [illegible] و تقوم فتنه از ملا شیخعلی
برخاست و از دار الخلافه شاهزاده عبد العظیم و از آنجا با آوازه [illegible] و بعد از عزل میرزا تقی خان و بکرباره
بطهران آمد و لیکن حرمت خویشتن تا گزندی بر حقوق [illegible] حضرت عظیم شاه خویش را با چند ماه [illegible]
با نیروی بود ضعیف و زور شر عنیفه همی جست و در [illegible] گرد [illegible] آمد و جمعی از مردم احمق را که از
این بی بهره و از دنیا بی نصیب بعضی با خود متفق ساخت [illegible] میرزا علی خان بزرگ که [illegible]
گرفتار بود چنانکه گاهی از زنجیر و زندان میسر شود [illegible] می نمود با او به پیوست و ملا شیخعلی را
بسرای خویش آورد و از بهر او و مریدانش خورش و خورد [illegible] از مردم بی طاعت
الحق شوند و با ملا شیخعلی ترک جان و سر و [illegible] دختر و [illegible] سپاهیان نیز جماعت را گاه و بیگاه
در یک مجلس جا میداد و زن دختر و خواهر خود را بنام [illegible] از اظهار و تذکار آن اسامی
قاصر است میخواند و با روی گشاده و موی پریشان بمجلس [illegible] عقاب سقایت میکردند در پایان
امر بدان رسید که هم مجبور و دست بسخن برنهادند که شاهنشاه [illegible] حوزه اسلام و ناصر دین خیر الانام است
بجان و تن زیانی نرسانند آنگاه با شمشیرها کشیده [illegible] در آمده هر کسی را دیدار کنند با تیغ
بگذرانند تا زنی گرد از ناهمیار رهول و هراسی تمام در مردم [illegible] بحال و هراس آن مسلم گردد ملا شیخعلی
گفت اکنون کیست که جان و سر خویش را بر کف بزند و این [illegible] عظیم را بپای تیر نخستین گردد [illegible]
نام که ملازم او بود و سلاح جنگ از دست از جا جنبش [illegible] میرزا [illegible] و الرقیب شیرازی و دیگر ملا
[illegible] آبادی بالجمله [illegible] و [illegible] ملا شیخعلی

©Afnan Library Trust, 2023

این را بنگ نیز خواست و هر یک را بنوید حکومت ممالکی و سلطنت مرزی دست داد و آلات حرب و ضرب مداد
مایان دین و دنیا را بر پا نهاده از دار الخلافه بیرون شدند و تقویه نیاوران آمدن با شرمساری حرکت کنان
گرفتند چه در این وقت شاهنشاه ایران از بهر سیاحت در نیاوران اوتراق داشت لیکن بیوتا روز شنبه ۲۸ شوال
پیش آمد و شهریار آهنگ سفر فرمود از یاد برادر توپ و علامت سوار شدن پادشاه بلند آواز گرفت
و علامان رکابی از هر جانب انجمن شده راه برگشتند و بزرگان درگاه با نظار دیدار پادشاه برصف
شدند چون ساعت و نیم از روز برگذشت شاهنشاه از سرای سلطنت بیرون خرامید و اسلام خان امیر آخور
رکاب گرفته تا برنشست صدر اعظم و نظام الملک و معتمد الممالک و محمد خان امیر آخور و اسلام خان
امیر آخور قدری چند بملازمت رکاب همی رفتند شاهنشاه کامیاب نخستین حشمت صدر اعظم را رعایت فرمود
او را اجازت کردند تا مراجعت نمود اما جماعت بابیه که در کید و مکر بغدر نه تن را قوت رفتار نماند که
خویشرا آشکار کنند و سه تن از آن دراز دستی که شریر و دلیر بغدر با کاچون دیوار گشته و مرد پیر گشته
از پس دیوار و پناه درخت بیرون تافتند نخستین یکتن که از مردم بی رفتاری بود از جانبی بیرون شده
فریاد برکشید که ای پادشاه مرا عرض حاجتی است و بوی پادشاه شتاب گرفت و تیغ بکام در گیر و ترکت پادشاه
خرچند تن از اعیان درگاه که پیش از آلات حرب سنگی حضور نداشت چه انبوه سواران خط حشمت
پادشاه را گروهی از پیش روی و جماعتی از دنبال بغدر مع القصه چون ملازمان رکاب آنک در اندراقتن و باز داشتن
آن مرد بابی را بیرون شمشیر ادب دانستند بر وی آمدند و آنک بر او زدند که کار پیش و حشمت خویش باز گوی
مرد بابی هم کرد که او را نزدیک شدن نگذاشتند درحال کرده طپانچه که پوشیده بود برآورد و تیر آتشین بجانب
پادشاه گشاد داد و خطا فرا دند و قیامه گشت و آن گلوله بر خطا شد لکن گلوله بزرگ در میان ملازمان رکاب
در افتاد و بیهشانه بهم برآمدند و عظیم حیرت زده بغدر هم در این وقت یکتن دیگر بیرون تاخت و نعره زد و آهنگ
شاه کرد و تیر طپانچه خود را بسوی شاه بیست و آتش از زد یکتن از رافیان دست فرا برده گلوله طپانچه را
برتافت تا چون رها شد نیز بر خطا رفت و یکتن از ملازمان رکاب دشنه بر دست او زد چنانکه

چنانکه طپانچه از دست بیفتاد هم از پیش بست بآن جراحت عظیم خنجر خویش را بکشید و همچنان آهنگ شاه بیست و یاران
و یاوران بارگاه مبارزت میکرد در میانه چند کس را جراحت کرد چون مقتول گشت در میان آن گیر و دار یکتن دیگر آتش
شد و چون بر قاطر از پیش روی پادشاه برآمد دهلیزی بارکش را هدف ساخته طپانچه خویش را بگشاد در این وقت اجل
پادشاه ایران را حروفی آموخت و شاهنشاه نیز عنان بگردانید و بدن مبارک لختی از آن طپانچه گشت و گلوله آن
چنانکه از خوبت کار کرد نیامد لکن افزون از ده پاره سرب چنانکه استخوان را آسیب کم بود بر جلد و بدن
چند پاره در زیر جلد سر کشت و پاره چند از زیر شانه بدر شد شاهنشاه را خداوند بار خمیر مایه غضب را از
فکر شیر و دل از شر و صولت شاه برد و تا بیتمود کم بود گرد تزلزل بر دامان صبر و سکونش نشست و زلال خاطر
بخس و خاشاک کینه اعدوت آلود گشت به آب خویش را بر چهاند که کسی شتاب کرد نه سختی فرمان کرد که دلالت
بر اضطرار و اضطراب کند بر پشت زین خدنگ مانند کوه گران سنگ بایستاد و با آن جراحت هیچ جانب تمایل
نگشت و دست به تیر و تیغ خویش نبرد چندانکه حاضران را سند دانستند که شاه را زخمی رسید و جراحتی برداشته
با آنچه ملازمان حضور آن دیو دیوانه را از تاختن خود داشتند بی تکلف مقتول و در بن گرفتار شد و شاهنشاه فرمان
کرد تا یک تن را بجستن خانه در انداختند و از حقیقت این امر استعلام کنند و همچنان آهنگ بارگاه فرمود از آن پس
چون صدر اعظم از این واقعه وحشت انگیز و خبر وحشت آمیز آگاهی یافت از هوش بیگانه شد و بیهشانه سوی
شاه شتافت و معروض داشت که اصوابتر آن باشد که شهریار آهنگ این شکار را بدیگر روز بگذارد چه
امروز از پی تحیر شدن بدال بیک بر پادشاه شاهنشاه دو مصدر دو نیت که بتاج گلدبر شیر عنان را از اضطیاد
باز دارد و تفرضتاج بهشت دیان را از راه بگرداند صدر اعظم عرض کرد که این معنی مقرر است که احداث
زمانه از آن شاهانه را اغلوطه ندهد و بسته سکندر عظم خدیوانه را قصور نکند لکن این چاکران را با دولت ضعیف
که آشتی دلوتی بارگاه بر داشتن از کرم پادشاه بعید نمایند و بیش عنان بگرفت و با لطایف فرمودن شاه را از
آب سیاه حشمت و نیز سلطنت باز آورد و این هنگام بخوف افتاد که سکر مبارک را از آسیب گلوله جراحتی رسید
چاکران شتاب گرفتند و چاکران را حاضر کرد تا جراحت شاه را بشستند و مرهم کردند در چنین دایره بزرگ خطر

که صادر شد حضرت شاه خان را واجب بود که هر چه نفاق را بایست باز زنند و آرزوهای نابهنگام را بر پای زنند و در
نظم مملکت و تقویم دولت همت و همدستان شوند و جماعتی که ایشان را با شاهزادگان سعایت کردند
و در حضرت پادشاه معروض داشتند که در شی صدر اعظم با حسن خان سردار ایرادی بدست آورده است که در نظم نزد و کرنش
با او سخن خواهد کرد مجلسی را از خویش و بیگانه پراخته کرد و تا هنگام سپیده دم با او را همی زد و این فتنه که حدوث شد
ساخته تدبیر ایشان بود و اگر به حدیث مردم بی نام و نشان چه رسد بود که آنچه چون تو پادشاهی کنند و چون این
غایله سخت شگفت بود بخاطر ایشان صفا قلب شاهنشاه را انکار رخت و بسبب آن آنجماعت جناب صدر اعظم را
خاطر آشوده است لکن بصبر و سکونت در خاصه پادشاهی است عجیب شیفتگی را دفع همی داد و از آنسوی صدر اعظم از کید
و کین ایشان آگاه شد و کار درست خاطر شاهنشاه را بدانست و با خود اندیشید که امروز اگر من بدفع اعدا و حفظ
خویش پردازم شیرازه مملکت گسیخته شود و چه بسا خونها که ریخته گردد بهتر آن است که در راه دین و دولت از
خویشتن بگذرم و به تشیید قواعد مملکت پادشاه و حراست رعیت و سپاه پردازم تا خداوند باری از هر جهان
پادشاه چنین وزیر کار آگاه دل دارد و چون کوه بار بیچک بسعادت نفس دین تعرض نگردند و قدم اختیار
بمدار عقوبت تا نخن حق آشکار شد مع القصه صدر اعظم را خبر دادند که غایله یکدو روز بر نگذرد که تا مملکت
محروسه را از دگر و با خیانت موحشه گردند و جمعی بسیار پراکنده شوند آنگاه مردم ایران که صفت بیگانگان و بیمت شیران
دارند در رسم آویزند و خونها بر زمین ریزند پس متوانی منشیان حضرت را حضرت خدمت و بهر شهری و بلدی منشوری کرد و بنام
پادشاه همی داشت و بدست مردمان تیک سیر تکمیل حضرت رخت و نیز مردمان در بلدان و امصار بعضی قبل از رسیدن
اخبار موحشه رسیدند و برخی از پس رسیدن آن آمده و بحسن تدبیر نظام مملکت را بیچگونه خلل راه نگرد و چون این خبر
مرحوم مردم دار الخلافه را نیز آگاهی بود و در دیگر شهرها تا هر دار یا رعایا در داد و با آن حرمت بر تخت سلطنت جا کرد
چنانکه نه از چهره مبارک تغیر لونی دیدار بود نه در بدن مبارک آثار ضعفی آشکار شد هاکران خوشحال که در شادمانی
بودند و اگر به اشهر بی داشتند بر زمین بوسی پادشاه حاضر شدند و دیگر گذاری میشانی بر خاک نهادند و بعد از حضور پادشاه
دلی قوی کردند آنگاه غیر از فتاح آحوران باشی و کلانتر شهر و فقیهان بلدها مامور شدند تا در شهر حرمه همی بر آنکنند

و هر جماعت بسیه را بیابند و دستگیر سازند و در تنبیه شوال حاجی عثمان حاجب الدوله را خبر رسید که مجمع ایشان در خانه سلیمانگان
است و تنبیه خبر را بصدر رسانید پس صدر اعظم نیز مقدمه جماعتی از غلامان سنگینه سلیمانگان تا خانه بردند و اطراف خانه را
فرا گرفتند هم در آن وقت جماعت با سبو شراب خمر اندر میگذاشتند و زن سلیمانگان ساقی بودند بالجمله چون ایشان را از
رسیدن غلامان آگهی رسید بهم برآمدند و بعضی از بام و طرف فرا رفتند و حاجی سلیمانگان با هر آنچه که گرفته شده
و آن را از دست بگردن بسته به زیاد آوردند صدر اعظم و حاجی سلیمانگان را بخلوت ساخت که بی رنگ تر زاده ترانی و
مستحق هزار گونه عذاب و عقابی نه آخر گرفت و پوست تو و پدر و مادر تو از نان و نعمت پادشاه مرتبه و یک گرد در
توان زد بنجاح تو یحیی خان و برادر تو فرخ خان هر دو شد و از این بر زیاد سر برادر تو را در زندان جماعت با سه
سگان آهن بدادند هر تو با او برادر تو بوی و از آن یک پدر بوی خواهی برادر چه کردی در حوالت کنان همان
خویش گفت که پادشاه را از مردم هر مذهب حاکمان است چه زمان دارد که از جماعت با سه تر همی جا گیر گردد
بالجمله آن را محبوس بداشتند و از محبوسین نام مملکت آن را بر شرح غفوه و نام و نشان بیافتند و از دنبال
هر یک بشتافتند و خداشناسی و شی تر آن را از زنان و با شهر و قری و سیکر ساخته به زیاد آوردند و بیاد
که هر ساعت بجامه دیگر و نه بر سر آمد و بر سته همی نیز است هم بدست حاجب الدوله گرفته شد بحضرت صدر اعظم
حاضر ساخت و صدر اعظم آن را بشناخت و در مقام نیز تی که در زمان آن به نزدیک من شتافتی و با شاگرد تلبیس
را خواهی بشیفتگی با او این حقه بود که آراستی و برخاسته بهم را شکستن خواهی با من سکوی سنگینه سلیمانگان
و از قی و با خانه علاج خمر خواهی گرفتی چون آن شیخ را حال آنکار بعرض عرض کرد که چون از قه سلیمانگان
مقرر بود که رکنین از هر ـــ را بنام ابا عبد الله الحسین علیه السلام بخوانند و بدانکه شدم تا بدانم اگر از خود انتظام است
بدین نام بخوانم و دیگر آنکه من خمر خواره و شراب پاره نیستم لکن چون بدانکه شدم حساب انکار خمر و شراب
بعقل کاه نیستی و نیز بر زنی کردن میل می من بر نیک کوشی تو را چاک نیز نیم که تو حیای امرات ترانی کرد
گوشی خویش را التیام کن و برخاسته با گرانک خویش گوش آن را از این باز کرد مع القصه صدر اعظم از بهر آنکه

بیاد از برای گرفتاران مکتب پادشاه و سکندر شد و سکندر پادشاه که یک را با محض کامی و دقت نظر و کمود
حال و اقرار با و بثبوت ارتداد تشخیص و تمیز داد میرزا حسینقلی خان لزگی و میرزا اسمعیل تفاوی و میرزا محمد
حسین زاده او و آقا محمد پسر آقا محمد جعفر و میرزا احمد و آسانی را چون بیعت با این جماعت و ارتداد در
دین به ثبوت شرعی رسید فرمان رفت تا در حبس خانه باز دارند و بحقیقت حال ایشان باز رسند و میرزا
حسین قمی چون از طاهر پرسش نمی کرد و تربیت و انابت میجست هم محبوس گشت و در باره دیگران فرمان رفت
که بیست چلدان از خم بسیارند تا هم را سرزنش بزرگ بزرگ نمایند هنگام علما و ملا و چاکران درگاه
از حضرت شاه خواسته شدند که هر کس این مرتد را که تحریف دین سید انام و قاصد جان شاهنشاه
اسلام شد بدست خویش سر بر کرد او را ثواب جهاد اکبر شد بهتر آنکه شاهنشاه دادخواه هر یک از ایشان را
بدست طایفه از مردم بسپارد تا عرضه هلاک و دمار سازند و در این ثواب انباز باشند و در آنکه آنکه
این جماعت بدانند که تمامت مردم ایران در خون ایشان شریکند و هر کس تا این تاراستان مهر ایشان نشوند
شاهنشاه ایران این سخن را پسندیده داشت و صدر اعظم نیز خاطر قبول بر آن نشور نگذاشت لاجرم را الاسلام را
روز دویم شنبه صفر ذیقعده علما شرعا حاضر کردند و در یک پاره غایبداد او را محض بخواند و او را کافر و ملحد یافتند
و لعنت او شناختند و سید حسن خراسانی را بنیاد اکبر میرزا تمام کرده او را با تیغ پاره پاره کردند
و ملا زین العابدین شیرازی را متوفی الممالک و دیگر متوفیان بصدمات متوفی داشتند و ملا حسن خراسانی را
نظام الملک و میرزا اسمعیل خان و اربع وزارت حاضر خاص مقتول ساختند و میرزا عبد الرحیم شیرازی که در بلده
کاظمین یک چند روز خویش را بدعوت طریقت میرزا ابو محمد باب میگذاشت و فقها از آن بلده بطرد و منعش
اجماع کردند بدست جعفر قلی خان برادر صدر اعظم و فرزندان او و میرزا علیخان و میرزا فتاح و میرزا الفتاح خان
مقتول شد و ملا تقی قمی و ملا ابو طالب که بدن مبارک پادشاه را بزخم کلوله جراحت کرده فرمان رفت تا
در بازار بدن او را از چند جا بسوزانند و شمع فرود آورند و شمع را برافروختند در این وقت
جوی عنبر و آب تلخ جانب او را بدست او را هدف کلوله ساخت و آتش بالکار و دشنه پاره پاره کردند

و شیخ علی اکبر و ملا اسمعیل و در بار و خواجه و الا اسمعیل بکشتند و محمد تقی کف آبادی را که با دو برادر اعتراف خویش در تلک
بازرگان و دکان با جماعت بابیه حاضر می شدند و محمد تقی شیرازی را اسمعیل
پسر آخوند و برادران و خدمه باره شد پادشاهی با خود داشته تحقیق قتل پسر بر او نشستند و در آن پای تخت
و بیخ سر و تنش را در هم شکستند و محمد کف آبادی را الیک آقا سی و ماجرای هیچ و تنبیه پیش و اتباع ایشان
مقتول شدند و میرزا محمد علی زنوزی را که از طرف زنوز و بازرگان با تفاق جماعت بابیه زنوز آمده بود
میرزا محمد خان سرکشیک و میرزا مسیحا و غلام مسیحا و ملا محمد و محمد کف آبادی را بدست چهار چهار جان
بسپردند تا تحت چشم او بر کندند و آنگاه بر چهار پاره بسته آتش زدند و سید حسین یزدی را از زنان
آخوندان پیش و میران پنجه و سرتیپان و سرهنگان مقتول ساختند و آقا محمد علی را نیز و ایشان تقی آورد
و میرزا نبی و باقر را بهر سه را الفنون فرستادند تا معلم و متعلم فراهم شد او را پاره پاره کردند میرزا رفیع
نوری را سواره نظام از پای درآوردند و میرزا محمد قزوینی را جماعت بعد چکیان بهدف زنبوره بستند
و جد شرا با کارد و دشنه از هم باز کردند و حسین میلانی را که دایی از توابع اسکوت و جماعت بابیه او را تکفیر
کفر ایا عبد الله نمود بعد مرتدان اجماع بحکم نیز پیش گشتند و ملا عبد الکریم قزوینی را جماعت تو کیان
که حاضر کلاب بودند مقتول ساختند و لطفعلی شیرازی را جماعت شاهان عرضه هلاک و زیاد ساختند و کف
خمسه را بمرزم آن سپردند تا با چوب و سنگ زنش را از خون لعل رنگ کردند و حاجی میرزا هادی تاجر کاشی را
آقا محمد علی ابن رودیکی تاجران و بازرگانان هر یک جراحتی کردند تا از پای درآمد و حسن خمسه را نصرالله خان
سالار خان و خدمتکاران بطبخ خاص مقتول ساختند و محمد باقر قهایه را آقایان قاجار با تیغ آبدار سر
افکندند و حاجی زینالی ملازم ملا شیخ علی که روز نخست در پای تخت شاه از پای درآمدند و آن وقت تا جدا
بچند پاره کرده از دروازه شهر بیاویختند و حاجی میرزا حسن را که خانه شهر و صد رجال بابیه بود با تفاق
قاسم نامی که خود را وصی سید یحیی میدانست بر چوب و دار آقا حسن نایب و آنها نه بدار آویختند و طرح آورد
و بدره ایشان را سوراخ و دادن کرده بن شمع در بر و شمع را بیفروختند و اهل طرب راه قرار کرده یا

از ارک سلطانی بمیان شهر و بازار عبور داده مردم شهر صغیر و کبیر زن و طفل و فقیر و غنی بکوبیدند و از بام و در بر سر
این زن خاک و خاکستر ریختند بدستور کوه طی صاف کرده در بیرون دروازه ده هزار عدد انعام فراشان از خیم
حاضر شده آن را نجار کردند و از چوب دروازه بیاویختند و قره العین دختر حاجی ملا صالح قزوینی
که از این پیش در قصه جماعت بابیه شیخ حال او مسطور افتاد بعد از قتل و قمع بابیه با زندان او را بطهران
آورده محمد خان کلانتر شهر سپردند تا آنکه بداره تا کنون یکسال در خانه او محبوس بود و با این همه گناهان
کلمات ناصواب از وی اصلا صادر نشد در این وقت او را بمحمد خان سپردن و تا دیگران دیگرهای
داشتند و از آنسوی چون خبر بهلاکت وحوش شاه را بسرعان تلگراف سیر ممالک محروسه رسانیدند در همه جا
از اصناف مردم بسا عیش و سرور بگذرانند و بهر شکرانه مال فراوان بفقرا و مساکین بذل نمودند از آنجمله
آقا مقیم میرزا نوری الدین بدرگاه فرستاد

مطالب تاریخ المواریخ راجع ببابیه شیخ و ذکر

			صفحه
۱	در سنه ۱۲۷۲	فتنه میرزا آقا کرمانی در زندان کرمانشاه	۴۵
۲	« ۴۵۸	داستان قره العین	۵۲
۳	« ۴۹۵	ملا حسین	۲۱
۴	« ۴۸۹	ملا محمد علی زنجانی	۹
۵	« ۴۹۸	فتنه میرزا آقا کرمانی	۵۳
۶	« ۵۱۴	ذکر فتنه آقا سید یحیی دارابی و واقعه ادل بدر	۱
۷	« ۵۵۲	تیراندازی شاه را لاریجانی و قرار بابیان	۵۷
۸	« ۵۷۱	واقعه نائینی و زنجان	۷
۹	« ۴۱۳	مکالمه و حرکات میرزا آقا کرمانی	۵۲
۱۰	« ۲۴۲	اولین دفعه تحقیقات شاه بابیان (ایران)	۷۱
۱۱		دختران تحقیقات شاه	۸۲
۱۲	« ۲۵۳	نزاع تحقیقات شاه بابیان	۸۷

کتابخانه
کمیسیون اماکن متبرکه

©Afnan Library Trust, 2023

بقیه از صفحه ۵۱

بقیه از صفحه ۵۱ = و این سخن گفت آن را که هر چه بر زبان تو بگذرد خدای فرماید گفت خدای ترا رحمت کند سخن خیر
این نیست نظام العلما گفت آیا شما را داده اید که مردمان ترا باب نام کنند گفت این نام مردمان بر من نهاده اند
بلکه خدای مرا بدین نام خوانده است همانا من باب علم این قوم و بعهد و میثاق من پیمان نهاده ام که اگر ترا باب یابی
من از این مسند فرود آیم و ترا بر نشانم نظام العلما گفت بگو سخن گفتی امیر المؤمنین علیه السلام که باب علم تو
سلونی قبل ان تفقدونی مؤلف و از طبقات ارض و صفات سماوات اگر کسی پرسش میکرد بر حسب آن رد جواب
میگرفت اکنون که ترا باب علم مشکلات خویش را در علوم با تو عرضه خواهیم داشت بخشش از علم طب سؤال کنیم گفت
من طب نخوانده ام و مرا از علم دین پرسش کنید و علم دین را بی فهم قرآن و حدیث نتوان دانست و فهم قرآن
بی علم نحو و صرف و منطق و معانی و بیان و بدیع و اشتقاق نشود و نحو سخنی از علم صرف بیان انداخت و ریاح گفت
علم صرف را کدام کس تعلم کرده است و از نزد کی فرا گرفت نظام العلما گفت تفسیر این آیت را از قرآن مجید
بنما که میفرماید هو الذی یریکم البرق خوفا و طمعا و هم میگوید که با علم نحو ترکیب دارد و هم بگوی شأن نزول
سوره کوثر چیست و تسلیه پیغمبر صلی الله علیه و آله از این سوره چه باشد سخنی متفکر گشت و در بیان آن مهلت
خواست باز نظام العلما بسخن آمد و گفت معنی این حدیث بگوی که در میان ناموس خلیفه ثانی با حضرت امام ثانی
علیه السلام افتاد قال المأمون ما الدلیل علی خلافة جدک علی ابن ابیطالب قال آیة الغدیر قال لولا
غدیرنا قال لولا انا استخلفنا المأمون گفت این حدیث نیست علامه حلی گفتند همانا حدیث است نظام العلما
گفت که فهم حدیث نیست آن حضرت تعالی از غیب است معنی آن را بازبگوی همچنان مهلت طلبید دیگر باره نظام
العلما گفت شرح این حدیث کن که میفرماید لعن الله العبد و فاطمة الواحدة بانحنی دراز
سر فرو کرد و گفت اکنون چیزی بدانم دیگر باره پرسش کرد که معنی این کلمات علامه حلی چیست که میفرماید اذا خلی
الرجل علی الخنثی و الخنثی علی الانثی وجب الغسل علی الخنثی دون الرجل و الانثی و همچنان
تعبیرات کن فصاحت و بلاغت را و بگوی در میان آنها از لب اربعه چه نسبت است نه آخر تو کرامت خویش
بر فصاحت باز بسته و بگوی شکل اول چرا بدیهی الانتاج است جواب همچنان را نتوانست باز داد آنگاه نظام العلما

گفت یک سخن دیگر بگویم است آن را بتو عرضه میکنم همانا این علوم همه قبل و قال است و ما از تو نیز چشم داشتیم که بگوی
و دعوی دارد شود معجزه و کرامتی باید کند از برای کسی که سخن نماند و هر که بر دشمن ظاهر گردد این همه باب میزند
وزیر از پرسش کرد که چه کرامت خواهی گفت شاه نمازی و جمعی صعب زیاد دارد همی خواهیم که رفع آن وجه کنی
گفت این نتوان کرد و لیکن مرا نظام العلما زمان کمال و شیخوخت رسیده و ضعف پیری او را از ملازمت رکاب
باز دارد اگر تدارکی او را چنان کنی همه وقت با ما کیم دهم گفت این را نیز نظام العلما گفت امیر از فهم لوم
بیگانه است و با کشف و کرامت نیز آشنا نیست باید این سخن بشنید بر آن گفت من آن کسم که هزار سال است انتظار
او را میبرم نظام العلما گفت تو صاحب الامری گفت همانم گفت صاحب الامر تو علی نبوده یا شخصی من شی گفت صاحب
الامر شخصی من شیم نظام العلما گفت نام تو چیست و اسم پدر و مادر تو چیست و منطق الرای شما کیست و بیان
چند است گفت نام من علی است و مادر من جدیده است و اسم پدر من نیز رضا نیز است و منطق الرای شیراز
ایک از زندگانی سی و پنج سال میگذرد نظام العلما گفت نام صاحب الامر تو است و پدری حسن و مادری نرجس
نامیده شود و منطق الرای آنحضرت سه من است و عمر تو یکی از هزار سال افزون است گفت هم همچنان کرامتی
از چنین گویم که این سخن بر باور دارند گفتند سیکو کاری باشد بگوی آن کرامت گفت من از شیراز
کتابت میکنم گفتند گرفتیم که این سخن بصدق باشد کاری بسیار نه که زیادی افزون نرسید و این معجزه نباشد
این وقت آخوند ملا رحمت الله گفت تو در قرآن خویش آورده که اول من آمن به نوز فهم و علم از انگشت
خویش و از ایمان بر تو و بهر دانی زبانی متفکر گشت و متوحش شد و یکی از علما گفت که خدای در آیه خمس
فرموده فان لله خمسه تا ثلاثه و سی هزار از کجا این نسخ شده از کمال حیرت گفت ثلث نصف خمس است
و خمس از بخت بندند ملا رحمت گفت گرفتیم ثلث نصف خمس است تا چرا که برات میکند و حال آنکه خمس و هم بخشی چیز
خیره نگرفته و با نسخ روا دارد گفت نگرید بسته ایم که من مرتکب خطاب فصیح هم میگویم و نویسم و بر خواند که الحمد لله الذی
رفع السموات و الارض و این کلام را بفتح تا و کسر ضاد قرائت کرد این هنگام و لیکن با اینکه هنوز از عمر من کسی شانزده
سال افزون نرفته بود تا بیده ذرا و الام در بیت فرموده بیت و ما با و الف قد جنی یکنی فی المرضیت و فی الجزء

وارد باب کرد و در میدانی مختار بهمو ده تا چند و نرم عامه را اغراکی و بغزالت اکلی و حراحرت را حاجت الزام
حوالی ائمه علیهم السلام آرام انجام که بحکمت نیرانی باید نظام باشد همچنان هاروشاکر بغدر و یکدیگر بدرت بنی امیه
و بنی عباس شهید شدند اگر چه هر محو هی خلافت مظلوم و منسوب لیکن غنیمت اختیار عنفر موقع غنیمت از بهر آنست
که چون ظاهر کشف معجزه تمام انبیا با او باشد و بنا بر دو بر هم عالمیان غلبه خواهد هم آنها و آنچه را بکند
و هیچکس سر از چنبر حکم او بیرون نتواند کرد هر زمان از بهر آن غنیمت نفرمود که چون آشکار شود لامی حسنات
نظام الدوله اش با چوب ادب کند و گاهی در تحصیل قرب در تعقیب شده هاد انتقام کرد در تسخیر آفتاب کوشش
کردی و زندانیان لو نهر و کرنا عقبات در برابر آفتاب بمیر بر سه روز بیک روی چنانکه دیگر خوش را آشفته
کردی و چوبه مردی دلوانه لوده هم تعقیب تر نمیرانم لکن با چوب رنجه و شکنجه نمیرانم که الیزم عوام بدانند ترهاب
الامر غیری و هیچکس در تجاوز با کثرت عجل بسه فرمه نتواند چیره شدن نگفت و با محرمان و خویشان نفرمود با عمل
از چوب در آمدند و هر چه باب استوار بستند و با چوب مضروب داشتند با فریاد برداشت و با استغاثت
و انابت همی فرمود و اصراعات عنف و نظام الملک نکرد از مردم حضور بر سر او بدست و او را تلقین کرد که بگو
پلیدی سگ و خوک خوردم در یک چند سخن نگفتم و او بدیگر نه همی بار گفت پدر از دقایق ایک باشی بچه
بمیرند و محبوس عنفوت

تعدیل صفحه ۲۴۲ جلد اول تاریخ قاجار

اولادان فتحعلی شاه بر زبان حیات خود بمرده از ۱۵۹ تن و آنها سکه یا ۱۰۳ تن بود
که ۵۷ پسر و ۴۶ دختر بود — از پسران ۵۸۸ تن فرزند یا نتیجه ۲۹۶ پسر و ۲۹۲ دختر
مرتبه فوت فتحعلیشاه ۷۸۶ تن فرزند و فرزند زاده بود اما وفات او روز پنجشنبه ۱۹ شهر جمادی
الاخر سال ۱۲۵۰ سه ساعت قبل از غروب روز هفتم بود و روز ۵ شنبه ۱۴ رجب در قم بخاک سپرده
شد و اولاد فتحعلیشاه

۱- عباس میرزا نایب السلطنه که روز چهارشنبه ۲ ذیحجه سال ۱۲۰۳ در نواحی نازندران از بطن دختر
فتحعلیخان دولو قاجار متولد گشته و ۴۷ سال عمر کرد و صبح ۵ شنبه ۱۲ جمادی الاخر ۱۲۴۹ هجری
در طهران فوت و در روضه مطهر حضرت رضا علیه السلام مدفون شد — عباس میرزا ۴۸ فرزند داشت ۲۲ دختر
و ۲۶ پسر بشرح ذیل :

۱- محمد شاه در ۲۴ ذیقعده ۱۲۲۳ هجری از دختر میرزا محمد خان دولو قاجار بنام تاج الدوله متولد شد
۲- بهرام میرزا ۳- جهانگیر میرزا ۴- ناصر میرزا که با محمد شاه برادر پدر و از یک بطن ۵- فریدون میرزا
فرمانفرما ۶- اسکندر میرزا ۷- خسرو میرزا ۸- قهرمان میرزا که با محمد شاه برادر پدر و از یک بطن
۹- ارژنگ میرزا ۱۰- اصغر میرزا ۱۱- جعفر قلی میرزا ۱۲- مصطفی قلی میرزا ۱۳- سلطان مراد میرزا
ملقب به حسام السلطنه ۱۴- محمود میرزا ۱۵- فرخ سیر میرزا ۱۶- فیروز میرزا ۱۷- خانلر میرزا
ملقب به حشام الدوله ۱۸- رکن میرزا ۱۹- محمود حشم میرزا ۲۰- احمد قلی میرزا
۲۱- عمر میرزا حشمت الدوله ۲۲- ابراهیم یاور میرزا ۲۳- لطف الله میرزا ۲۴- محمد کریم میرزا
۲۵- جعفر خان ۲۶- عبدالله خان

©Afnan Library Trust, 2023

۲- محمد علی میرزا متخلص بدولت شاه ملقب است تولدش در شب ۷ ربیع الثانی ۱۲۰۳ هجری در قصبه نوا بوده
و او ۲۴ فرزند داشت ۱۰ پسر و ۱۴ دختر که نامهای پسران بشرح ذیل است:

۱- محمد تقی میرزا حشمت الدوله ۲- طهماسب میرزا مؤید الدوله ۳- نصرالله میرزا ملقب بوالی
۴- اسدالله میرزا ۵- فتح الله میرزا ۶- اسماعیل میرزا عماد الدوله ۷- نورالله میرزا
۸- جهانگیر میرزا ۹- رحیم میرزا ۱۰- ابوالفتح میرزا

۳- محمد تقی میرزا ملقب به اسکندر آرا که در اشعار خسرو تخلص میکرد در ۶ شعبان ۱۲۰۳ هجری
در قصبه نوا متولد شد و او ۲۴ فرزند داشت ۲۳ پسر و ۱ دختر پسران بشرح ذیل اند:

۱- محمد کاظم میرزا ۲- تیمور میرزا ۳- اسکندر میرزا ۴- رضا قلی خان میرزا ۵- نوذر میرزا
۶- قهرمان میرزا ۷- اردشیر میرزا ۸- سلطان حسین میرزا ۹- سلطان حسن میرزا ۱۰- دارا بیگ
میرزا ۱۱- نصرالله میرزا ۱۲- نورالله میرزا ۱۳- شاپور میرزا ۱۴- بابر میرزا
۱۵- کیومرث میرزا ۱۶- شاه میرزا ۱۷- عبدالله میرزا ۱۸- محمد جمشید میرزا ۱۹- شاه منصور میرزا
۲۰- لطفعلی میرزا ۲۱- بهادر میرزا ۲۲- محمد رحیم میرزا ۲۳- ملک قاسم میرزا

۴- محمد علی میرزا در روز جمعه ۶ مهر سال ۱۲۰۳ هجری متولد شد و او ۲۶ فرزند که ۶ پسر و ۲۰ دختر میباشد
داشت و پسران بشرح ذیل مذکور اند:

۱- اسمعیل میرزا که مادرش از گرجیان دولت ۲- جهانگیر میرزا ۳- نورالله میرزا مادرش دختر جنت خان بیات
حاکم نیشابور بود ۴- محمد میرزا مادرش دختر محمد خان برادر محمد خان قاجار دولو است ۵- جعفر قلی میرزا
مادرش دختر اسکندر خان قراگوزلو است ۶- رضا قلی میرزا مادرش خانه زاد است ۷- تیمور شاه میرزا برادر
پدر و مادر جهانگیر میرزا است ۸- شیرعلی میرزا برادر پدر و مادری رضا قلی میرزا ۹- آقا خان از مادر
شیرعلی خان است ۱۰- جلال الدین میرزا مادرش از سادات قریشی است ۱۱- محمد طاهر میرزا
۱۲- محمد اعظم خان از مادر محمد میرزا است ۱۳- جهانگیر میرزا از مادر جهانگیر میرزا است

۱۴- حسن خان از مادر نصرالله میرزا ۱۵- موسی خان از مادر رضا قلی میرزا ۱۶- جعفر خان از مادر
محمد طاهر میرزا ۱۷- محمد علی میرزا بنام پدر است از مادر جلال الدین میرزا ۱۸- شیر محمد خان
از مادر محمد علی میرزا ۱۹- ایرج خان از مادر رضا قلی میرزا ۲۰- شاه اسحاق میرزا
۲۱- طهماسب قلی میرزا ۲۲- محمد تقی میرزا ۲۳- بهمن خان ۲۴- افراسیاب ۲۵- مسعود میرزا
از مادر بهمن خان ۲۶- سعید میرزا از مادر افراسیاب خان -

۵- حسینقلی میرزا و هانقلی میرزا در روز آخر سال ۱۲۰۳ هجری در قصبه نوا متولد شد و فرزندان او ۲۶ نفر
که ۱۹ پسر و ۷ تن دختر بوده اند و پسران بشرح ذیل است:

۱- رضا قلی میرزا از دختر محمد خان افشار ارومی است ملقب بنایب الایاله ۲- اسماعیل میرزا مادرش
از منسوبین سلاطین مازندران بود ۳- بختیار میرزا ملقب بوالی مادرش گرجی است ۴- نورالله میرزا از مادر اسماعیل میرزا
۵- تیمور میرزا ملقب بحسام الدوله برادر پدر و مادری رضا قلی میرزا است ۶- شاه اسحاق میرزا از مادر بختیار میرزا است
۷- جهانگیر میرزا ۸- اکبر میرزا از مادر شاه اسحاق میرزا ۹- بختیار میرزا ملقب بسپهسالار از دختر امیر کوه
غفر نمود است ۱۰- اسکندر میرزا از مادر تیمور میرزا ۱۱- نادر میرزا از مادر اسماعیل میرزا ۱۲- محمد کاظم
میرزا مادرش شیرازی است ۱۳- محمد میرزا از مادر رضا قلی میرزا ۱۴- کامران میرزا ۱۵- دارا بیگ میرزا
۱۶- سلطان ابراهیم میرزا از مادر کامران میرزا ۱۷- نوروز میرزا مادرش گرجی بود ۱۸- ایرج میرزا که او
با نوروز میرزا در قلعه بوده اند ۱۹- طهماسب میرزا

۶- حسینقلی میرزا شجاع الدوله برادر پدر و مادری هانقلی است تولدش در جمعه غره ذیحجه ۱۲۰۴ هجری بود و او دختر
مختصر مختلف و فرزندان او ۱۷ تن ۹ دختر و ۸ پسر بشرح زیر:

۱- هدایت میرزا ملقب بسپهدار خان ۲- آقا خان ملقب بنوری الدوله ۳- ارغوان میرزا ۴- سکینه آغا میرزا
۵- اوکتای آغا میرزا (این سه نفر از دختر مرتضی قلی خان عم بهرام تحقیقات شاه نوشته) ۶- ابوسعید میرزا که
مادرش قمی بود ۷- قهرمان میرزا که مادرش دختر اسکندر خان قراگوزلو بود -

©Afnan Library Trust, 2023

۷- شاهزاده گدائی میرزا حسن الدین تولد شده در شنبه ۲۹ شهر صفر ۱۲۰۶ هجری بود و در شیراز حکومت نمود تخلص بود
و فرزندان او ۲۲ نفر ۱۷ دختر و ۱۵ پسر بشرح ذیل:

۱- ابوالفتح میرزا که مادرش دختر اقتدار الدوله علی ابراهیم خان شیرازی بود ۲- شجاع الملک میرزا از مادر
ابوالفتح میرزا ۳- اورنگ زیب میرزا مادرش ترکمن ۴- ابوالسعید میرزا ۵- ظهیر الدوله میرزا
۶- امیر تیمور میرزا مادرش دختر حسینعلی خان دنبلی است ۷- محمد صفی میرزا از دختر میرزا الهوردی علیقلی است
۸- علی اکبر میرزا برادر پدر و مادری ابوالفتح میرزا ۹- جلال الدین میرزا از مادر ابوالسعید میرزا ۱۰- بشیر
میرزا از مادر جلال الدین میرزا ۱۱- داراب میرزا ۱۲- امیر شیخ میرزا ۱۳- اسحق میرزا
۱۴- سلیمان میرزا ۱۵- امیر حسن میرزا

۸- علی نقی میرزا رکن الدوله تولد شده در شنبه ۱۹ شوال ۱۲۰۷ هجری بود و فرزندان او ۲۸ نفر ۱۴ دختر
و ۱۴ پسر بشرح ذیل:

۱- بهمن میرزا ملقب به سلطان مادرش دختر مصطفی قلی خان عم مادرش است ۲- اسکندر میرزا او نیز برادر
پدر و مادری سلطان است ۳- ولی شکر میرزا از مادر سلطان است ۴- انوشیروان میرزا از دختر مصطفی
قلی خان است ۵- اسحق میرزا مادرش از اولاد اسرائیلی است ۶- داراب میرزا که مادر او گرد بود است
۷- محمد کریم میرزا ۸- افراسیاب میرزا ۹- محمد رحیم میرزا ۱۰- نعمت الله میرزا ۱۱- سکندر میرزا مادرش
از زنان قزوین است ۱۲- حمزه میرزا مادرش اصفهانی بود ۱۳- سیاوش میرزا ۱۴- امان الله میرزا
از مادر نعمت الله میرزا است

۹- شاهزاده تاج علی میرزا ملقب به شیخ الملوک تولد شده در شب چهارشنبه ۱۰ رجب ۱۲۱۰ بود و او را ۴۴ فرزند که
۲۱ دختر و ۲۳ پسر بشرح ذیل بود است:

۱- نظر علی میرزا مادرش نسبت به شاه قاجار بود ۲- اکبر میرزا مادرش همشیره محمد خان ترکمن ساکن
ملایر بود ۳- الب ارسلان میرزا ملقب به سالار مادرش گرجی بود ۴- قزل ارسلان میرزا از

مادر سالار است ۵- سلطان بختیار میرزا او نیز از مادر سالار است ۶- محمد رحیم میرزا از مادر اکبر میرزا
۷- سلطان یوسف میرزا مادرش خواهر دیگر ساکن ملایر بود ۸- آتش میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا
۹- طغرل بیگ میرزا او نیز با سالار برادر پدر و مادری بود ۱۰- فضل الله میرزا مادرش نیز ترکمن بود است
۱۱- محمد زمان میرزا ۱۲- محمد جعفر میرزا از مادر فضل الله میرزا ۱۳- شاه مراد میرزا ۱۴- محمد تقی میرزا
۱۵- از مادر اکبر میرزا ۱۶- امام قلی میرزا ۱۷- محمد قلی میرزا از مادر اکبر میرزا ۱۸- محمد باقر میرزا
هم مادر اکبر میرزا از یک مادر بود ۱۹- سلطان یعقوب میرزا از مادر سلطان یوسف میرزا ۲۰- ولی محمد میرزا
مادرش دختر میرزا محمد خان قاجار دولو است ۲۱- جلال الدین میرزا مادرش ترکمن ۲۲- عطا میرزا
۲۳- عبداللطیف میرزا مادرش دختر عبداللطیف خان ملایری است ۲۴- عبدالرشید میرزا از مادر عبداللطیف میرزا
۲۵- محمد صفی میرزا ۲۶- اسکندر میرزا

۱۰- شاهزاده محمد علی ملقب به ملک الملوک تولد شده در شنبه شهر شعبان ۱۲۱۰ هجری بود و او برادر پدر و مادری با سلطان
بود و فرزندان او ۲۲ نفر ۱۳ دختر و ۱۰ پسر بشرح ذیل:

۱- سیف الملوک میرزا مادرش دختر قاجار میرزا ولیعهد پادشاه است ۲- محمد حسین میرزا
۳- سیف الدوله میرزا برادر پدر و مادری سیف الملوک ۴- محمد باقر میرزا ۵- شجاع الدوله میرزا او نیز از مادر
سیف الملوک است ۶- داود میرزا (۲) ۷- یعقوب میرزا ۸- ابوالقاسم میرزا ۹- ابوالحسن میرزا
۱۰- ابوالفضل میرزا مادرش سه شش آخوند از مردم هم بود است

۱۱- شاهزاده عبدالله میرزا دارا ملقب به دوست، تولد شده در ۲۴ جمادی الاول ۱۲۱۱ هجری و او را ۲۴ فرزند که
که ۱۴ دختر و ۱۰ پسر بشرح ذیل:

۱- محمد حسن میرزا مادرش دختر امام الدوله سرتیپ قاجار دولو بود ۲- اسحق میرزا ۳- یعقوب میرزا
۴- لطف الله میرزا ۵- خلیل میرزا ۶- عبدالحمید میرزا ۷- عبدالمجید میرزا ۸- عبدالرشید میرزا از مادر
۹- امیر سلطان میرزا مادرش عبدالحمید میرزا است ۱۰- داود میرزا در جنگ و گریز صفی میرزا او را کشته شد

©Afnan Library Trust, 2023

۱۳- امامویردی میرزا ملقب بامامقلی میرزا برادر مادری رکن الدوله است تولدش شب چهارشنبه ۱۴ شوال ۱۲۱۱ هجری بود
و او را یازده فرزند که ۸ دختر و ۳ پسر بوده ذیل بود:

۱- امامقلی میرزا که از طرف مادر نسبت بنادرشاه افشار دارد ۲- محمدحسن خان مادرش دختر حاجی مصطفی قلی خان
عم فتحعلیشاه ۳- علی محمد میرزا مادرش از دهستانان بود.

۱۴- شاهزاده محمد رضا میرزا که در شعبان اقدس تولد گردید تولدش روز چهارشنبه ۳ ذیقعده ۱۲۱۱ هجری بود
و ۱۳ فرزند داشت ۳ دختر و ۱۰ پسر شرح زیر:

۱- رضاقلی میرزا مادرش نسب بنادرشاه افشار دارد ۲- علی میرزا مادرش دختر نیرزا محمد خان دولو قاجار
۳- محمدزمان میرزا برادر پدر مادری عنقا میرزا است ۴- حاج ابراهیم میرزا مادرش جواهر عثمان صفوی است
۵- محمدجعفر میرزا مادرش اهل طالش بود ۶- محمد هاشم خان مادرش از بنداراتی بود ۷- محمد باقر
میرزا از مادر محمدجعفر میرزا است ۸- محمد اسمعیل میرزا هم از مادر محمد هاشم میرزا است ۹- اکبر میرزا
مادرش کمالزنی بود ۱۰- جمال الدین میرزا از مادر محمدجعفر میرزا است.

۱۴- شاهزاده جهانگیر میرزا تولدش روز چهارشنبه ۱۵ صفر ۱۲۱۴ هجری بود و به قاجار تخلص کرد او را
یازده فرزند ۳ دختر و ۸ پسر بودند:

۱- مرتضی قلی میرزا ملقب بسلطان مادرش دختر ویرانیان پسر مرتضی قلی خان عم شاه است ۲- حاجی نصیر میرزا
برادر پدر مادر مرتضی قلی میرزا است ۳- ابراهیم میرزا مادرش از قبیله قاجار است ۴- لطف الله میرزا
که مادرش دختر مصطفی قلی خان عم شاه است ۵- اسدالله میرزا برادر پدر مادری مرتضی قلی میرزا ۶- علی میرزا
مادرش نسب بنادرشاه افشار دارد ۷- شکرالله میرزا از مادر ابراهیم میرزا است ۸- علی اکبر میرزا
از مادر علی محمد میرزا

۱۵- محمود میرزا که تاریخ تولدش چهارشنبه ۱۳ صفر ۱۲۱۴ و در ۱۸ سالگی به عم خود فرمانروای اصفهان بود
که ۱۷ دختر و ۱۷ پسر و ۵ فرزند:

۱- اسمعیل میرزا مادرش دختر محمد خان ایروانی است ۲- محمد خان میرزا مادرش دختر علیمراد خان زند
۳- شیخ بیات میرزا با اسمعیل میرزا برادر اماقلی است ۴- سلطان بیگی میرزا از طرف مادر نسب مادرش شاه است
۵- سلطان جهان میرزا برادر سلطان بیگی ۶- یکی از میرزا مادرش از مردم قره باغ بود
۷- علی خان میرزا ۸- عبدالباقی میرزا مادرش قره نوی است ۹- بیگتکین میرزا ۱۰- خسرو میرزا
۱۱- مبارک میرزا از مادر سلطان بیگی میرزا ۱۲- شکرالله میرزا ۱۳- نعمت الله میرزا ۱۴- علیک
نقی میرزا ۱۵- عبدالله میرزا ۱۶- حیدر میرزا ۱۷- محمد میرزا

۱۶- شاهزاده نیرزا تولدش شب جمعه ۲۸ جمادی الاول ۱۲۱۶ هجری گردید شاه تخلص کرد او را
۲۰ فرزند ۹ دختر و ۱۱ پسر شرح زیر بود:

۱- محمد شفیع میرزا مادرش دختر نیرزا شفیع نازنداراتی صدر اعظم است ۲- اکبر میرزا مادرش از گرجیان دولو است
۳- حسن علی میرزا ۴- محمد رحیم میرزا مادرش دختر مرتضی قلی خان سعادلو قاجار ۵- سلطان علی میرزا
۶- ابوالفیض میرزا ۷- بختفقا میرزا ۸- ابوالفضل میرزا از مادر ابوالفیض میرزا است
۹- حسن میرزا ۱۰- حسین میرزا از مادر علی میرزا ۱۱- نورالله میرزا مادرش
از اهالی دماوند بود است

۱۷- اله ویردی میرزا که تولدش شب سه شنبه ۲۳ رمضان ۱۲۱۶ بود و در شهادت سعادت داشت
و او را یک دختر و یک پسر بنام مهستی میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر فتحعلیشاه بود
۱۸- اسمعیل میرزا تولدش شب جمعه ۱۴ شعبان ۱۲۱۷ هجری و او را ۱۴ فرزند که ۱۱ دختر و ۳ پسر بود
۱- سلطان اویس میرزا مادرش دختر ایرانی است ۲- اردشیر میرزا از مادر اویس میرزا ۳- محمد میرزا
۴- محمد رضا میرزا اویس میرزا برادر مادری سلطان اویس میرزا ۵- محمد حسین میرزا از مادر اویس میرزا است
۶- ابراهیم میرزا ۷- اسدالله میرزا

۱۹- محمود میرزا تولدش روز جمعه ۶ شوال ۱۲۱۸ که برادر عباس میرزا محمود میرزا است در شهادت محمد تخلص کرد

©Afnan Library Trust, 2023

و او را ۱۱ فرزند ۷ دختر و ۴ پسر بوده است

۱- یعقوب میرزا مادرش ترکمن بود ۲- سلطان حسین میرزا مادرش دختر قدرقلی خان نوه اوکوبی است

۳- نادر میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر فتحعلیشاه بود ۴- خان بابا خان مادرش ترکمن بود

۲۰- عباسقلی میرزا برادر مادری محمد ولی میرزا که پسر شاهزاده ۵ سال زندگی تولد ۱۲۱۸ هجری تولد او

فقط یک دختر است

۲۱- یکتا دلبر میرزا که پسر نهم ۱۹ صفر ۱۲۲۱ هجری تولد او و ۵ دختر است

۲۲- ابراهیم میرزا که پسر نخستین ۵ ربیع الاول ۱۲۲۱ هجری تولد است او را ۵ فرزند ۲ دختر

و ۳ پسر تشریح ذیل بود

۱- امیر اصلان میرزا مادرش دختر امیر اصلان خان کردستانی بود ۲- سکندر میرزا که مادرش مادر سردار است

۳- اسدالله میرزا از مادر سکندر میرزا است

۲۳- شاهپور میرزا که پسر چهارم ۱۳ صفر ۱۲۲۶ هجری تولد او دیگر دختر و یک پسر است

۱- قدسیه بیگم میرزا مادر او دختر امیر اصلان خان کردستانی بود است

۲۴- ملک قاسم میرزا که در روز ۲ شنبه ۲ جمادی الاول ۱۲۲۲ هجری تولد شد و بعد از رشد

و بلوغ سفر آذربایجان کرد و در وقت ولیعهدی عباس میرزا ایالت آذربایجان داشت

۲۵- محمد میرزا که پسر چهارم جمادی الاول ۱۲۲۲ هجری تولد شد و او را ۲ دختر و ۵ پسر بود

۱- اسدالله میرزا مادرش دختر حسینقلی خان برادر مهر مادر بود ۲- سلطان بابا میرزا مادرش گرجی است

۳- محمد کاظم میرزا برادر مادری اسدالله میرزا ۴- محمد حسین میرزا مادرش دختر محمد حسین بیک افشار است

۵- علی محمد میرزا از مادر اسدالله میرزا

۲۶- هرمز میرزا که پسر دوم شنبه ۱۴ جمادی الاول ۱۲۲۲ هجری تولد او و ۶ فرزند ۳ دختر و ۱۶ پسر

تشریح ذیل است:

۱- خورشید میرزا مادرش دختر ابراهیم خان زنگنه است ۲- فریدون میرزا مادرش دختر خان

۳- نصرالله میرزا مادرش ترکمن ۴- فتح الله میرزا و بالله میرزا از یکجا دارند

۲۷- ایلچی میرزا تولدش ۵ شنبه غره جمادی الاول ۱۲۲۲ هجری و او را ده فرزند ۵ دختر

و ۵ پسر بود است

۱- محمد حسن خان مادرش آغا دختر علیمراد خان زند بود ۲- مسیح میرزا مادرش گرجی است ۳- علاءالدین میرزا

که مادرش دختر حسینقلی بیک بادوکی است ۴- محمد تقی میرزا از مادر علاءالدین میرزا ۵ دختر

تا میرزا برادر مادری علاءالدین میرزا است

۲۸- کاووس میرزا که روز جمعه ۱۸ شوال ۱۲۲۲ هجری تولد شد فرزندان او ۸ تن ۳ دختر و ۵ پسر بود

۱- شاهپور سلطان مادرش دختر فتحعلی بیک جوانشیر است ۲- قول اسلام میرزا مادرش

شاهپور سلطان ۳- اسدالله میرزا مادرش دختر علیقلی بیک جوانشیر است ۴- اسمعیل میرزا

از مادر شاهپور سلطان ۵- عبدالله میرزا هم از دختر فتحعلی بیک است

۲۹- شاهقلی میرزا که تولدش ۵ شنبه ۱۱ محرم ۱۲۲۳ هجری بود او را ۹ تن فرزند ۶ دختر

و ۳ پسر بود

۱- اردشیر میرزا مادرش دختر حسن خان اشلوی قاجار ۲- محمد سلیمان مادرش دختر خان رومانی قاجار

۳- خلیل الله میرزا مادرش از قبیله نیر جلد است

۳۰- محمد قدسی میرزا که تولدش پنجشنبه ۹ شوال ۱۲۲۳ هجری بود او را ۹ فرزند ۵ دختر و ۴ پسر بود

۱- محمد کریم خان مادرش دختر امیر خان عزالدین لری قاجار ۲- محمد حسن مادرش ماهرانی بود

۳- محمد رحیم خان مادرش دختر ورخان قاجار قراملو است ۴- لطفعلی خان برادر مادری محمد رحیم خان

۳۱- کیخسرو میرزا برادر مادری کیکاوس میرزا تولدش شب ۵ شنبه ۱۳ صفر ۱۲۲۴ و او را ۸ فرزند که

۵ دختر و ۳ پسر بود ۱- محمد صادق خان مادرش دختر محمد صادق خان بیک بیگ دار الخلافه بود

©Arnan Library Trust, 2023

۳۱ - [illegible] ۳۲ - محمد حسین میرزا که مرادر [illegible] محمد حسین میرزا از یک مادرند

۳۲ - کیومرث میرزا ایلخانی ملقب به یوالملوک تولدش روز سه شنبه ۲۵ جمادی الاولی ۱۲۷۴ بوده است

و او را شش فرزند ۳ دختر و ۳ پسر بوده:

۱ - محمد رستم میرزا مادرش کرجی است ۲ - [illegible] میرزا مادرش دختر میرزا [illegible] ۱۲۷۳

۳ - سلطان احمد میرزا مادرش دختر محمد حسن خان اولتی قاجار است ۴ - [illegible] میرزا مادرش [illegible]

۳۳ - جهانشاه میرزا داود میرزا مادرش [illegible] تولدش یکشنبه ۲۵ رمضان ۱۲۷۴ هجری

بوده او را ۹ فرزند که ۳ دختر و ۶ پسر بوده:

۱ - [illegible] میرزا ۲ - جهانگیر میرزا ۳ - [illegible] میرزا ۴ - فتحعلی شاه میرزا برادر مادری

جهانگیر میرزا است ۵ - محمد حسین میرزا از مادر [illegible] ۶ - محمد هاشم میرزا

۳۴ - سلطان میرزا که تولدش سه شنبه ۱۴ محرم ۱۲۷۵ هجری بوده او را ۳ فرزند دختر دیگر

داود میرزا و مادرزاد آقا بیگم دختر [illegible] محمد حسین صدر اعظم [illegible] است

۳۵ - [illegible] میرزا که تولدش [illegible] ۹ رجب ۱۲۷۶ هجری ملقب به [illegible] بوده که او را ۳ فرزند

یک دختر و ۲ پسر بوده:

۱ - نورالدین میرزا مادرش دختر ظهیرالدوله ابراهیم خان قاجار است ۲ - ابراهیم خان برادر مادری

نورالدین میرزا است

۳۶ - ملک منصور میرزا برادر مادری ملک قاسم میرزا که تولدش سه شنبه ۲۲ رجب ۱۲۷۶ هجری و او را

[illegible] پدر ولادت [illegible] بود [illegible] عظیم بود و [illegible] برادر او [illegible] میرزا

۳۷ - شاهزاده قاسم میرزا ملقب به [illegible] که تولدش یکشنبه ۲۳ ذیقعده ۱۲۷۶ هجری [illegible] شده

۹ فرزند که ۳ دختر و ۶ پسر بوده:

۱ - [illegible] میرزا مادرش کرجی است ۲ - [illegible] خان مادرش دختر [illegible] خان اولتی قاجار است

[illegible] ۳ - [illegible] میرزا مرادر مادری [illegible] میرزا است ۴ - [illegible]

مرادر مادری [illegible] خان بوده است

۳۸ - سلطان محمد میرزا ملقب به [illegible] و او را فرزندی بنام [illegible] مادر [illegible]

تولدش روز پنجشنبه ۲۴ جمادی الاول ۱۲۷۸ هجری بوده است

۳۹ - سلطان سلیم میرزا تولدش شب پنجشنبه ۲۴ شوال ۱۲۷۸ هجری بوده فرزندانش ۲ دختر و ۲ پسر

۱ - آزادخان ۲ - محمد حسین میرزا که هر دو از یک مادر بوده اند

۴۰ - سلطان مصطفی میرزا تولدش جمعه ۱۱ ذیقعده ۱۲۷۸ هجری و او را ۲ پسر بوده:

۱ - سلطان حسین میرزا مادرش دختر [illegible] خان [illegible] است ۲ - سلطان محمد میرزا

که هر دو از یک مادرند

۴۱ - سلطان ابراهیم میرزا تاریخ تولدش شنبه ۱۹ جمادی الاول ۱۲۷۸ هجری بوده که او را ۴ فرزند

۳ دختر و ۱ پسر بوده است حسینا میرزا مادر او دختر حسینقلی خان قاجار ارزانی است

۴۲ - [illegible] میرزا مرادر مادری [illegible] است و تولدش ۴ شنبه رجب ۱۲۷۹ هجری بوده

۴ فرزند ۲ دختر و ۲ پسر بوده:

۱ - نصرالله میرزا ۲ - جهانگیر میرزا که هر دو از یک مادر [illegible] بوده اند

۴۳ - یحیی میرزا تولدش شب سه شنبه غره محرم ۱۲۳۳ هجری بوده و او را یک دختر [illegible]

۴۴ - [illegible] میرزا « شنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۲۳۴ « مرادر مادری یحیی میرزا و فرزند [illegible]

۴۵ - محمد امین میرزا « روز [illegible] ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۳۴ « « و او را فرزند [illegible]

۴۶ - سلطان حمزه میرزا « شب چهارشنبه ۲۱ رمضان ۱۲۳۴ « « و او را فرزند [illegible]

۴۷ - فتح [illegible] مرادر مادری سلطان [illegible] میرزا ملقب به [illegible] الدوله بوده

۴۸ - سلطان [illegible] میرزا ملقب به [illegible] الدوله تولدش جمعه ۱۹ ذیقعده ۱۲۳۴ بوده و او را [illegible]

©Afnan Library Trust, 2023

۴۹ – محمد جعفر میرزا و او را یک پسر بود

محمد حسن خان که مادرش دختر ابراهیم خان دولتی شاه ریوه است

۵۰ – طهمورث میرزا که مادرش جمیله ۱۷ جمادی الاول ۱۲۴۵ و او را فرزندی نبود

۵۱ – حسینقلی خان ملقب بجلال الدوله شد، برادر مادری یحیی میرزا و او را فرزندی نبود

۵۲ – محمد علی میرزا برادر اعیانی محمد امین میرزا

۵۳ – میرزا نصیر میرزا

۵۴ – قاسم میرزا

۵۵ – یعقوب میرزا و او برادر مادری علی قلی میرزا است

۵۶ – کامران میرزا

۵۷ – اورنگ زیب میرزا

۵۸ – عبدالله میرزا

۵۹ – ابراهیم میرزا

۶۰ – سلطان حسین میرزا (۱)

دختران فتحعلیشاه

دختران فتحعلیشاه ۴۸ نفر بودند و ۲ نفر قبل از فوت پدر از این دنیا رفتند و بقیه که ۴۶ نفر بودند ۶ نفر تزویج نکردند و با کسی هم بسر نشدند (بی اسلام) و ۴۰ نفر تزویج کردند شرح ذیل :

۱ – جهان سلطان که مشهور بخانم خانمان از مادرش ابراهیم حسینقلی میرزا و او فرزند ظهیر الدوله ابراهیم خان حاکم کرمان بود و ۵ پسر او داشت که ۲ نفر آنها بودند ۱ – علی قلی میرزا ۲ – ابوالقاسم میرزا

(۱) سلطان حسین میرزا در جنگ هرات بود که در تنگه تایرزا او را گرفته شد

۳ – زهره بیگم که مادرش دختر ابراهیم خان قراگوزلو بود و ۲ دختر داشت و یکی از آنها ملقب بخانم خانمان و دختر دیگر زهره بیگم که همراه پدرش فرزند او شد

۴ – سید بیگم که بعد بام سلطان ملقب شد و او از مادر دختر بود و زن محمد رحیم خان قوری سردار قاجار شد و در سفر حج مرض وبا در گذشت

۵ – امه سلطان بیگم ملقب بخانم از مادرش شهربانو که دختر میرزا شفیع مازندرانی صدر اعظم بود و چند جلد قرآن بخط خود نوشته و در مقابلات وقف نمود عیال برادر زاده فتحعلیشاه زین العابدین خان شد و ۲ دختر و ۱ پسر داشت پسر نام محمد جعفر میرزا است

۶ – بدر خانم از مادرش خانم الطف بود و به آصف الدوله شوهر کرد که ۸ فرزند ۴ دختر و ۴ پسر داشت ۱ – حسن علی خان مشهور بامیر ۲ – میرزا محمد ولی ۳ – محمد خان ۴ – حسین خان

۷ – فخر جهان خانم از مادرش شهربانو شیخ الملک بود که چندی عیال میرزا محمد خان ایرانی شد و بعد از او طلاق گرفت و فرزند نداشت و یکی رفت

۸ – شاه بیگم از مادرش شاهزاده محمد بود و برای ارث فتحعلیشاه لگاری اسرار بود وصیت خود را اذاعه تمامت بلاد ایران بود بعد از پدر شاه میرزا مسعود در بر دل خارج شد و او را فرزندانی نبود

۹ – سلطان بیگم از مادرش بیگی میرزا ولیعهد بود در اول زن محمد امین خان قاجار نسقچی باشی بود بعد از او عیال میرزا ابراهیم خان قائم مقام گشت و او را فرزندی نبود

۱۰ – زینب خانم از مادرش محمد تقی میرزا ملک آرا بود و در صغر که زوجه طلب بیگی شاه شد عیال اسمعیل خان پسر ... میرزا ... قوانلو شد از ۱۰ تن اولاد یک پسر دارد اسمعیل خان

(از زنان فتحعلیشاه ملقب ... میرزا ... است و با ... طلب ... میرزا ... کرده شد)

©Afnan Library Trust, 2023

۱۱- خدیجه خانم از مادر ملک آزاد بود صحیح محمد باقر خان ملقب به ملیخ شاه پسر حسینقلی خان برادر فتحعلیشاه بود
۴ فرزند داشت ۱ دختر ۳ پسر:

۱- [illegible] خان ۲- حسینقلی خان ۳- محمد حسن خان

۱۲- طهماسب خانم عیال موسی خان قراملو و بمکه رفت ۹ فرزند ۴ دختر و ۵ پسر داشت

۱- جعفرقلی خان ۲- محمد تقی خان مجتهد ۳- محمد قلی خان ۴- [illegible] خان ۵- موسی خان
۶ کبری از پدر بدنیا آمد و اسم پدر را گرفت

۱۳- عزت الدوله خانم برادر رضا قلی شاه موسی خان پسر حسینقلی خان از دنیا رفت و فرزند نداشت شوهر بمکه
رفت و پس عیال میرزا آقاسی کارگزار ایران در آمد ۳ دختر و ۱ پسر داشت التفات میرزای ایلچی

۱۴- شمس بانو خانم عیال میرزا موسی خان برادر میرزا ابوالقاسم قائم مقام شد

۱۵- مهرنگار سلطان مشهور به عصمت الدوله عیال ابراهیم خان ظهیرالدوله محمد حسینخان صدر اعظم اصفهانی
گشت و ۴ فرزند داشت که سه تن پسر بودند:

۱- صدر الدوله ۲- آصف الدوله ۳- محمد قلی خان

۱۶- دختر محمد خانم عیال میرزا اسمعیل خان پسر میرزا قاسم خان ملقب به جلال خورنا مادر رای ممالک شیراز
باشد که اسمعیل میرزا از یک بطن هستند او را ۴ فرزند ۲ دختر و ۲ پسر بود است

۱- [illegible] میرزا ۲- میرزا [illegible]

۱۷- گوهرشاه بیگم دختر محمد خان قاجار دولو بود ۲ دختر و ۱ پسر داشت نام محمد خان

۱۸- شاه سلطان خانم صحیح محمد باقر خان قراملو است و او از مرتضی قلی خان عموی فتحعلیشاه بود و پدر از
قوت شوهر بمکه رفت و در مقامات عالیات بحباله نکاح میرزا محمد تقی شهرستانی که قاضی است بحرین
در آمد ولی از محمد باقر خان پسری داشت نام محمد رضا میرزا

۱۹- گوهر خانم صحیح اسلم خان پسر ابراهیم خان پسر عموی فتحعلیشاه شد ۴ فرزند که یکی دختر و سه پسر

۱- [illegible] خان ۲- [illegible] خان ۳- [illegible] خان که بعد از وفات پدر تولد است و نام پدر را

۲۰- تاج سلطان خانم از مادر شاه السلطنه است مزوجه بفرامرز خان پسر ظهیرالدوله ابراهیم خان قراملو بود و او
بفرمکه رفت و ۵ فرزند ۲ دختر و ۳ پسر داشت:

۱- ابراهیم خان ۲- [illegible] خان ۳- [illegible] میرزا

۲۱- حسن جهان خانم مشهور به ابالیه که از مادر شاه السلطنه بود صحیح خسرو خان والی گرجستان و ۴ اولاد داشت
۳ دختر و ۳ پسر:

۱- رفیع خان ۲- محمد شاه خان ۳- [illegible] خان

۲۲- [illegible] بیگم خانم بحباله نکاح غلامحسین خان پسر [illegible] در آمد و ۳ فرزند ۱ دختر و ۲ پسر داشت

۱- یوسف خان ۲- حسینقلی

۲۳- سردوران خانم زوجه آقا خان حاکم محلات شد که او نیز از ریاست اسمعیلیه است و اتباع او
او را امام دانند و از او ۳ فرزند ۲ دختر و ۱ پسر که عیسی نام دارد

۲۴- خورشید خانم زوجه عباس خان سرکرده جماعت افشار رحمه بود ۳ فرزند داشت که یکی پسر
ولی محمد خان

۲۵- مزلور سلطان خانم زوجه رضاقلی خان پسر اسمعیل خان سردار دامغانی بود و از او دو دختر
و عیال حاجی حسنخان پسر [illegible] خان پسر عم شوهر نخستین خود شد و او را فرزندی نبود

۲۶- عالیه خانم (عالیه سلطان خانم) زوجه علیخان دامغانی پسر آخر فتحعلیشاه شد ۱ دختر و ۱ پسر داشت
علی خان

۲۷- زبیده خانم زوجه علیخان قراگوزلو او را یک پسر مسمی به محمد حسین خان

۲۸- خورشید کلاه از مادر شاه زاده سیف الدوله است صحیح میرزا محمد خان نظام الدوله پسر عبدالله
خان امین الدوله و ۲ فرزند آورد یکی پسر بنام مسمی به بختیار خان

©Afnan Library Trust, 2023

۳۹ - شیرین جان خانم نوه‌ی نادر از مادر سیف الدوله است و زوجه محمد قلیخان اتابک آقای باشی پسر آصف الدوله است

۴۰ - قمر خانم از مادر بیگی میرزا که زوجه سلطانخان افشار تاسملو بود یک پسر داشت بنام محمد علی خان

۴۱ - مادر سلطان خانم از مادر بیگی میرزا است او زوجه جهانگیر خان افشار اردوبادی شد

۴۲ - آقا بیگم زوجه میرزا علی هزار جریبی است و یک دختر دارد

۴۳ - شاه جهان خانم مشهور به بنانی بی چون همنام عمه فتحعلیشاه بود نعیم شاه فی طلب بود زوجه میرزا عبدالباقی میخم باشی گیلانی است او را یک دختر بود

۴۴ - فتح سلطان خانم از مادر شاه پور میرزا است و زوجه میرزا نادر شاه پیشخدمت باشی است که پسر میرزا ابوالقاسم قندرسکی میرزا نامیده رفته و از میرزا نادر شاه ۲ فرزند ۲ دختر و ۲ پسر داشت

۱ - میرزا ابوالقاسم ۲ - سید حسین میرزا

۴۵ - تاج ثریا خانم زوجه امیر دیوان میرزا نبی خان قزوینی است یک دختر و یک پسر داشت:

دارا - خسرو میرزا

۴۶ - حسب نبات خانم از مادر محمد مهدی میرزا است او برادرزاده فتحعلیشاه بود که خان او را بخانه خود آورد و بعد از او جدا شد فخرالدوله او را نکاح کرد و دو را یک دختر بود

۴۷ - بیاشا خانم هم از مادر محمد مهدی میرزا است او یکه رفته و بنکاح مهراب خان گرجی خان درآمد فتحعلیشاه در آمد و دو پسر از او آورد:

۱ - ایرنگ خان ملقب بوالی ۲ - گرجی خان

۴۸ - فرزانه بیگم هم از مادر محمد مهدی میرزا است او زوجه حسینقلی خان معیر الممالک خراسانی فتحعلیشاه بود و او را یک دختر بود

۴۹ - قمر جهان خانم هم از مادر محمد مهدی میرزا است بعد از فوت فتحعلیشاه زوجه زین العابدین خان پسر قاسم خان هزار جریبی قوللر آقاسی شد

۴۰ - حسن جان خانم از مادر ملک ایران میرزا است زوجه محمد باقر خان دولو بیگلربیگی دارالخلافه گشت و او را یک دختر بود

۴۱ - خاور سلطان بیگم از مادر عباس میرزا است بعد از فوت فتحعلیشاه بکابینه خان میرزا نظر باشی گیلانی قزوینی درآمد یک پسر داشت مسمی به میرزا محمد علی

۴۲ - رقیه بیگم که بعد از فوت فتحعلیشاه زوجه محمد خان ایروانی ایرانی شد و پس از فوت او محمد علی خان او را بنکاح خود درآورد و بعد زوجه امیر اصلان قراگوزلو شد و از محمد خان یک دختر داشت

۴۳ - ... خانم از مادر کامران میرزا است

۴۴ - بزم آرا خانم اوستر از مادر کامران میرزا است

۴۵ - ماه تابان خانم با زوجه میرزا نبی خان از یک مادرند

۴۶ - ملک زاده خانم

۴۷ - بدر جهان خانم ملقب به ماه بانو است اوستر از مادر مسیحی میرزا است

ص ۲۹۳

اما زوجات شاهزادگان فتحعلیشاه عجب نباشد که اگر کسی شماره کند هزار زن باشد آید لکن آنها که در حسب و نسب بیشتر بوده و شهرت آنها در سرای سلطنت صاحب قدر بوده اند و کرسی تخت و تاج سردار گشته اند خانم آنها آید و آنها یکی از بزرگ زادگان از نخست ترجمه مفتون و بعد از آن بیان کند که هر کدام زوجات پادشاه بوده اند و فرزندان بعضی از شمرده می آید آنها که بانکاحات مرا مردم دارم که بعضی را فرزند نبود و فرزندی را فرزندان بجا داده و هنگام مرگ پادشاه از جهان بی وارث بودند از آنها بحر:

۱ - آسیه خانم دختر فتحعلی خان قاجار دولو است و او مادر نایب السلطنه عباس میرزا ظل السلطان و دختر ملک خانم است و چون از فرزندانش نرفته است که از آسیه خانم راثت دهد آقا محمد شاه برادر فتحعلیشاه عقد دائمی بست و در ۱۲۲۰ هجری فوت و جسد او را بعتبات عالیات حمل نمودند

©Afnan Library Trust, 2023

۲ - آسیه خانم دختر محمد خان قاجار همشیره فتحعلی شاه اول بعقد ابراهیم خان قراگوزلو درآمد و از او پسری بنام محمد تقی خان فتحعلی شاه و لو و ابراهیم خان ظهیرالدوله پسر آن است و بعد بعقد رضا قلی خان فتحعلی شاه درآمد محمد قاسم خان ملک آراء و خدیجه خانم وزیر بیگم خانم فرزندان او بودند و بیگم خانم از دنیا رفت که اندر وخواهد در مازندران فوت کرد -

۳ - خیرالنساء خانم دختر تقی قلیخان عموی فتحعلی شاه است که بطرف اردبیل گریخت و مادر حیدرقلی میرزا است و بیگم خانم از دنیا رفته اند با پسر بکلیه کان سفر که در آنجا مرحوم شد -

۴ - مریم بیگم خانم دختر شجاع خان زند است و مادر شجاع میرزا است با پسر سفر الدین کو و از اینجا که رفت و بعد از مرحومت مرحوم شد

پنج زن از زنهای عقدی فتحعلی شاه بودند و اسمه حسینه شاه بودند

۵ - بدرالنساء خانم دختر حاجی مصطفی قلیخان عموی فتحعلی شاه است که یک فرزند آورد و بعد بمرد و این زن بعد از زندگی خود بود که مراقبت بار یکزنان نتوانست کرد و بعد حرم طلاق گرفته از سرای سلطنت بیرون شد و وقتیکه بعد از مرحومت مدار الخلافه فرزندی را وداع عقد و عروسی را بعتبات عالیات فرستد

۶ - خدیجه خانم دختر محمد خان غزالدینلو قاجار است یکفرزند آورد و بمرد اورا جاریه از مریم سردار بود وقتی از خاتون خود خواستار شده شد و مشوش با جایت تعرض نمیفتاد بعد حرم خاتون خود از سر راه برداشت و فتحعلی شاه یکفرا اختیار دکتر داد اورا بدهن خمپاره بسته و آتش دادند -

۷ - گوهرشاه خانم دختر میرزا محمد خان اردلو بیگلربیگی طهران بود و در جوانی مرد و یکدختر یادگار گذاشت که نام او گوهر خانم است و زوجه رستم خان پسر ابراهیم خان ظهیرالدوله شد -

۸ - ملک سلطان خانم دختر ابراهیم خان اردلوی قاجار است یکدختر آورد و در روز کار نیافت

۹ - سلطان خانم دختر الله قلیخان قاجار اردلو والی ایران است

۱۰ - بدرجهان خانم دختر محمد جعفر خان عرب حاکم بسطام است حسینقلی میرزا و نصرت و شجاع السلطنه و ۳ دختر

از بطن اوست و ۳ دختر هم از او فوت شدند

۱۱ - خیرالنساء خانم دختر شاه هرمز شاه افشار است که شاه شهید آقا محمد شاه بعد از فتح خراسان او را برای فتحعلی شاه خواستگاری عقد و او یک فرزند آورد و بمرد

۱۲ - آغا بیگم مشهور بآغا باجی دختر ابراهیم خلیل خان جوانشیر حاکم قراباغ است بعد از فوت والی ملک آراء بعقد دائمی شهریار درآمد و او را فرزندی نیامد و در سال ۱۲۴۸ در قم مرحوم و در همان شهر مدفون است

۱۳ - بیگم جان خانم دختر حاجی رضا خان شقاقی است یک فرزند آورد و بمرد

۱۴ - طهمورث خانم دختر اللهیار خان قلیچ است از وی فرزند نیامد

۱۵ - شاه بیگم خانم دختر امامقلی خان افشار است ملک قاسم میرزا و ملک منصور میرزا از بطن اوست هر دو هم وفات کردند -

۱۶ - قمرتاج بیگم دختر حسینقلی خان پسر امامقلی خان افشار است یحیی میرزا و جانشین میرزا و ب ام السلطان و قمر خانم و بدرجهان خانم از بطن اوست یکتن هم وفات کرد -

۱۷ - زینت خانم دختر اکبر خان مقدم بیگلربیگی مراغه است اورا فرزند نیامد -

۱۸ - خانم کوچک دختر محمد تقی خان نصیره کیرم خان زند است

۱۹ - مریم بیگم خانم دختر جعفر خان زند است اورا فرزند نیست -

۲۰ - آغا بیگم دختر صید مراد خان زند است اورا نیز ولدی نیست -

۲۱ - خواتون جان خانم دختر محمد علیخان زند و مادر شاهزاده میرزا و یک فرزند پسر وفات کرد و ملکه قمر آغا

۲۲ - خیرالنساء خانم دختر مجنون خان پازوکی است یکدختر آورد و در خدیجه سلطان بیگم خانم که با ابراهیم خان ظهیر الدوله مقدر است -

۲۳ - فرشی آغا خانم دختر بدر خان زند است ماه نرگس خانم زوجه میرزا تقی خان و ماه آبان که بعد از تحقیق بزاج میرزا جهانبان پسر میرزا تقی خان درآمد دختران او هستند -

©Afnan Library Trust, 2023

۲۴ - مهرنساء خانم همشیره محمود خان قوریل باشی دنبالی است و او نخست نامزد امیر سلیمان خان قوانلو بود
بعد از او بعد از سلطنت در آمد و دو فرزند آورد و بعد دو دفعه بمکه رفت ولی فرزندش نماند
۲۵ - خانم جان خانم دختر ابراهیم خان طالش دو فرزند از او متولد شد و هر دو مردند
۲۶ - خانم جان خانم دختر محمد علی خان زند و لد کریم خان او را فرزند نبود
۲۷ - آغا بیگم خانم لقب بلقیس صفویه پدر سادات و فرزندی نیاورد
۲۸ - تاج ماهی خانم از بزرگ زادگان طالش است گوهر شاد خانم زوجه علیمردان خان دولو قاجار از بطن او است
۲۹ - گوهر خانم دختر نذر قلیخان زند است و او را فرزندی نبود
۳۰ - نبات خانم دختر آقی خان قاجار است او را اولاد نبود
۳۱ - گوهر خانم دختر فتحعلی خان قاجار و لد مرحوم قلیخان شمس تحقیقات شاه است و او فرزندی ندارد
۳۲ - گوهر خانم دختر حاجی خان مالکم است و او را اولاد نبود
پنج نفر از زوجات فتحعلیشاه از شش تن اولاد ذکور بزرگ زاد که ایرانرا اکنون تا زمانیکه در سرای
سلطنت ایران و دختران آورده و خود بزرگ و مادری برای پادشاه قرار اندر هم بود
۳۳ - دنیا جهر خانم از گرجستان است شاهزاده محمد میرزا و ام سلمه خانم از بطن او و دیگر فرزندی نیست
۳۴ - شاه بیگم کوچک خانم همشیره صادق خان بروجردی است شاهزاده محمود میرزا از بطن او است و مریم خانم
از او است
۳۵ - زینب خانم همشیره علیخان بختیاری است شاهزاده محمد تقی میرزا از بطن او است و مریم خانم هم از
او است و هر دو فرزندی نیز مرده اند
۳۶ - بیگم جان خانم دختر حاجی قروینی است و گوهر اندام و امیر دیبا و ملوک آرا و ابراهیم میرزا
از بطن او است و یکتن هم مرده است
۳۷ - گلشوم خانم از سادات بازوار است شاهزاده عبدالله میرزا از بطن او است

۳۸ - مریم خانم از مردم گرجستان است محمد رضا میرزا و عباس میرزا از بطن او و سه تن فرزندش نیز مرده اند
۳۹ - مریم خانم از بنی اسرائیل است محمد میرزا و جهان میرزا و اولیاء میرزا و جانم میرزا و از دختران
ضیاء الملوک و سلطان بیگم خانم از بطن او و پنج تن از دختران نیز مرده اند
۴۰ - فاطمه خانم مشهد بسنبل باجی همشیره حاجی آقا خان را هوار از بطن او و دختران
فخر الدوله و والیه و تاج بیگم خانم از بطن او و یک فرزندش فوت کرده است
۴۱ - گل بدن خانم ملقب بنازنین الدوله گرجی شاهزاده بهاء الدوله و سیف الدوله از بطن او و دیگر از
اولادش وفات کرده در ابتدا در سرای سلطنت صندوقدار لقب داشت و نقشی خانم چنین کرد (چنین کرد
معتبر در ممالک ایران قبض صندوق دار شاه جهان) و از آن پس خازن الدوله لقب یافت چندانکه تیمار را
جواهر آبدار و شاهوار و درهم و دینار و ادات سیم و زر و آلات مرصع بجواهر و درر و زرهای
دنیا و سلیمانی زیبا بدست شد تمامت سپرده او بود و هر کس بسی و اداره نگاری نداشت و علم او بر همه
خزائن چنان حاصل داشت که اگر شهریار از وی خزد ترجیح چیزی چیز ترشیئی از آن خزائن طلب
میکرد در شب تاریک دست میبرد و اول با مطلوب برابر میآورد و بعد از وفات پادشاه زائر مکه شد
۴۲ - هاوی خانم ملقب بتاج الدوله همشیره شاهزاده بهین الدوله و نیر الدوله و مجد الدوله و از دختران
شیرین جان خانم و شمس الدوله و مرصع خانم از بطن او است ۳ تن از اولادش نیز مرده اند چون امرای
سلطنت در آمد چنان پسند خاطر شهریار افتاد که از تمامت خزائن فرونی حیثیت همان جواهری که
از بهر شاه حاصل از سرو بر علاقه کرده بود معادل هر کرور تومان زر مسکوک را به تقویم و قیمت بعد از وفات
فتحعلیشاه نقشی بدین چنین کرد (خاک غم ریخت خاک بر سر تاج)
۴۳ - بنفشه بادام خانم از ارامنه آذربایجان است شاهزاده نابغه میرزا از بطن او است
۴۴ - مشتری باجی شیرازی بود و در علم موسیقی قوتی تمام داشت محمد رضا میرزا و علی میرزا و محمد میرزا
و از دختران حیات خانم و پاشا خانم و دلربا خانم و فرزانه خانم از بطن او و ۵ تن فرزندش مرده اند

©Afnan Library Trust, 2023

۴۴ – [illegible] خانم ترکمن [illegible] میرزا از بطن او دو تن فرزندانش فوت کرده و سلیمی میرزا حکومت بسطام را داشت

۴۵ – پری شاه خانم گرجی شاهزاده گیورگ میرزا از بطن اوست و چون فرزندانش مرده از یک پارسا و پرهیزکار بود از اثر کهنه شده و ملقب به سیاحی شاه گردید –

۴۶ – شاه پری خانم ملقب به سردار در فن موسیقی تا امیر دارالخلافه تقلید مجلسی شاه ملک ایرج میرزا بعد از مصالحه میرزا و از دختران [illegible] سلطان خانم از بطن او هستند –

۴۸ – شاه بسنده خانم شیرازی در موسیقی مهدی میرزا داشت یکی تیمور میرزا و یکی کاوس میرزا و کیخسرو میرزا از بطن اوست و یکتن اولادی وفات کرده –

۴۹ – سکینه خانم اصفهانی بهرام میرزا و هرمز میرزا از بطن اوست و یک فرزندش فوت کرده است

۵۰ – جیران خانم از قبیله کوکلان ترکمن است عباس میرزا و سلطان سلیم میرزا از بطن او و یکتن فوت کرده

۵۱ – ستاره خانم اصفهانی والده مهدی میرزا است

۵۲ – گل پرایه خانم گرجی بود [illegible] میرزا و [illegible] میرزا و از دختران خورسلطان از بطن اوست

۵۳ – زیبا چهره خانم خواهر نصیرخان شیرگرجی است [illegible] میرزا و از دختران سلطان خانم از بطن او و چون ولدی نزد وفات کرده است

۵۴ – نسنه خانم همشیره کدخدایان یا زواری متخلص بشجره است طیفور خانم و عزت خانم از بطن اوست

۵۵ – بی بی خانم دختر حاجی یوسف بازرگانی است شاه سلطان خانم از بطن اوست

۵۶ – حاجیه خواتون خانم دختر الاضعاف بیک [illegible] که نمی باید خانم از بطن اوست

۵۷ – خوشی خانم گرجی است و ماه بیگم خانم از بطن اوست

۵۸ – تاجی خانم شیرازی است که سرو جهان خانم از بطن اوست

۵۹ – خیرنساء خانم از مردم [illegible] است شاه جهان خانم ملقب بنجان بی بی از بطن اوست

۶۰ – نسنه خانم ملقب به عهد علیا همشیره [illegible] از مردم ساری مازندران است کامران میرزا و اورنگ زیب میرزا و از دختران بزم آرا خانم و خرم بی بی خانم از بطن او و یکتن از فرزندانش مرده است –

۶۱ – جهان خانم از قبیله کرد جهان بیگلو است و جلال الدین میرزا از بطن اوست –

۶۲ – بیگم جان خانم دختر حاجی الدین تبریزی [illegible] میرزا از بطن او و چند فرزندش فوت کرده است –

۶۳ – ماه آذین خانم دختر عمل [illegible] شیرازی که زبیده خانم از بطن اوست –

۶۴ – شاه فرزند خانم از مردم [illegible] آغا بیگم از بطن اوست

۶۵ – گلخانم الشهیره بالاکز از مردم قراباغ است [illegible] میرزا از بطن اوست

۶۶ – ملک جهان خانم اهل شیراز [illegible] سلطان خانم از بطن اوست

۶۷ – مشیرزاد خانم قزوینی که [illegible] بیگم خانم از بطن اوست

۶۸ – الماس خانم از اهل بسطام [illegible] میرزا از بطن اوست

۶۹ – شهربانو خانم از قبیله [illegible] که [illegible] سلطان خانم از بطن اوست

اکنون [illegible] از زوجات [illegible] که فرزندان [illegible] از چون وزاع [illegible] فرزند آستر از [illegible]

۷۰ – خیرنساء خانم دختر ارطاب [illegible] که [illegible] فرزند از او وفات کرده است

۷۱ – حسن ملک خانم از جماعت [illegible] است یک فرزند از او مرده است

۷۲ – جهان افروز خانم دختر صیدنظر میرانوند [illegible] است که یک فرزندش وفات کرده است

۷۳ – حاجیه نباتخانم از بنی اسرائیل [illegible] فرزند از او مرده و او نخست از سرای جعفرقلی خان [illegible] بعد و بعد از او به سرای سلطنت درآمد و بعد از بیرون فرزندانش شاه او را طلاق داد و بعد از [illegible] مدت معلوم او را با میرزا شفیع صدر اعظم عقد بست و بعد از فوت صدر اعظم بمکه رفت [illegible]

۷۴ – دلارام خانم گرجی است که یکتن ولدش وفات کرد

©AMGAR Iran Trust, 2023

۷۵ - طرلی خانم از ارامنه است یکنفر زنده از او فوت شده

۷۶ - ماریکا خانم از بنی اسرائیل هر فرزند از او مرده است

۷۷ - جان بیگم اهل قم یکتن فرزندش وفات کرد

۷۸ - گل بخت خانم از قبیله ترکمن بموت و سه فرزندش فوت شد

۷۹ - حاجیه خانم از مردم طالش که هر سه فرزندش فوت شد

۸۰ - گل اندام خانم از بنی اسرائیل که هر فرزندش فوت شد

۸۱ - ماه پیروز خانم از قبیله قراجولو است هر سه فرزندش فوت شد

۸۲ - سکینه خانم طرلی یکتن فرزندش فوت گشته

۸۳ - مروارید خانم گرجی هر سه اولاد او فوت شده است

۸۴ - جهان افروز خانم هر سه اولاد او فوت گشته

۸۵ - خانم جان خانم است که یکتن فرزند او فوت شده

۸۶ - خاتون باجی از مردم نازندران که یکتن ولدش فوت شد

از این بعد آنچه زوجات و محلیات شاه کامکار شیخ زر سلطنت اولاد دنیا در راه آمد

۸۷ - نیرا مردم دختر قهرلقی اسرائیلی است

۸۸ - سکینه خانم از ترکمانان است

۸۹ - شیرین خانم از جماعت بنی اسرائیلی است

۹۰ - شیرین خانم ارمنی است

۹۱ - شاه بانو خانم از مردم گرجستان است

۹۲ - نبات خانم از مردم گنجه است

۹۳ - جان جان خانم اصفهانی است

۹۴ - مهرانیز خانم از بنی اسرائیلی است

۹۵ - گل پری خانم از مردم گرجستان

۹۶ - نرجس خانم ارمنی است

۹۷ - ترکی خانم گرجی است

۹۸ - جواهر خانم ترکمن است

۹۹ - سکینه خانم از مردم گرجستان است

۱۰۰ - غنچه بانو خانم از ترکمانان کوکلان

۱۰۱ - گل بدر خانم گرجی است

۱۰۲ - معصومه خانم از بنی اسرائیل

۱۰۳ - نورجهان خانم از مردم قراجولو

۱۰۴ - دل افروز خانم از ترکمانان کوکلان

۱۰۵ - دل افروز خانم ارمنی است

۱۰۶ - خیرالنساء خانم ارمنیه است

۱۰۷ - آرزو خانم از شاه اسمعیل مزرگ است

۱۰۸ - فیروزه خانم شیرازی است

۱۰۹ - شهناز خانم از قبیله شقاقی

۱۱۰ - لولی خانم ارمنی است

۱۱۱ - جان جان خانم از مردم اصفهان است

۱۱۲ - یاسمن خانم ارمنی است

۱۱۳ - زیبا نظر خانم ارمنی است

۱۱۴ - سعادت خانم از سادات شیراز

۱۱۵ - آهو خانم

۱۱۶ - ماهی خانم از بنی اسرائیل

۱۱۷ - ناز آفرین خانم شیرازی است

۱۱۸ - شیرین خانم اصفهانی است

۱۱۹ - نورسلطان خانم ترکمن است

۱۲۰ - گلدی خانم از زردیه

۱۲۱ - شاه پسند خانم دختر رمضان بیگ همدانی است

۱۲۲ - جان جان خانم اهل ماهلان

۱۲۳ - نازک بدن خانم از اهل قراباغ است

۱۲۴ - مروارید خانم از قبیله بیرجلو است

۱۲۵ - طرلی خانم از طایفه کارخانه زند است

۱۲۶ - گل بدن خانم از بنی اسرائیل است

۱۲۷ - گوهر خانم شیرازی است

۱۲۸ - شاه خانم خانم از قبیله بیره قدر است

۱۲۹ - گل صبا خانم ارمنی است

۱۳۰ - بیگم خانم اهل وراین است

۱۳۱ - مرال خانم از ترکمن است

۱۳۲ - شهربانو خانم از مردم نازندران است

۱۳۳ - شاه خانم از مردم عرب است

۱۳۴ - پیرزاد خانم اهل قزوین

۱۳۵ - شیرین خانم اصفهانی

۱۳۶ - گنجشک خانم اهل اصفهان

۱۳۷ - شاه زاد خانم مرو اهل دامغان

©Afnan Library Trust, 2023

۱۳۸- [illegible] خانم از ترکمن است
۱۳۹- خورشید خانم همشیره ابراهیم خان ظهیرالدوله است
۱۴۰- شمس الدوله خانم از ترکمن است
۱۴۱- ضیغم خانم از جماعت غلامان است
۱۴۲- مریم کلیک خانم از ارمنی است
۱۴۳- شرف خانم از مردم همدان است
۱۴۴- خانم جانی خانم از سادات مازندران
۱۴۵- شاه بیگم خانم دختر آقا محمد رضای نازچی
۱۴۶- زینب خانم از ارمنی است
۱۴۷- نبات خانم از مردم قزوین
۱۴۸- فخرجهان خانم دختر آقا محمد جبرائیلی
۱۴۹- نبات خانم دختر کربلائی محمد مازندرانی
۱۵۰- نیاز خانم از مردم مجوسی است
۱۵۱- مشرف خانم اصفهانی
۱۵۲- گوهر خانم اهل کلیمی
۱۵۳- زینب بیگم اهل مازندران
۱۵۴- ترکیه بیگم از اهل ارمنستان است
۱۵۵- دلکش خانم از اهل اسرائیل
۱۵۶- راه آفرین از مردم اصفهان
۱۵۷- پیکنه خانم از ترکمان است

نقل از حقایق الاخبار ناصری و وقایع اتفاقیه

۱- تاریخ جلوس فتحعلیشاه قاجار بسال ۱۲۱۲ هجری قمری است و در روز پنجشنبه ۱۹ جمادی الآخر ۱۲۵۰ هجری در اصفهان بمرض ذات الجنب فوت نمود و جنازه او بقم نقل کردند و در روز پنجشنبه ۴ رجب مدفون گشت و در حین فوت ۷۵ پسر و ۴۵ دختر داشت

۲- امامویردی میرزا اکثر بی اعتنائی فتحعلیشاه ظل السلطان فوت کرد چون فتحعلیشاه را با لشکری عظیم بقم آورد و مدفون کرد

۳- محمد شاه ظل السلطان فرزند فتحعلیشاه روز ۱۴ رجب ۱۲۵۰ در طهران بتخت سلطنت نشست فقط ۴۰ روز سلطنت نمود

۴- امامویردی میرزا با لشکر بطهران آمد اما شاه سلطنت و بازوبند و تاج ماه پیکر مرصع و دریای آتشه فتحعلیشاه را تسلیم ظل السلطان نمود

۵- تقی میرزا رکن الدوله بازوبند و تاج را بدست خود بر سر ظل السلطان نهاد و او را بر تخت سلطنت نشاند و اهل شاه او را یاد نمود و سکه بنام او زدند و رکن الدوله مدتی در سمت منتخب به تاج بخش شد و علاوه از حکومت قزوین و باشکوه کلاردشت و همه یاد معدل گشت

۶- امامویردی میرزا را سرکشی بی شریک السلطنه لقب یافت و منصب خود را نیز بخود امامقلی میرزا محول داشت و شاه قلی میرزا ایشیک آقاسی گشت

۷- ظل السلطان فرزند ارشد خود سیف الملوک میرزا را ولیعهد خود کرد

۸- محمد میرزا ولیعهد فتحعلیشاه در تبریز شب یکشنبه ۷ رجب ۱۲۵۰ هجری بتخت سلطنت جلوس و لباس پادشاهی را از تن بدر کرد و چند روز بعد بامر بازو تب و غیره بسمت طهران حرکت و روز ۱۱ شعبان از طهران بعمارت اکارشان در قوچان در روز ۲ شعبان ۱۲۵۰ بعمارت دار الخلافه وارد گشت

©Afghani Library Trust, 2023

۹ - محمد شاه عزیمت حرکت از تبریز فرمودند میرزا کرم را بحکومت بلوک ایلات در تبریز گذاشت

۱۰ - در شب شنبه سلخ صفر ۱۲۵۱ دستور داد تا میرزا ابوالقاسم فراهانی وزیر باتدبیر را که بنام مقام معروف
لقب داده بود در باغ نگارستان که آن موقع خارج طهران و از بناهای تحت شهید نوشته (۱۸۳۵ میلادی)

۱۱ - محمد شاه در همین سال ۱۲۵۱ حاجی میرزا آقاسی را که تا آن زمان در آذربایجان بتعلیم امیرزاده گان میرزا
بصدارت عظمی منصوب نمود

۱۲ - در سال ۱۲۵۶ میرزا مسعود تبریزی که در زمان ولی عهد بر حسب حکم شاه نوشته است حال غایت
وصیت اولاد را که در میان دختران محمد شاه بنام بود از هر جهت نگاه داشت

۱۳ - خان میرزا عیسی مشهور بمیرزا بزرگ نوری (والد حضرت بهاء الله) در ربیع الاول ۱۲۵۱ هجری حکومت
بروجرد بعهده از طرف محمد شاه تقدیم بیت الدول گردید

۱۴ - محمد شاه در شب سه شنبه ۴ شوال ۱۲۶۴ مرحوم شد و هنگام فوت ۵ پسر و ۴ دختر داشت

۱ - ناصرالدین میرزا ولیعهد که در شب یکشنبه ۶ صفر ۱۲۴۷ هجری در تبریز متولد شد

۲ - عباس میرزا که در سال ۱۲۵۵ متولد شد و بادشاهی خراسان و کرمان داشت

۳ - عبدالشهید میرزا که بادشاهی ترکمن بود

۴ - محمد تقی میرزا که بنا بر کمی هوش و فکر و تدبیر از دنیا رفت

۵ - ابراهیم میرزا که او نیز بکمی هوش مبتلا بود

۶ - عزت الدوله

۷ - آسیه خانم

۸ - عزت خانم

۹ - زهرا خانم

۱۵ - پس از فوت محمد شاه که ۴ شوال بود پسرش را بعنوان وزیر مختار روسیه روز ۱۰ شوال ۱۲۶۴ فوت محمد شاه را

از طهران بروسیه جاپار بنا ناصرالدین میرزا ولیعهد که در تبریز بود اطلاع داد و روز ۱۵ شوال فوت پادشاه را
۱۶ - ناصرالدین میرزا روز جمعه ۲۱ شهر ذیقعده ۱۲۶۴ وارد طهران گردید و روز ۱۷ سال ۵۰ تاج سلطنت
رسید - مادرش مهدعلیا دختر زاده فتحعلیشاه و فرزند امیر قاسم خان پسر سلیمانخان قراگوزلو تا چار لقب
۱۷ - پس از فوت محمد شاه و حرکت ناصرالدین میرزا از تبریز بطهران حاجی میرزا آقاسی حاجی میرزا عبدالعظیم
زنجانی لقب نشست و او که در رجب ۱۲۴۸ قریه و ده و نزدیک بود همه را بمحمد شاه بخشید - و سپس از
اجازه بعتبات رفته ساکن شد و در شهر رمضان ۱۲۶۸ هجری در همانجا فوت کرد
۱۸ - خانه حاجی میرزا آقاسی که در دوره وزارت میرزا تقی خان امیر نظام شد و در همین موقع بلقب اتابک و صدارت
اعظم مفتخر گردید -

ناگفته نماند

ناصرالدین شاه روز ۱۴ شوال ۱۲۶۴ در تبریز بتخت سلطنت نشست و روز ۱۹ شوال با ده هزار
سواره و پیاده از تبریز حرکت نمود و در باسمنج فرود آمد و جمعه ۲۱ ذیقعده ۱۲۶۴ وارد طهران شد
شب شنبه ۲۲ ذیقعده البسه جواهرنشان سلطنت را در برکرد و در شنبه ۲۴ ذیقعده در تخت
مرمر سلطنت نشست و روز اول محرم ۱۲۶۵ جشن تاجگذاری را گرفت
۱۹ - ناصرالدین شاه روز جمعه ۲۲ ربیع الاول ۱۲۶۵ خواهر خود عزت الدوله را بعقد میرزا تقی خان در آورد
و شب یکشنبه ۲۴ ربیع الثانی او را بمیرزا تقی خان داد -
۲۰ - میرزا تقی خان امیر کبیر از روز چهارشنبه ۲۵ محرم ۱۲۶۸ از صدارت معزول گشت و در شب شنبه ۱۸
ربیع الاول در باغ شاه حاجی علیخان حاجب الدوله رگ دست چپ و راست او را زد و بیاری پزشکی فرستاده
و جسد او را ابتدا در پشت بام باغ شاه در جوار قبر حاجی سید محمد تقی مدفون ساختند و پس از چند ماه بعتبات
نقل نمودند -
۲۱ - میرزا آقاخان نوری اعتماد الدوله در زمان محمد شاه و بعد از شاه بتحریک میرزا (۱۷ محرم ۱۲۶۲ هجری) که

©Afnan Library Trust, 2023

مختصری از روزنامه وقایع اتفاقیه (آنچه که مربوط به تاریخ ایران است)

۱ - شماره ۴ جمعه ۲۶ ربیع الثانی ۱۲۹۷ نویسد (میرزا تقی خان امیرکبیر کلاه از بلوار دور کشیده کاروانسرای اتابکیه و بازار آن را در سنه ایت ئیل ۱۲۹۷ بنا نهاد. کاروانسرای مزبور مشتمل بر ۲۲۳ حجره تحتانی و فوقانی و ۳ رسته بازار است) - کاروانسرای اتابکیه و بازار آن بسمت دروازه محمدیه یعنی دروازه نو نیز رفته است

۲ - شماره ۷ جمعه ۱۷ جمادی الاول ۱۲۹۷ نویسد (میرزا تقی خان جوان باشی عسکر بود است)

۳ - شماره ۸ جمعه ۲۴ " " " (علیقلی میرزا شجاع الدوله آقا محمد آقاسی از طرف اعلیحضرت منصب نیابت حکومت اصفهان یا دمنصوب شد) -

۴ - شماره ۵ جمعه ۳ جمادی الاول ۱۲۹۷ نویسد (یعنی از سارق پردان محمد علی بابی و یاغی که خوقان بر سخنه از جمله مجبوس همراه خود آورده بود ۴ نفر از آنها را در مصدر فتنه و خونریزی دشت اخیر فساد آن ملعون بود از جمله میرزا رضا نام مقتب بر دار و دیگر را آتش غضب آن ملعون که شریرترین اتباع او بود را در یکشنبه ۲۸ شهر ربیع الثانی بامر اعلیحضرت پادشاهی در پای قاپی گردن زدند -

۵ - شماره ۱۳ پنجشنبه ۲۳ جمادی الاخر ۱۲۹۷ نویسد (ناصرالدین شاه روز غره شهر رجب از راه قزوین بطهران تشریف حرکت نمود)

۶ - شماره ۲۰ پنجشنبه ۱۹ شعبان ۱۲۹۷ نویسد (تفنگ و سنگ هر از بندر ابوشهر بالت ساورند در این روزها هزاری ۵ هزار قبضه تفنگ و یک کرور سنگ دارد در خانه و جمعه خانه دار الخلافه طهران گردیده) - پس معلوم میشود در سال ۱۲۹۷ و سالهای ماقبل هم تفنگ پر سر و یا سرنگ چخماق آتش میزدند در اصفهان هم تفنگ ساخته میشد -

۷ - شماره ۲۵ پنجشنبه ۲۴ رمضان ۱۲۹۷ نویسد (روز ۱۵ رمضان ناصرالدین شاه وارد اصفهان شد) -

و هشت ماه و ۲۴ روز سلطنت بتعجیل اولین و بهینه گذشته فوت کرد و او با تفاق میرزا تقی خان امیر کبیر از اصفهان بطهران آمد و در روز پنجشنبه ۲۰ شوال ۱۲۹۴ وارد طهران گشت

۲۲ - میرزا آقا خان نوری روز یکشنبه ۲۲ محرم ۱۲۹۸ هنگامیکه میرزا تقی خان از صدارت معزول گشت او بصدارت منصوب گشت - در روز ۲۱ محرم ۱۲۷۵ معزول و با ۲ نفر اولاد (میرزا محمد علی خان نظام الملک و میرزا داود خان وزیر لشکر) توسط دو نفر یاغی از جانب ارزروم بایران آمد و عراق تبعید شد

۲۳ - در سال ۱۲۷۸ هجری شرحی بالا تا اتابکی هیوط و از شغل خود معزول و محبوس گردید ولی از دادن منع بیست هزار تومان جریمه متخلص شد و منصب حاجب الدوله میرزا علی خان نیز بسمت نعوض و مرحوم گردید

از این ببعد بر تاریخ اتفاقیه نمیرزا زا

۸ - شماره ۲۵ روز پنجشنبه آخر شوال از تهران بجهت طهران حرکت کرده و در شنبه ۸ ذیحجه بطهران وارد گردید

۹ - شماره ۲۶ پنجشنبه ۱ شوال ۱۲۶۷ نمره است که از روز شروع تا آخر سال ۱۲۶۷ هجری شرح وصال
نمره روز مطابق بیست و یک سال ۱۸۵۱ میلادی [illegible] قمری از شماره ۱۱ جمعه ۱۵ جمادی الثانی ۱۲۶۷ -
مراجعت طهران آب را از رودکی - رشت - تهرکه بعنوان حوزه در سال آورده

۱۰ - شماره ۲۷ پنجشنبه ۹ شوال ۱۲۶۷ نمره (فتح کوندا بن بجمعی حیاتقاقان بعض - پسر حاتقاقان ملک
نیاز خان بعض است

۱۱ - شماره ۲۹ پنجشنبه ۲۳ شوال ۱۲۶۷ نمره (تعریف میرزا سهام الملک که در سال ۱۲۶۷ حکومت تاریخ
منصوب بعض سال ۱۲۶۸ فتح قلعه فارس عنوان بعد در این روزها (منصور شوال است) از حکومت
مازندران بیرون آمده است

در این روزنامه مرسوم که معلم خانه (منصور دار الفنون است) در سال ۱۲۶۷ تحریر است

۱۲ - شماره ۳۱ پنجشنبه ۷ ذیقعده ۱۲۶۷ نمره (در این روزها لشکر شش خوان کلوله زن در انگلیس اختراع
کرده و شعرا آن را ستایش هستند (تاریخ معلوم میشود که لشکر شش خوان بلکه بلوک
چخماق و فتیله [illegible] است)

۱۳ - شماره ۳۶ پنجشنبه ۱۳ ذیحجه ۱۲۶۷ نمره (روزنامه رسمی در دارالخلافه شاهی بعض است)
در طهران ۱۷ کدخدا داشته میرزا رضا کدخدای بازار - ترکه خان کدخدای [illegible] - حاجی میرزا القی
کدخدای [illegible] - کدخدای [illegible] - کدخدای [illegible] - و کدخدای [illegible] وارد شهر بعض است
در سال ۱۲۶۷ میرزا [illegible] در [illegible] از دار الفنون معلمین [illegible] از اطریش (نمسه) آورده اند
در طهران میرزا [illegible] شهر در سال ۱۲۶۷ [illegible] روزنامه [illegible] [illegible] میرزا [illegible]

۱۴ - شماره ۳۸ پنجشنبه ۲۷ شهر ذیحجه ۱۲۶۷ نمره در [illegible] (زنجان - از قرار [illegible] روزنامه زنجان [illegible]
حاجی آقا محمد [illegible] یکی از معتبرین آنجا بعض است و میگفتند که [illegible] از [illegible] بعض است در این

روزها در بازار [illegible] آهن [illegible] در [illegible] از [illegible] تر [illegible]
منصب [illegible] امیر اعلمان خان (منصور حاجی [illegible] است) حکم [illegible] او را [illegible]
حکم [illegible] این شخص [illegible] بعض و اموالی [illegible] ضبط دیوان [illegible] برادر [illegible] آتشی [illegible] حکم آمد [illegible]
کسی [illegible] که برادر [illegible] بعض و حال [illegible] اموال [illegible] ضبط کسی [illegible]
حکم [illegible] را خواسته و [illegible] است که [illegible] اموال آتشی رجوع [illegible] و تصرف برادرش
بدهند از قراریکه نوشته اند کمپانی [illegible] ارتقای [illegible] شده است

در سال ۱۲۶۷ حاجی [illegible] والی خوزستان بعض و حشمت الدوله (فیروز میرزا) والی آذربایجان

۱۵ - شماره ۴۰ پنجشنبه ۱۱ محرم ۱۲۶۸ نمره (روز شنبه ۷ محرم ۲ ساعت [illegible] بعد از ظهر
برخاسته تا نزدیک [illegible] و چادر [illegible] را صد [illegible] ارکان [illegible] و ۵ ذرع طول
و ۲۲ ذرع عرض آنست و ۹ دیرک دارد پاره کرده خواهند شد (پس معلوم میشود در
اندرون شاه یکنه بنام یکنه هرات بعض و نیز [illegible] سیاه چال را بر کم و کی آن بکیر
[illegible] است در سال ۱۲۷۵ که از طهران نشسته برداشته شد سیاه چال بنام اندر
[illegible] یکنه هرات را [illegible])

۱۶ - شماره ۴۲ پنجشنبه ۲۶ محرم ۱۲۶۸ نمره (روز چهارشنبه ۲۵ محرم میرزا تقی خان امیر کبیر بمنزل و مقام
صدارت عظمی میرزا آقا خان اعتماد الدوله مفوض گردید)

در همین شماره نمره (افواج حاضر رکاب ظفر انتساب همایون که در فوج [illegible] در میدان [illegible] هر روزه
با کمال [illegible] مشغول [illegible] بودند ۱۱ فوج بودند از این قرار:
۱ - فوج یوم [illegible] ۲ - فوج جدید [illegible] ۳ - فوج [illegible] ۴ - فوج [illegible] ۵ - افواج
[illegible] ۶ - فوج جدید طهران ۷ - فوج سوادکوهی ۸ - فوج جدید [illegible]
۹ - فوج [illegible] ۱۰ - فوج جدید [illegible] فوج [illegible] [illegible]

©Afnan Library Trust, 2023

همایون [illegible] مرخص خواهند شد [illegible] جدید [illegible] و صلاح [illegible]
[illegible] سیاحتی [illegible] ۸-۹ ماه بعد [illegible] رکاب همایون [illegible] مواجب [illegible] و این
اوقات مرخص خواهند کرد.

۱۷- شماره ۴۶ پنجشنبه ۲۴ صفر ۱۲۶۸ نویسد: روز سه‌شنبه ۲۲ صفر ناصرالدین‌شاه منزل میرزا آقاخان
صدر اعظم رفت — وقتی بواسطه خدمات حاجی علیخان فراشباشی (غلام‌خانه و انبار محبی
حرمی) را بدیدن شاه آمد و اکرام و عنایت صاحب اعظم مفتخر گردید.

۱۸- شماره ۴۷ پنجشنبه ۲ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ نویسد: ناصرالدین‌شاه پس از دو ساعت از منزل صدر اعظم
از دروازه شمیران عبور و حضرت قلیخان برادر صدر اعظم و منزلش از دروازه شمیران بود.
[illegible] اقامت داشته است.

۱۹- شماره ۴۸ پنجشنبه ۹ ربیع‌الاول ۱۲۶۸ نویسد: میرزا اصغرخان صدر وزارت جنگ قاجار از [illegible]
[illegible] چند نفر از تجار و [illegible] اشرار [illegible] قوت [illegible]
[illegible] ..... در میدان [illegible] چون [illegible]
همین شماره [illegible] که [illegible] ربیع‌الاول [illegible] تاریخ [illegible] نوشته

۲۰- شماره ۵۲ پنجشنبه ۱۶ ربیع‌الثانی ۱۲۶۸ نویسد (میرزا تقی‌خان که سابقاً امیرنظام و کنت اول این [illegible] بود
در شب شنبه ۱۸ ربیع‌الاول در کاشان وفات یافته است)
میدان [illegible] آن طرف میدان [illegible] دروازه [illegible] و [illegible] میدان [illegible] شرق [illegible] اقوام [illegible] میدان
[illegible] شرق [illegible] یعنی میدان [illegible]

۲۱- شماره ۵۶ پنجشنبه ۵ جمادی‌الاول ۱۲۶۸ نویسد (میرزا محمد کاظم‌خان پسر میرزا آقاخان اعتماد الدوله
ملقب نظام الملک سرافراز گردید) روز ۲۸ جمادی‌الاول ۱۲۶۸ عود [illegible] روز [illegible]
[illegible] شماره [illegible] از [illegible] هر [illegible] خود [illegible] در [illegible] اشراد [illegible]

۲۲- شماره ۷۲ پنجشنبه ۲۸ شعبان ۱۲۶۸ نویسد که بواسطه فرار سردار قصر گرما ناصرالدین‌شاه روز یکشنبه ۲۴ شعبان
[illegible] و سایر متنفذین و [illegible] بعمارت [illegible] که [illegible] ساخته [illegible]

۲۳- شماره ۸۰ مورخه ۲۵ شوال ۱۲۶۸ نویسد: چون هوای [illegible] و [illegible] آنها
است لهذا ناصرالدین‌شاه قصد دارد [illegible] آن [illegible]

۲۴- شماره ۸۰ نویسد: روز یکشنبه ۲۸ شهر شوال المکرم ۱۲۶۸ که موکب اقدس همایون شاهنشاهی بقصد شکار
چند روزه از قصر ییلاق نیاوران بین اعلال شمیران وارد [illegible] تشریف [illegible]
[illegible] از [illegible] اثر [illegible] آقای همایون شاهنشاهی
[illegible] شدند و بقصد آسیب وجود همایون [illegible] بقصد [illegible] راه [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حفظ [illegible] و [illegible]
[illegible] از آثار [illegible] و [illegible] آنها [illegible] و [illegible] حضرت همایون [illegible]
[illegible] آنها [illegible] آسیب [illegible] همایون [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] اعلیحضرت [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] ایران [illegible] و [illegible] آن [illegible] و [illegible]
[illegible] اعلیحضرت [illegible] در [illegible] همایون [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

۲۵- شماره ۸۱ مورخه ۳ ذیقعده ۱۲۶۸ نویسد: در ضمن روزنامه [illegible] از [illegible] واقعه روز یکشنبه
بیست و هفتم شهر شوال المکرم و جارت آن حرامزادگان [illegible] که [illegible] قصد و جود
[illegible] اعلیحضرت [illegible] می‌خواستند [illegible] و [illegible] از آن روزنامه

©Afnan Library Trust, 2023

[illegible] اسلام از [illegible] کثیر از [illegible] و [illegible] حشم [illegible] بزرگ [illegible] ممالک محروسه و [illegible] جمع [illegible]
ممالک [illegible] و مشهور [illegible] و [illegible] از آنجا که [illegible] از [illegible] و [illegible] همایون
[illegible] و [illegible] و [illegible] [illegible] که در آن [illegible]
در رکاب [illegible] حضور [illegible] و [illegible] [illegible] مراتب [illegible] شد. سرکار
اقدس [illegible] که [illegible] از [illegible] آنها [illegible] و اداره
[illegible] و [illegible] [illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible]

داخل آنها که بدست آورده بودند مقتول کردند و کفر و نقض بعد در کفت و شنود و مباحثه علمی تعلیل نشده بدین کفر آنها
خود را تجلی و عین الوهیت بود آشکار کنند بحال سلطنت افتادند که شاید رخنه در افواج سلطنت نمایند و آنچه
کنند که موجب عزت مذهب باطل خود را مقام تاخت و تاز و نهب و غارت را آمده از دست ازدیاد بی عالی مردم تمتعی
بر گرفتند جمعی بی مغز فرومایه که رئیس و قطب آنها ملا شیخ نام مرشدی بود و نیابت بابی را ادعا میکرد
حضرت اعلیه علیه السلام ملقب داشته از اهل و اتباع آن بابی ملعون تنی چند بدور خود گرد آورده بعضی از اسرار
والواط و اوباش خام هوس را مع فریفته که از جمله یکی حاجی سلیمانخان پسر یحیی خان برحوم تبریزی بود و رفقای این
خبیث در دار الخلافه طهران در محله مشهور بسر چشمه جمع آمده بنا بخفیه بنای شور و شور گذاشته قسمت بر قصد
کردند و حضور مبارک اعلیحضرت پادشاهی گماشته هر ازده نفر از آنها را دستگیر شدند تنی کرده
بهر یک سیاست از قتل قمه و طپانچه دار زدند که آنها در تیاوران هر جا و هر وقت که توانند دست
بیابند آسیبی بوجود مبارک رسانند و خود نیز با کمال استعداد در خانه سلیمانخان آماده و مهیا بودند که بمحض
گذشتن امر بیرون آمدن باسم ادعای مذهب بهشت اجتماع دست بتاخت و تاز مال و سلک و مال معین نمایند
آن بود که در روز یکشنبه بیست و هشتم شوال المکرم ۱۲۸۸ و نیکه بر مکان اعلیحضرت پادشاهی بقدم لگام سوار شده بود
آن بدبختان متهورانه بی محابا بر سر اسب سواری پادشاهی تاخته چند طپانچه خالی کردند که از جمله از یکی
از آنها که چه دست خود را از چه قدر بدن مبارک پادشاهی را هم خراشیده بود لیکن حاکمان از
قبیل فخر الامراء العظام اسدالله خان امیر اخور و متولی الخانان مستوفی الممالک و نظام الملک و کشیکچی باشی
و سایر اعاظم و معارف دیگر هر نفر از آن اشقیا و لعین را دستگیر کرده و یکی هم از میان رعدا از ضرب تیغ و شمشیر
و چوب راه بیش القرار سپرده گرفت از آن هر نفر که زنده دستگیر شدند معلوم شد که آنها از تابعین
باب کذاب علیه لعنت و العذاب بعد از آن بر حکم اعلیحضرت پادشاهی عزیمت شکار را بدولت
داشته در جنب شهر و تنی اولیای دولت قاهره در مقام تجسس و تفحص بر آمده بعضی با الخانان آجودان باشی
و جمعی اهل و عیال آن کافر و کفار بدان شهر گم شد که از دست این قوم زاهد و تنی آوز نه تا بکه

در روز آخر ماه مقرب الخانان حاجب الدوله و فراشان شاهی در کمال مقولیت آنها را از مجمع و مکمن آنها حاصل نمودند
که یکی در خانه حاجی سلیمانخان مردود هیئت اجتماعی دارند که خدای تعالی را با جمعی چهار کس بر سر آنها رفته و
سلیمانخان با هر ازده نفر از آن اشرار در آنجا دستگیر شد باقی از راه دیوار دیگر فرار کردند بعد از آنکه این
هر ازده نفر گرفتار شدند بهای بر رفقای شان از آنها معلوم شد یکی یا دو نفر مقرب الخانان آجودان باشی و کلانتر
با دو شان پادشاهی روزی سه چهار دفعه تخفیف گرفته آورده بودند هر کدام را در آورده اولیای دولت علیه کشیده در مجمع
عام آنها را قطعه ساخته از رفقای شان هم قطعه قطعه و تقصیرات آنها را عامه ناس الاشهاد دلیل داشتند از جمله
خدمت نمایانی که از مقرب الخانان حاجب الدوله نسبت بدین و دولت ظاهر شد بدست آوردن ملا شیخ نمیرود
بود که بهشت مخفی بود و خود را با حدی نمیبود و حاجب الدوله و ستاد بعد از آنکه از شهر فرار کرده بکار از دست شمران
آسیب بود با چند نفر از رجال نامی که همراه او بودند دستگیر کرده آورد که حضور جناب جلالتمآب صدر اعظم تا تحقیق و تفتیش
مسئله او را اجتناب نمودند و حاجی او را بهر تنبیه و اجتناب دستگیر کرده بهر ساختند و در زمان محلی عامه ناس الاشهاد
معلوم نمودند که هر یک محرک و بانی این فتنه آن ملعون بود از جمله معلوم شد که در روز اول جلوس
باب سواری همایون پادشاهی بر سر اسب و طپانچه انداخت و آن نوع جارچی را ظاهر ساخت که کرخونی ملعون بود
و باب و آنکه جرب را خود آن شقی بادالعلو ایجاد از این طایفه شقی گرفته شدند می عدم نفر بود باقی
معلوم نشد اگر بی فی الواقع شقی داشته اند از آنها بر دو زیاد است یکی بود ایات بعیده و اوامر دستوار شده
باشند از جمله یکی از آنها میرزا حسینعلی نامی بود روز گذشته در جناب جلالتمآب وزیر مختار دولت بهیه روسیه
بود و از کم بود جناب سفیر آنها که نفس آنکه دانستند از این قوم ضلالت آثار بشر الاشقیا و لعین را مرعی
و منظور داشته با کمال مقولیت فی الفور بعضی اتباع سفارت او را گرفته نزد اولیای دولت علیه فرستادند و
مرحوم را بحضرت پادشاهی و اولیای دولت علیه از ظهور این فوج مقولیت شان کمال رضامندی حاصل کرده جناب
جلالتمآب صدر اعظم بفرستادگان آنها انعام دادند و آنها بیکه گذشته اند بطلان نموده و دعوی باطل
جاری پیش گرفته در خارج عموم ناس از سنگ ادم و اینجا حرم و سایر تنبیهات و منکرات از آن

©Afnan Library Trust, 2023

کتابخانه
بهنملی اماکن متبرکه

[illegible] قتلی [illegible] فضلات [illegible] را واجب دانستند [illegible] را [illegible]
[illegible] مجتهد [illegible] مشرف [illegible] — او را [illegible] میرزا حسن [illegible]
محمد [illegible] او و آقا [illegible] آقا محمد حسن و میرزا حسن [illegible] و میرزا
آقا [illegible] مقاسه و [illegible] شرکت [illegible] شاه [illegible] آنها و [illegible]
مؤید و [illegible] باشند و بقیه آنها را [illegible] و [illegible] از [illegible]
[illegible] و [illegible] خود تقسیم کرده هر یک را یکفرقه از صنف [illegible] از این [illegible]
خود [illegible] را که [illegible] این فرقه [illegible] و [illegible]
و [illegible] را کفر عظیم [illegible] و [illegible] و [illegible] فتنه عظیم [illegible] و فضلات [illegible]
[illegible] شریعت طاهره قتل او را واجب دانسته [illegible] را [illegible]
[illegible] آن [illegible] [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

۷- [illegible] را مقرب الخاقان مستوفی الممالک در اول [illegible] و [illegible] خود [illegible]
بعد از آن [illegible] و [illegible] کرام [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] را [illegible] مقرب الخاقان میرزا [illegible] نظام الملک و میرزا سعید خان [illegible]
اول نظام الملک خود [illegible] و بعد از آن [illegible] و میرزا سعید خان زد و بعد از آن اتباع
[illegible] و [illegible] و [illegible] را خود [illegible]

۸- میرزا [illegible] شیرازی مشهور [illegible] که در [illegible] و [illegible] مذهب فتنه عظیم [illegible]
[illegible] که او را آوردند [illegible] از علما [illegible] معتبر [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] او را [illegible] کردیم و [illegible] [illegible] و [illegible] گفت و از [illegible]
که [illegible] مرکب [illegible] شدند [illegible] حسن [illegible] را [illegible] و [illegible]

[illegible] و میرزا [illegible] ایران [illegible] و سایر [illegible] و [illegible] اعلام و [illegible] عظیمات [illegible] لشکرداران و غلامان [illegible]
[illegible] کلاه [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] را [illegible]

۹- [illegible] و [illegible] که روز اول [illegible] و [illegible] و [illegible] را [illegible]
[illegible] او را شمع [illegible] روشن کردند و [illegible] الخاقان [illegible] و [illegible] و [illegible] او [illegible]
[illegible] نور [illegible] و سایر [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

۱۰- [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

۱۱- میرزا [illegible] را که در جمیع [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

۱۲- [illegible] را اول [illegible] یک چشم او را [illegible] و [illegible]

۱۳- [illegible] خان [illegible] را که [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]

© Ahmad Iqbal Trust, 2023

۱۵- میرزا حسین تبریزی را بمقرب الخاقانی آجودان باشی و ایران تحه و سرتیپان و سرهنگان لشکر کرده اند

۱۶ آقا درویش کاشی را که از علم آن هم اندازه نیز معهود نموده اند شاهی لقب قمه و خنجر ملک عطوفت

۱۷ حاج زین العابدین لوکر ملک الشعرا که روز اول بدست متمردین کشته شد نعش او را با رحمه کهی بدروازه آورده

۱۸ میرزا علی زاده ندیم ساکن طهران را اهالی بدرس دار الفنون لشکر و سرتیپ کارش را ساختند

۱۹- میرزا رفیع نوری را بواره نظام با طپانچه و فاراره بدرک داخل عطوفت

۲۰- میرزا محمد خوئی را بعد از آنکه زنبورکچیان هدف گلوله زنبورک کردند با غداره پاره پاره عطوفت

۲۱- حسین میلانی را که از توابع اسکوئیست و آن ملا حده او را ملقب امام مجاهد ابا عبد الله الحسین ملقب کهی بعنوان

سرباز افواج نیزه نشی کهی با نیزه و حیثیت او را بنیزه و از مشکو و مدرک و ستادند

۲۲ ملا عباس اکرم قزوینی را آقا نجفی ساکن طهران لقب غداره دار را از او گرفتند برآوردند

۲۳ لطفعلی شیرازی را اهالی پاشاطی و شاطان سرکاری با خنجر و کارد و حربه و برک بنزد معاهدین خود فرستادند

۲۴ کنجعلی خان را اهالی بهر تماشا جای کهی با برک و حربه و خنجر قمه و تفنگ معدوم الاثر کردند

۲۵ حاج میرزا جانی تاجر کاشی را که بکرات اوراق او معلوم و تبریه کهی و بازرگانی با قیمت و با غوای عوام بیمارت

عطوفت بعد عالیه آقا درویش ملک التجار و تجار رکیب بالا جای با هر گونه اسباب حربه لحظه و ستادند

۲۶ حسن قمه را بمقرب الخاقان لقب آقا خان رئیس محله کارخانه معارکه لقب رسانیدند

۲۷ محمد باقر قهوه چی را آقایان تاجار طعمه شمشیر آبدار عوض بدرک فرستادند

۲۸- شماره ۸۴ پنجشنبه ۲۴ ذیقعده ۱۲۶۸ نمره ۲ : روز جمعه ۱۸ لغایت شاه از نیاوران بطهران

آمد و در راه هر که بمردم او را دید باشند و اطفال از صحت پیدا کنند سرداب دیدند که

مشرف بعیدان ارک بود رفت که قلعه او را ببینند و بهمین مناسبت یا عیش و عشرت و شادی را قدغن عطوفت

۲۹- شماره ۸۵ پنجشنبه غره ذیحجه ۱۲۶۸ نمره هفتم ۲ : ملا شمس تبریزی یا ملعون را در

۸۲ نوشته بریده که بفتوای علمای اعلام کشته شد چون علمای اعلام در تحقیق عقاید او تامل

داشتند چند روز کشتن او را تاخیر انداختند که عقاید باطل او تحقیق نمود بعد از آنکه

معلوم شد که این ملعون خبیث رئیس و رئیس این طایفه ضاله و ادعای نبوت باب کذاب را

نماید و اغوای جمعی را از این فرقه او مخوف و اعتقادش بر سر و خلاف قانون شریعت مطهره تبریزی است

در روز چهارشنبه ۱۴ ذیقعده علمای اعلام و فقهای اسلام در باغ خانه دیوانخانه مبارکه جمع شده

فتوای بر هدر و حقیقت است لازم آمد که آن مرد آنان در این روزنامه ملحق کنم میرزا حسینعلی نوری

که در قریه زرگنده و تبریز بود نوکر شاه و وزیر مختار روس او را با رهبری همایون پادشاهی

نیاورده بود بلکه عالیجاه میرزا مجید میرزای آن سفارت که قرابتی با میرزا حسینعلی داشت از آن

سفارت خواسته با اختیار خودش با رهبری همایون آمد بود که بگوید و معلوم نماید که برادر زن او بی تقصیر

است و نزد نوکر شاه و وزیر مختار که داخل آیین کار بنفوسانام از جانب اولیای دولت علیه دارند

نشر یا انامی دارند اما اسیر یاران پادشاهی زیرا که دستگیر ملا شمس را و اوان پادشاهی از

قرار اذن گرفته میانه بزرگنده آورده بود سربازان نزد که قرار اول اجرای شاه و وزیر

مختار ندکر یک ملا شمس را کشتند و اینکه میرزا حسینعلی در قریه زرگنده دستگیر شده نه از این جهت

بود که پناه با رهبری سفارت دولت بهیه روسیه برده شد بلکه از قراریکه گفته شد نزد او در خانه میرزا

مجید بود است بدیهی است که محرم دولت و اگر کسی از اینگونه متصرین و مخربین هر کس بخیال آن نمیتواند

افتاد که پناه با رهبری سفارت اندولت که با دولت علیه ایران صلح و اتحاد دارد ببرد

۳۰- شماره ۸۶ پنجشنبه ۲۴ ذیقعده ۱۲۶۸ نمره : روز جمعه ۱۸ لغایت شاه از نیاوران بطهران

آمد و در راه هر که بمردم او را دید باشند و اطفال از صحت پیدا کنند سرداب دیدند که

مشرف بعیدان ارک بود رفت که قلعه او را ببینند و بهمین مناسبت یا عیش و عشرت و شادی را قدغن عطوفت

و مجدداً او را بحضور خواسته و حقیقت عقیده باطل او را گرفته حکم بقتل او کرده و در میدان لارک بفرای جور رسید

پنجشنبه ۱۰ ذیحجه سنه ۱۲۶۸

در صفحه ۳ مینویسد از روزنامه نیز چنین نوشته بود که سعدی از اهالی صفهان به بروجرد آمده که فقیر و درویش از آنجا وارد کرمانشاهان شده به شاهزاده ایلدرم میرزا رفته حقیقی را اغوا محض بود و بواب بنزد ایلدرم شد او را گرفته بفرای جور رسانیده بود —

توضیح آنکه در سال ۱۲۶۸ سید لاهیجی نامی در اردوی ایلدرم میرزا بود چون شاهزاده گفته شده و چون نوشته ملاحظه شود سید لاهیجی میباشد

۳۰ - شماره ۸۹ مورخه پنجشنبه ۲۹ ذیحجه ۱۲۶۸ در صفحه ۴ مینویسد: از قراریکه در روزنامه قزوین نوشته بود چند نفر بابی از اهالی قزوین که بدوا بابیه بوده بابیه چهل نفر بابیه خانه میرزا بوده و از قرار مذکور اول میرزا بشیر از عقب باب او رفته بود و در عقب باب در مازندران هم بود است چون بشخص میرزا در این باب معروف و مشهور بود است بعد از ظهور تهور و جسارت این فرقه خانه مقرب الخاقان خسرو خان والی شاهزاده را در قزوین حکم کرده است گرفته اند و الآن در آنجا محبوس است

۳۱ - شماره ۹۵ مورخه پنجشنبه ۱۳ صفر ۱۲۶۹ مینویسد: که تولد شاهزاده اردشاه چون روز ۲ صفر بود است همه سال به جشن تولد او را میگرفته اند

۳۲ - شماره ۱۰۱ مورخه پنجشنبه ۲۵ ربیع الاول ۱۲۶۹ مینویسد ولیعهد شاهزاده اردشاه پسر معین الدین میرزا بود

۳۳ - شماره ۱۰۴ « « ۱۷ ربیع الثانی ۱۲۶۹ مینویسد: کلوله توپ تیر توپ از نتایج نور بود است

۳۴ - شماره ۱۰۳ « « ۱۰ « « « : میرزا بزرگ قزوینی بیکار قاجاری میرزا آقاسی بود است

۳۵ - شماره ۱۰۷ مورخه پنجشنبه ۸ جمادی الاول ۱۲۶۹ مینویسد: مرض وبا در شهر تبریز بیش از نکشته تا کنون ۴۰۸۳ نفر را کشته است

۳۶ - شماره ۱۰۸ مورخه پنجشنبه ۱۵ جمادی الاول ۱۲۶۹ مینویسد: قاضی - دیگر از قراریکه نوشته است

از زیر انشا کرده که هر احوال او در دایره اسلام قلمداد کرده و با فتنه ترک مسلمانی نموده و کیره شد بعضی اظهارات باطله بروز کرده بود که منافی با اعتقادات شیعه اسلام میبود علمای آنجا حکم بارتداد او کرده و از داده بعد از آنکه حکم شرع ملاحظه جمیع اموال او را از تصرف او بیرون آورده متصرف عیال و اولاد او که مسلم میشدند بعد از نمود مستحق شاهزاده نفرة الدوله نیز حکم بدار آویخته اموال او را از تصرف خود او ضبط داشته متصرف عیال و اولاد او داده بود —

۳۷ - شماره ۱۱۱ پنجشنبه ۲ جمادی الثانی ۱۲۶۹ مینویسد: عمارت شاهزاده که روی تپه بنا شده در جمادی الاول پنج سال است و ماه پادشاه برای بازدید آنجا رفت چون تپه تقریباً ۲۵۰ ذرع ارتفاع

۳۸ - در شماره ۱۱۷ مورخه پنجشنبه ۱۹ رجب ۱۲۶۹ ~~نیز~~ فتح خبرهای مینویسد: از قراریکه در روزنامه تاریخ نوشته بود در ۱۵ ماه جمادی الثانیه حاجی زین العابدین خان نایب سرتیپ بحکام رفته بود چند نفر از اشرار و اوباش قصد او پیش از آنکه بحکام رفته بود که در آنجا فرصت یافته او را بهلاکت رسانند جمعی از آنها را بحکام وارد شده بود اندکی گذشته آن چند نفر که در آنجا بکمین او نشسته بودند بر سر او ریخته از طرف چپ زخم شمشیر بر او زده بود که با زخم هم بغیر از آنکه کسی شخص مردم از ضایع مطلع شده با آوازهای او آمده و آن چند نفر را گرفته بنزد اعمال خود شاه رسانیده اند —

۳۹ - شماره ۱۱۸ مورخه پنجشنبه ۲۶ رجب ۱۲۶۹ فتح اخبار گزارش مینویسد: از روزنامه تاریخ ولایت بود که که تصور نامی بقوت جماعت باطله و دست شیطانیه او بعضی قتل و غارت میکرده و چند نفر از عوام را فریفته بود است و خیال داشته است که کم کم جمعی را بدایره خود داخل سازد و بر او ضلالت بیندازد چون در وقتی اینگونه اثرهای که بخرابی بنا و دین و مایع گمراهی و اغراض عوام از طرف شرع مبین میشود از جمله از نوادر شاهزاده عماد الدوله از قراریکه نوشته بود بر حسب حکم نایب السلطنه شاهزاده او را بسزای اعمال خود رسانیده و آتش فتنه را فرو نشانده است

۴۰ - شماره ۱۲۸ پنجشنبه ۷ شوال ۱۲۶۹ مینویسد: چون نواب نصرة الدوله در پنج چند سال در حکومت تاریخ مامور بود

©Afnan Library Trust, 2023

آمد و همان آن ولایت بلا چشی بازار زیاد بود و بجهت عالیجاه نواب از محصول خدمات آنجا تعلق گرفت بر آمد و چون استدعای
احقاق رکاب همایون و استغاثه از حکومت فارس تعلق نمود لهذا اختیار بر کاب نصرت انتساب گردید و نظر
بکمال کارداری و کفایت نواب عزت مآب اردلان طهماسب میرزا مهر از راه خدمات دیوان همزاده بظهور رسیده
بعنوان خاصه در باب مدت بحکومت کردن در خاطر همایون را زیاده از حسن خدمات و اهتمام حضور اقدس
داشته بود حکومت مملکت فارس را بعنوان کفایت نواب معزی الیه مرحمت و واگذار فرمود و فرمان حکومت
با خلعت آفتاب طلعت مرحمت و عنایت شد

توضیح مختصر

(۱) حضرت ناصرالدین شاه روز اول ربیع الثانی سال ۱۲۶۷ هجری از طهران بعزم زیارت کربلا
و روز ۲۸ جمادی الثانی همان سال بغداد وارد شد و ۱۰ جمادی الاول سال بعد از طهران
بغداد روز بازگشت بطهران یعنی ۱۹ روز از بغداد بکرمانشاه بعد از نزول اجلال و مکوث
(۲) در سال ۱۲۶۹ در تمام ایران مرض وبا شیوع یافته بود بخصوص در ماه رمضان و اطبا و دانایان بطهران
که سعی نمودند اولاً مردم بمحل سلامتی بروند ثانیاً جمعیت در یک محل جمع نشوند که تماس بسرایت کند
ثالثاً سعی نمودند غذا مقوی بخورند رابعاً کثافات را در مهاجر نریزند که تولد زنگی و خرابی بطهران سرایت کند
(۳) در این سال (مخصوصاً تابستان) طاعون خانه‌ها و دکاکین خانه و دکاکین حضور اکثر بسته و اثاث حضور اهل
و عیال بمحل سلامتی رفته بودند فقط خانه و دکان حضور اقل کم و رفتند و چون از طهران حکومت با
اردشیر میرزا که بعدها بلقب رکن الدوله ملقب شد بود مراجعت کرد مساعدین از موقع استفاده نمودند و در محله‌های
طهران گندم انبار کرده بود که مبادا اموال مردم از بین برود و قرار دادند و گندم‌ها در قراولخانه‌ها بخط شهر
نانوایی بفروشند

(۴) ناصرالدین شاه در اول تابستان این سال به ییلاقات اطراف طهران ابتدا به نیاوران و بعد به
امامزاده داود و بعد به لار رفت و چون تحمین و سلام گذاران و قشون همراه داشت هر چند روز

یکمرتبه بنا بقدر طبایع می‌توقف حضور اقدس عنفه که مبادا مرض وبا بادبرات نباشد و تا آخر ماه رمضان
که ماه اول تابستان بود در لار توقف نمود

(۵) در این سال تمام حکام ولایات بمحل ییلاق رفته که از عوارض وبا مرض مصون بمانند و کسی را بحضور
رسید که بکار حکومتی گماشته بودند

---

(۴۱) شماره ۱۳۲ مورخه پنجشنبه ۵ ذیقعده ۱۲۶۹ نمودند: ناصرالدین شاه در روز پنج شوال ۱۲۶۹
پس از اطلاع از مرض وبا در طهران و حضور از بطهران مساعدت نمود - و فتح نیز در رکه غیر خارج
ناخوشی وبا در طهران بتدریج شیوع یافته بود که تلفات هر روزی نهصد نفر رسید
(۴۲) شماره ۱۳۷ مورخه پنجشنبه ۱۱ ذیحجه ۱۲۶۹ نمودند: در طهران ناخوشی وبا از ۱۵ رمضان تا ۱۹ ذیقعده
هفتهزار و هشتصد و نود و پنج نفر را کشته است
(۴۳) شماره ۱۳۸ پنجشنبه ۱۸ ذیحجه ۱۲۶۹ نمودند: طهماسب میرزا مؤید الدوله حکمران فارس از دو پست طرم
ماه ذیقعده از اصفهان بسمت فارس حرکت کرده
(۴۴) در شماره ۱۳۲ نمودند که اردشیر میرزا در این سال بحکومت طهران و میرزا موسی وزیر طهران شده است
(۴۵) شماره ۱۴۰ مورخه پنجشنبه ۲ محرم ۱۲۷۰ نمودند: اصفهان - از قرار یکه از روزنامه اینوارات نوشته بودند
چون روز ۲۸ شوال با رسال طایفه خانه با پیشکش بحضور مبارک اعلیحضرت پادشاه تشریف آوردند
آسیبی رسانند و بجهت تعالی تدبیر خداوند تدبیر آنها را باطل نمود و تمام اعلی خوف کرده و کرد
در حقیقت آن روز برای کل اهالی این دولت علم عید بزرگ بود و بلادی و جمعیت کوشش و دعای تا طلوع و غروب
بکرانه نمود موهبت بفقرا و مساکین کرد زیرا اعلیحضرت جناب نایب الحکومه اصفهان و اهالی شهر
علما و فضلا و اهالی هم بکرانه و جمعیت مبارک روز ۲۸ ماه شوال را عید گرفته و در آن شب و روز
جشن و چراغانی کم بود

©Afnan Library Trust, 2023

۴۶ - شماره ۱۴۳ روزنامه پنجشنبه ۲۳ محرم ۱۲۷۰ مینویسد: مژده بودن مهاب میرزا از جمع ۱۲ شهر ربیع الاول وارد تبریز نوشته گردید -

۴۷ - شماره ۱۴۴ پنجشنبه غره صفر ۱۲۷۰ مینویسد: نظر بحسن خدمات امیر الامراء النظام که حضرات سرداران حاکم یزد و کرمان که از انتظامات امور آن صفحات اهتمام تام بخرج خاصه داشته ناخوشی آنها از حضور مدتی از ناخوشی و باطلاع میشد مدتی انجام خدمت دیوان و انتظام امور ولایت از تبریز نرفته از بدو تا ختم زمان توقف آنجا خدمات او در نظر فرمانفرمای پادشاهی جلوه گر گردیده نوازش یک ثوب قبای ترمه حاشیه دار نظامی بسیار مخصوص اعلا از ملبوس تن مبارک مرحمت و ارسال فرموده اند -

۴۸ - شماره ۱۴۵ پنجشنبه ۱۵ صفر ۱۲۷۰ فتح الله تبریزی مینویسد: چون مدتی قرار داد خانی که از جمله علمای یزد است چون نسبت با بیگی باد الله بهمن که از طایفه خانه بابیه است لهذا امیر الامراء النظام سردار او را بکرمان خواسته اند و در باب او تحقیق نمایند -

۵۰ - شماره ۱۴۷ پنجشنبه ۲۲ صفر ۱۲۷۰ فتح الله تبریزی مینویسد: از قراریکه در روزنامه نوشته بودند ناخوشی وبا در تبریز بهم رسانیده است در ظرف ادبات بجهة رفع کدورت و در این مدت ناخوشی مواقع روزنامه که چاپ کرده اند از شهر و بلوکات سه هزار و چهار صد و نود و نه نفر فوت شده اند -

۵۱ - شماره ۱۴۸ روزنامه پنجشنبه ۲۹ صفر ۱۲۷۰ فتح الله تبریزی مینویسد: از قرار روزنامه که از این ولایت رسید در ظرف ادبات نازه طایفه بابیه در تبریز تا سی اجامر عمل و بقدر پانصد نفر در کوی نزدیک به دار میکشند زیاد بجهت خورده و پایمال جمع گردیده رفته و بنیاد فساد و آشوب عمل بعضی از اهالی تبریز و والات تا رشید الدوله مهاب میرزا حکمران تبریز و عالیجاه میرزا نعیم لشکرنویس و حاکم تبریز و لطفعلی خان سرتیپ را با اتفاق با فوج قشقائی و فوج چهارم تبریز و چند عراده توپ و قدر مراره مدفع آنها نزد عمل بعضی در آخر محرم و اول صفر جنگ سخت مابین این طایفه خانه و افواج تابعه کوه

و افواج تابعه آخر الامر در آمده و بقدر بیست سیصد سنگر آنها را که در کوه ساخته بودند گرفته و بقدر صد نفر آنها را در جنگ مقتول و سرکرده اند و باقی آنها را کلا یا عیال و اطفال آنها دستگیر نموده و دیگر بعد از این حالات و اقبال مضمون از رزال اعلیحضرت پادشاهی حالیه تبریز بطور قطع و قمع شر آنها که چندی از آنها بدر نرفته است و هم چه دستگیر کرده اند و از قرار نوشته اند کوه تبریز بسیار بلند و صعبی بوده است و با جمعیت جنگ سخت با آنها دست یافته اند و چند نفر از سرداران و امرای طایفه بابیه هم در قرار نوشته اند

این تفصیل واقعه مرحوم بی تبریز و بر دار زدن میرزا علی سردار بوده است

۵۲ - شماره ۱۴۹ روزنامه پنجشنبه ۲۵ جمادی الاول ۱۲۷۰ مینویسد:

ولایت خراسان بعهده رکاب ناصر الدین شاه بعهده فریدون میرزا و نائب محول گشت -

۵۳ - شماره ۱۵۲ روزنامه پنجشنبه ۹ جمادی الثانی ۱۲۷۰ مینویسد: فریدون میرزا القره الدوله که سابقا در کردستان فارس بعهده نیابت و بعهده منصب و نامور حکومت آذربایجان گردیده -

۵۴ - شماره ۱۵۳ روزنامه پنجشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۲۷۰ فتح الله تبریزی مینویسد: نوشته اند که ملا محمد نام صوفی از تبریز نایب سلطنتی داشته است از اینجا بعد از او نزد آنها و چند نفر از اینجا رفته جوانی مشغول بوده و از اینجا بکرمان آمده متعلق او نوشته مجتهد و سید علی نزد امیر الامراء النظام سردار رسیده بود که شرح از اینجا هیزم باسیه و در میان آن طایفه مشهور بحضرت اعلی است امیر الامراء النظام سردار نوشته او را و فرستاده اند و در حضور علما کرمان تحقیق عقاید او شد معلوم گردیده که بابی است و در حالت رسیدن مجتهد بابی تبریز از منزل او پیدا شد لهذا حسب الحکم سردار او را در میدان مجازات کرده اند (مضمون از سرداران که خشنان سردار شکر الله آقا و او را کرده اند)

۵۵ - شماره ۱۵۴ پنجشنبه ۲۳ جمادی الثانی ۱۲۷۰ مینویسد: شب شنبه ۲۱ این ماه شب عید قربان و روز سه شنبه است

۵۶ - شماره ۱۵۵ پنجشنبه ۸ رجب ۱۲۷۰ صفحه ۲ مینویسد: عالیجاه میرزا نعیم لشکرنویس چون در قلع و قمع طایفه خانه بابیه بی تبریز اهتمام عمل و با آنکه از اراده قلع است کمال رشادت و جلادت بعمل آورده

آنها را بکلی قلع و قمع نمود از دایره قطعه نشان و دیگر سته هایل از مرتبه اول نیز تمنی در حق او مرحمت شد و مراجعت ادرا
هم موافق مراجعت سرحدان مرحمت فرمودند —

۵۶ - شماره ۱۶۹ مورخه پنجشنبه ۲۹ رجب ۱۲۷۰ نویسد: روز شنبه ۲۴ لغایت ناصرالدین شاه بدیدن آثار
علماء رفتند ۱- میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران ۲- شیخ رضا مجتهد ۳- شیخ عبدالحسین —

۵۷ - شماره ۱۷۰ مورخه پنجشنبه ۶ شعبان ۱۲۷۰ فتح آباد خراسان نویسد: شاهزاده قزوین میرزا روز ۹ رجب
وارد مشهد شد و شاهزاده حاکم الملک والی سابق خراسان روز ۱۴ رجب بطهران روانه گشت

۵۹ - شماره ۱۷۶ پنجشنبه ۱۸ رمضان ۱۲۷۰ نویسد: عمارت سلامت صدر اعظم در سنه ۱۲۷۰ خسارات سوانی بوده است

۶۰ - شماره ۱۷۸ " ۳ شوال ۱۲۷۰ نویسد: " " نظام الملک در سال تنگ بوده است

۶۱ - شماره ۱۷۹ " ۱۰ شوال ۱۲۷۰ نویسد: بنره میدان زاهد رودی تخته پل از کل بیش ترین عمل برای
فوری بلوره آلات و امتعه ناصرالدین شاه بر کشی انبار قرار —

۶۲ - شماره ۱۸۱ پنجشنبه ۲۴ شوال ۱۲۷۰ نویسد: قریه انجیر از متعلقات صدر اعظم بوده است

۶۳ - شماره ۱۸۶ پنجشنبه ۶ ذیحجه ۱۲۷۰ نویسد: ناصرالدین شاه برای تفریح بقریه انجیر رفته است

۶۴ - شماره ۱۹۴ پنجشنبه ۲۶ محرم ۱۲۷۱ نویسد: حکمران مازندران مصطفی قلی میرزا در تهران اوقات مرحوم شد

۶۵ - شماره ۱۹۷ " ۱۷ صفر ۱۲۷۱ " : حکومت مازندران پس از فوت مصطفی قلی میرزا به امیر میرزا
محول گشته است —

۶۶ - شماره ۲۰۱ پنجشنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۲۷۱ نویسد: میرزا ابوالقاسم امام جمعه طهران روز ۱۴ شنبه ۱۵
ربیع الاول مرحوم گردید

۶۷ - شماره ۲۰۲ پنجشنبه ۲۳ ربیع الاول ۱۲۷۱ صفحه ۳ فتح آباد آذربایجان نوشته است که سربازان کلونیل
کشته و مفقود شده اند یعنی هم سرباز بوده و هم قشون — مراد گرد —

۶۸ - شماره ۲۱۶ پنجشنبه ۳ رجب ۱۲۷۱ نویسد: که روز چهارشنبه ۲ رجب عید نوروز سلطانی بوده است

۶۹ - شماره ۲۱۹ مورخه پنجشنبه ۲۴ رجب ۱۲۷۱ نویسد: فوج ۹ آذربایجان چون کسری داشت علامه خان پسر سعید خان
که سرتیپ فوج است کسری را بطهران آورده و دیگر بل عقب که داخل فوج ۹ شده —

۷۰ - شماره ۲۲۰ پنجشنبه ۲ شعبان ۱۲۷۱ نویسد: ناصرالدین شاه روز ۲۷ رجب بازدید عمارات از علماء رفت

۷۱ - شماره ۲۲۹ پنجشنبه ۹ شوال ۱۲۷۱ نویسد: شاهزاده حشمت الدوله میرزا بحکمرانی ولایت
اصفهان منصوب گشت — و حاکم اهالی والی عربستان و لرستان ایلدرم میرزا حکومت
لرستان را اختیار کرده و ایلدرم میرزا را بجای او منصوب نمود

۷۲ - شماره ۲۳۰ پنجشنبه ۱۳ شوال ۱۲۷۱ نویسد: که قریه آوران سابق میرزا آقا خان صدر اعظم بوده

۷۳ - شماره ۲۳۱ " ۲۰ " نویسد: که قریه صدر آباد

۷۴ - شماره ۲۳۲ پنجشنبه ۲۷ شوال ۱۲۷۱ نویسد: اخبار تازه — نوشته تبریز شب ۱۵ شوال از دهات
— آتش قبه آتش خانه یا ده متعلق بآقا خان میرزا الغم آقا معلوم نیست که بعمد کی انداخته باشد
بهر آتش گرفته شد با مجرم فرار نمود رجب آقا را در پی است — اگر چه سرباز و غلام ایتام
در خاموش کردن آتش نمودند ولی مفید نیفتاده و آنکه الان خشبه بوده است از آذری
در زرد و تلف شده و دیگر هم موخته است و متعلق آقا خان بسابق الملک یا ده کمرا را هم خان
سرتیپ با جمعی و سرباز از حشمت آتش را خاموش نمودند عمارت را خراب کردند
که سرایت نکند و دیگر نگذارند خاصه که تورخانه هم نزدیک ایشان عمارت بود و از آنجا خراب کردن
خطر شد که آتش بتورخانه برسد —

۷۵ - شماره ۲۳۶ پنجشنبه ۲۵ ذیقعده ۱۲۷۱ نویسد: که ناصرالدین شاه تورهای که متعلق بصدر اعظم بود تنبه
۷۶ - " ۲۴۱ " ۲ ذیحجه ۱۲۷۱ " : در سبزوار معدن مس و آهن پیدا شده است —
۷۷ - " ۲۴۹ " ۶ صفر ۱۲۷۲ " : در اوایل صفر که حشمت الدوله سردار حکمران یزد و کرمان قوت طغیان
۷۸ - " ۲۵۴ " ۴ ربیع الاول ۱۲۷۲ " : ناصرخان سپهسالار حکمران یزد و کرمان گردید

©Afnan Library Trust, 2023

۷۹- شماره ۲۵۷ پنجشنبه ۲۴ ربیع الثانی ۱۲۷۲ در صفحه ۱۱ نویسد: چون جمعیت و کثرت دار الخلافه تهران
روز بروز زیادت از زیاد می‌پذیرد و برای ساکنین و متوطنین بجهت ضیق خانه‌ها و مکان صعوبت حاصل است
لهذا بجهت توسعه منزل و مقام آنها از دار الخلافه یعنی از اراضی خالصه باغات را بامر حضرت اقدس
همایون شاهنشاهی ظل الله ایام مرحمت عنوان الیه‌ها بموجب فرمان قهرمانان مبارک قرار گرفت بحل
هزار ذرع بموجب تقسیم زمین با نظام حقابه و ممر و منزل باغ خسروخان باغ قورخانه باغ
اعیان الدوله خانی و مجرای آب بملکیت عالیجاه قدرت خان معمار باشی منتقل و واگذار فرمودند لهذا اعلان
میشود که هر کس هر قدر از اراضی مزبوره خواهد باشد از عالیجاه مشار الیه ابتیاع نماید.

۸۰- شماره ۲۵۸ پنجشنبه ۱۲ جمادی الاول ۱۲۷۲ نویسد: چون شاهزاده خانم (مهین دختر ناصرالدین شاه)
در ۱۶ ربیع الثانی در ارض اقدس فوت نمود لهذا اعلیحضرت شاهنشاهی ایالات و حکمرانی مملکت
خراسان را بعهده کفایت شاهزاده عالم الطف سلطان مراد میرزا محول فرمودند.
در همین شماره نویسد: شمس الشعراء میرزا محمد متخلص بسروش در همیشه در سلام اعیاد تعید
غزلی در مدح اعلیحضرت همایونی میخواند لهذا او را بلقب خلیل خانی سرافراز فرمودند.

۸۱- شماره ۲۵۵ پنجشنبه ۲۱ جمادی الثانی ۱۲۷۲ در صفحه ۴ نویسد: عالیجاه عبدالعلی خان سرتیپ
توپخانه مبارکه که از جمله چاکران قدیم و جان نثاران صمیم بیت دولت جاوید آیت بوده خدمات
شایسته سزا و حضرت منظور نظر اعلیحضرت اقدس همایون شهریار بتوپیخ اوقات
حب الوطن و جانفشانی و کوشش بمنصب سرتیپی توپخانه مبارکه سرافراز گردید محض مرحمت ملوکانه
یک ثوب جبه ترمه از خدمت توپخانه مبارکه زردوزی مشار الیه خلعت مرحمت شد.

۸۲- شماره ۲۶۷ پنجشنبه ۹ رجب ۱۲۷۲ درباره تیره شدن روابط انگلیس با ایران نویسد سفیر
انگلیس در موضوع حمایت از هاشم خان نامی پرچم مفارقت را پایین کشیده و از طهران خارج
و به تبریز رفت که از آنجا به کلکته برود.

۸۳- فتح هرات روز ۲۴ صفر ۱۲۷۳ توسط اعلیحضرت سلطان مراد میرزا و قوام الدوله و سامخان ایلخانی شد
و علت بروز جنگ با انگلیس دست کردن افغان و سایر رؤسای افغانستان بود که انگلیسها آنها را
تحریک میکردند.

۸۴- شماره ۳۰۰ روزنامه پنجشنبه پنج صفر ۱۲۷۳ نویسد: میرزا مهدی وزیر دار الخلافه بود.

۸۵- شماره ۳۰۲ روزنامه پنجشنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۲۷۳ نویسد: ولیعهد ایران سلطان محمد میرزا
روز پنجشنبه چهارم ربیع الاول فوت نمود — و روز پنجشنبه ۷ ربیع الاول برای فتح هرات
جشن گرفته شد.
در همین شماره نویسد: که چون خبر فتح هرات رسید اعلیحضرت اقدس همایون ۱۰ هزار تومان علاوه
بر ۱۰ هزار تومان سابق برای تعمیرات بناهای بقعه عتبات عالیات برای شیخ عبدالحسین فرستادند
که هر کجا مصلحت باشد صرف تعمیرات نماید. در صفحه ۸ همین شماره نویسد: قوانول دولت
انگلیس (استراسنیولی) پس از عبور قصد خروج از ایران را داشت لهذا برشت رفته
که بتواند با کشتی بخارا از ایران خارج شود ولی چون کشتی موقع نرسید قوانول در رشت مانده است.

۸۶- شماره ۳۰۶ پنجشنبه ۱۲ ربیع الثانی ۱۲۷۳ نویسد: امین الدوله سفیر ایران از دربار
عثمانی روز ۳ ربیع الاول به پایتخت سلطان عثمانی رسید.

۸۷- شماره ۳۰۷ پنجشنبه ۱۹ ربیع الثانی ۱۲۷۳ نویسد: عبدالله خان مترجم توپخانه که چون داخل
در فتح هرات بود اعلیحضرت اقدس پادشاهی فرمان تشویقی که به پرزون اردوی هرات نوشته بود
کرمانی و نشان چهل اول مرحمت یاد داده شده است.

۸۸- شماره ۳۰۸ پنجشنبه ۲۶ ربیع الثانی ۱۲۷۳ نویسد: نمونه کشتی جنگ انگلیسی برای گردش به
خلیج فارس آمده است.

۸۹- شماره ۳۱۷ پنجشنبه غره رجب ۱۲۷۳ نویسد: روز ۱۵ جمادی الاول جنگ بین قشون ایران و انگلیس

©Afnan Library Trust, 2023

در شهر و اطراف در کار قشون است —

۹۰ - شماره ۳۲۱ پنجشنبه ۲۹ رجب ۱۲۷۳ نویسد در شش شنبه ۲۴ رجب تحویل آفتاب بحمل و عید نوروز بوده است — و در همین شماره نویسد: حاجی سیف الدوله (پسر فتحعلیشاه) که خواهر ناصرالدین شاه بحباله او بود از آبگرم عزم رفت و حضور را تحت حمایت دولت انگلیس قرار داد —

و در همین نویسد: عهدنامه دولت ایران و انگلیس در تاریخ ۷ رجب ۱۲۷۳ در پاریس بین امین الملک فرخ خان سفیر ایران و در دانه و نماینده انگلیس مستر پارون کارلی در حضور مصالحه نامه هرات منعقد شد و این خبرنامه روز ۲۸ شعبان بامضاء ناصرالدین شاه رسید —

و در همین نویسد: مرضیه خانم دختر حاجب الدوله ناصری ناظم دارالفنون تیفوس (تیفوئید) است

۹۱ - شماره ۳۲۳ پنجشنبه ۲۵ شوال ۱۲۷۳ صفحه ۳ نوشته است: ناصرالدین شاه دایی نعل غیرت خان سردار کل

جناب صدر اعظم چون با انتظام امورات ایران الحقیقة تنها محول و موکول و منوط بانتظام و انتظام امور را از تمام خاصه امور قشون و توپخانه و جبه خانه و مدرسه نظام و غیره که از اعظم امورات است باید روز بروز و ساعت بساعت بر رونق و نظم و شکوه آن بیفزاید و خاطر ما از این جهت کمال فراغت و آسودگی داشته باشد لهذا از تاریخ امروز که روز شنبه ۲۰ شهر شوال اکرم شیلان سنه ۱۲۷۳ است نظم جمیع امورات عسکری و غیر عسکری را عموماً از خود شما میخواهیم و تمام آنها را مطیع و مستعد باشید چون عزیزخان سردار را بتاکید مراقب کار بسیج متعصر شده و دست از عزل قشون و نظم و سایر امور قشون بر نمیدارد لهذا حکم مهم و خط او را از برداشتن سپاه و سایر مناصب مثل وزارت امور نظام و غیره اجرا و ممنوع البته هر کس را بر او شما صلاح بدانید مقرر خواهیم فرمود و عزیزخان چندی رفته سرکشی کرده و باز مانند گاه خود باید سنه ۱۲۷۴ —

۹۲ - [illegible] میرزا ناصرالدین شاه [illegible] دولت طهران را بعد از اردشیر میرزا (رکن الدوله) بعهده [illegible]

۹۳ - شماره ۳۲۴ پنجشنبه ۱۱ شهر ذیقعده ۱۲۷۳ نویسد: [illegible] که مرکب همایون تشریف [illegible] آمده شدند حکومت و نظم ارض بیادران و سمیرانات بعهده کفایت مقرب الخاقان [illegible] سردار الدوله [illegible] مفوض و مرجوع گردید که در رکاب موکب همایون امور ارض را [illegible] دارد و مقرر شد که [illegible] علیقلی خان [illegible] با [illegible] نفر [illegible] و یکنفر نایب [illegible] پانصد نفر [illegible] مقرب الخاقان [illegible] مشغول حفظ و حراست و نظم ارض باشند

۹۴ - شماره ۳۲۵ پنجشنبه ۲۴ ربیع الاول ۱۲۷۴ نویسد: چون ولایت عهد دولت علیه ایران بامر قاسم خان امیرنظام در شب چهارشنبه ۱۴ ربیع الاول ۱۲۷۴ بفرمان ناصرالدین شاه مقرر گردید از شب ۱۴ تا شب ۱۷ ماه نزد چراغانی مفصلی در تمام دارالخلافه طهران —

سواد نسخه [illegible] در [illegible] و [illegible] است —

جناب اجل فرزند گرامی ما امیر قاسم خان امیرنظام که از طفولیت الی حال پیوسته [illegible] کرده و [illegible] از تاصیه و کفایت و آثار و علامات [illegible] و در جهت او [illegible] و فرمان [illegible] ظاهر و هویدا [illegible] طبیعت با آن [illegible] که او را از جمیع اولاد [illegible] برتری داده پایه رفعتش را از همه بالاتر برقرار فرمائیم لهذا در هفده [illegible] شیلان سنه ۱۲۷۴ آن فرزند ارشد ارجمند خود را بمنصب ولایت عهد که از اعظم مناصب [illegible] دولت علیه است سرافراز فرمودیم امید آن فرزند اعز را نیز [illegible] امیدواریم که در هر حال معین آن فرزند باشد تا بنا جمیع امور ایران را [illegible] و کمک او خداوند تعالی با سپرده است به آن فرزند میسپاریم که در حق این رأفت [illegible] رفتار کند و در [illegible] جناب صدر اعظم که [illegible] محترم ماست در رعایت و تفقد احوال و حرمت [illegible] از او غفلت ننماید —

(میرزا [illegible] نظام الملک نیز [illegible] و [illegible] میکردند)

©Afnan Library Trust, 2023